

معمای زن



ترجمه: فرید جواهر کلام

دکتر جوزف پک

THE PROBLEM OF WOMAN



کتابخانه ملی و اسناد

قیمت: ۲۵۰۰ ریال



معمای زن

دکتر جوزف پک

ترجمه: فرید جواهرکلام

۱۳۷۲

انتشارات پائیز

با تقدیم احترام
حمید (نقارعی)
خرداد ماه ۱۳۷۴



نام کتاب: معمای زن
نویسنده: دکتر جوزف پک
مترجم: فرید جواهرکلام
حروفچینی: سهیل
لیتوگرافی: کاوه نو، تصویر
چاپ: تک
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم، ۱۳۷۲
ناشر: انتشارات پالیز، انتشارات عارف
همه حقوق برای ناشر محفوظ می باشد.

یادداشت مترجم

از دوران کهن، شخصیت و خلق و خوی زن توجّه دانشمندان و فلاسفه هر عصری را همیشه به خود جلب کرده است. کوشش پژوهشگران بر آن بوده است که روحیه مرموز زن را آنطور که واقعاً هست بشناسند. آیا دانشمندان در این زمینه موفق بوده اند یا خیر، یا تا چه میزان پیش رفته اند بحثی است مفصل که پاسخ آنرا باید روانشناسان و متفکران بدهند.

دکتر جوزف پک، پزشک مشهور و موفق آمریکایی بیش از سی سال در این زمینه تحقیق و بررسی کرده است. بررسیهای او بیشتر جنبه تجربی داشته، آنچه را که در خلال حرفه پزشکی اش مشاهده کرده و توجهش را جلب مینموده، از نظر علمی مورد تحقیق دقیق قرار داده و به نتایج جالبی هم رسیده است.

کوشش نویسنده بیشتر در این زمینه بوده است که مشکلات و مسائل زندگی زناشویی را حل و فصل کرده و زنان و شوهران جوان را راهنمایی کند که این خود میتواند اقدامی جالب و بسیار سودمند تلقی گردد.

سبک نگارش کتاب بسیار شیرین، روان و آمیخته به طنز است، بطوریکه خواننده بهیچوجه از خواندن آن احساس خستگی نمیکند، پنداری داستان شیرینی میخواند و میکوشد تا تمام کتاب را نخوانده آنرا بر زمین نگذارد.

آشکار است که نویسنده، تقریباً تمام مفاهیم و مضامین مورد بحث را از روزنه فرهنگ غربی نگریسته و پاره‌ای اوقات مقام زن را کمتر از آنچه واقعاً هست جلوه داده است. در فرهنگ اسلامی و شرقی ما زن در اجتماع مقامی بس والا دارد. در تاریخ و فرهنگ ما زنان بسیار ارجمند و عالیمقامی وجود دارند که شخصیت بزرگ آنان اصولاً در قالب فرهنگ غربی نمی‌گنجد.

بدین لحاظ لازم به تذکر است که عقاید نویسنده درباره زن، الزاماً

نظر مترجم و ناشر نبوده و نیست.

کلام آخر اینکه مطالعه این کتاب گذشته از آنکه مجموعه‌ای خواندنی و سرگرم کننده است، میتواند برای تشکیل و تنظیم یک زندگی زناشویی و خانوادگی متعادل سودمند واقع گردد.

ناشر - مهرماه ۱۳۷۰

اگر تئوری کارساز بود هم اکنون میبایستی تمام روانکاوان و روانشناسان و روانپزشکان از یک زندگی زناشویی و خانوادگی بسیار متعادل و منظم و روبراه بهره بگیرند، حال آنکه چنین نیست. در زندگی واقعی، ما مشاهده میکنیم افرادی هستند که اصلاً از روانشناسی خبری ندارند ولی در زندگی زناشویی خود از یک تعادل و سازگاری چشمگیری برخوردارند، و چه بسیار روانشناسانی که در زندگی زناشویی خود...

برخلاف آنچه ممکنست شما تصور کنید، من حتی تمام عقاید و آراء دانشمندان و فلاسفه را درباره روح اسرارآمیز زن مطالعه نکرده‌ام اما برای نگارش و تدوین این کتاب که واقعاً میتواند در راه پرخطر زندگی زناشویی برای شما و دیگران (هم مردان و هم زنان) سودمند باشد زحمات فراوانی کشیده‌ام.

من حاصل بیش از سی سال تجربه در زمینه معاشرت و تماس شغلی و حرفه‌ای با زنان را به ضمیمه مطالعه کتابهایی که خود زنان درباره خودشان نوشته‌اند! درهم آمیخته‌ام. کارهای دیگری هم کرده‌ام، مثلاً مدتهای مدید در مجامعی که زنان رفت و آمد داشته‌اند، به صورت مستمع آزاد در گوشه‌ای نشسته‌ام و کوچکترین حرکات و رفتار و گفتار بانوان محترم را از نظر دور نداشته‌ام.

با بردباری فراوان به سخنرانیهایی که بانوان و آقایان درباره اخلاق زن ایراد کرده‌اند گوش داده‌ام، سخن کوتاه، برای درک

پیشگفتار نویسنده

این کتاب برای یک فرد متوسط و عادی اجتماع نوشته شده است یعنی کسیکه نه فرصت دارد با مطالعه کتب مربوط به اخلاق زنان و کتابهای سنگین و تئوری گونه روانشناسی، روحیه زن را بشناسد و نه پول و حوصله و وقت دارد که پیرامون این امر با روانشناسان و به اصطلاح دست‌اندرکاران مشورت کند تا در زمینه کنار آمدن با زنان موفقیت‌هایی به دست آورد.

من خود، روانپزشک نیستم، روانشناس هم نیستم یک پزشک معمولی هستم اما روانشناسی زن را خوانده‌ام، نه به شیوه کلاسیک و تئوری، بلکه پس از تجربیات عملی و مشاهدات روزمره با بیمارانش در جاهائیکه نکته مبهمی برایم باقی میماند به متون روانشناسی زن مراجعه میکردم تا به اصطلاح کمک بگیرم.

اگر من یک روانشناس یا روانکاو یا روانپزشک بودم هرگز نمیتوانستم یک چنین کتاب عملی و آسان خوان و قابل استفاده برای شما بنگارم، آنچه روانشناسان و روانکاوران درباره شناخت روحیه زن مینگارند تئوری است، علم خالص است و مشکل میتواند برای تمام طبقات مردم مورد استفاده واقع شود.

معمای وجود این موجود مرموز هر کاری که از دستم بر میآمده و لازم میدانسته‌ام، انجام داده‌ام.

من کوشش داشته‌ام زن را از دریچه چشم خودش و از دریچه چشم مرد آنگونه که واقعاً هست بینم. امیدوارم موفق شده باشم در این تلاش به مردهایی که در زندگی خانوادگی و زناشویی گرفتاری دارند کمکهای سودمندی کرده باشم تا آنها بتوانند بحرانهای زناشویی را بشناسند و در برابر آن مقاومت کنند.

در طی این مطالعات و کاوشهای خود، نظرات دانشمندان نیز درباره روح و اخلاق زن باعث تعجب و پاره‌ای اوقات باعث گمراهی من میشد، مثلاً در کتابی خواندم که جرج مردیت گفته بود:

«احتمالاً زنان آخرین موجوداتی خواهند بود که در عالم خلقت بوسیله مردها مطیع خواهند شد.»

این گفته بنظرم عجیب آمده، چون ممکنست اصلاً چنین روزی پیش نیاید و زنان تا آخرین روز خلقت بهمین حال باقی بمانند.

به جرأت میتوانم بگویم هیچ مردی از طرز کار و مغز و روح یک زن سر در نمیآورد، ولی مطالعه در این زمینه برای یک پزشک خالی از تفریح نیست، چون هم درباره یک مسئله مرموز خلقت مطالعه میکند و هم در ازاء این بررسی پولی عایدش میشود و چه بسا که دست آخر چیزی هم دستگیرش نمیشود!

زیگموند فروید روانکاو جنجالی در یکی از کتابهای خود در

اواخر عمر درباره زنان چنین نوشته است:

«پس از چهل سال زحمت و مطالعه درباره روحیه زنان، آخرش هم نفهمیدم که زن از زندگی چه میخواهد!»

ما پزشکان درباره زن البته چیزهایی دریافته‌ایم، مثلاً ما میدانیم که زنان در برابر بیماریها و مشکلات زندگی، مقاومتشان از مردان بیشتر است. اشکالاتی که مردها در زندگی دارند زنها هم دارند به اضافه یک سلسله اشکالات منحصر به فرد دیگر! دکتر هرت زلر، یکی از پژوهشگران گفته است:

«برای کنار آمدن با زنان باید آنها را خوشحال نگه داشت، باید آنها را بچه‌دار کرد، و بالاخره باید از نظر تجمل و لباسهای فاخر تمام امیال و بلند پروازیهایشان را ارضا نکرد!»

اگر زن هر چه دلش میخواهد در اختیارش باشد آنوقت فرصت کافی برای فکر کردن خواهد داشت و هنگامی هم که زن فرصت کافی برای فکر کردن داشته باشد، به خیال‌اندیشی دست میزند و آنوقت زن خیال‌اندیش موجودی خطرناک میشود.

شما هرگز در قضاوتهای خود، خویشتن را جای یکزن نگذارید زیرا او غیر از شما فکر میکند، چرا؟ برای اینکه تا آنجا که من بررسی کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که زن اصلاً از جنس دیگریست.

امیدوارم در نظر داشته باشید آنچه من در این کتاب مینویسم البته مربوط به همسر خودم و یا همسر شما نیست! من فقط میخواهم در این

تجربیات خود را دربارهٔ این ویولون مرموز و عجیب برایتان مینویسم
اول کتاب را بخوانید و بعد به سلیقه و میل خود ویولون را به کار
اندازید اما... اما خواهش دارم وقتی ویولون را بدست گرفتید خیلی
محتاط و دقیق باشید چون ممکنست از همان لحظه اول شما را فریب
دهد!

دکتر جوزف پک

وادی پر خطر چراغی بدست شما دهم.
با تمام این احوال زن میتواند بهترین و مناسبترین همسر و رفیق و
مصاحب مرد در راه پر خطر زندگی باشد.
زن شبیه یک ویلن است که با همان چهار رشته سیم می - لا - ر -
سل، میتوان از آن صدای ظریف و آسمانی فرشتگان آسمان را
درآورد، ولی اگر شوهر ناشی باشد همان سیمها صدای گوشخراش و
جهنمی شیطان را تولید میکند.

پس در درجه اول کار این آلت موسیقی بستگی به مهارت و
عرضهٔ مرد دارد، از سوی دیگر همان طور که هر ویولنی بطرز خاصی
باید نواخته شود، با هر زنی هم باید به شیوه و طرز مخصوصی رفتار
شود. اگر نوازنده ناشی باشد حتی ویولون مشهور استرادی واریوس
هم ممکنست صداهای ناهنجار و عجیب و غریب درآورد، ولی اگر
نوازنده ماهر و بصیر باشد، با ویولونهای ارزان قیمت هم میتواند
صداهایی ایجاد کند که لااقل گوش آدم کَر نشود!

من در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌ام که نشریات مخصوص
بانوان و مجلات دربارهٔ بانوان و آن سلسله مقالاتی که دربارهٔ زنان
نوشته میشود برای یک آدم معمولی نمیتواند آنقدرها سودمند باشد
حتی ممکنست کار را خراب کند، زیرا بسیاری از این نشریات برای
گمراه کردن مردان بیچاره تنظیم میشوند!

اکنون شروع به نگارش خود کتاب میکنم و حاصل مطالعات و

فصل اوّل

شناخت واقعی زن - سخنانی حکیمانه

سالها پیش هنگامی که آخرین روزهای تحصیل را در دانشکده پزشکی میگذراندم، یک نیمه شب ما دانشجویان را از خواب بیدار کردند تا یک زایمان کم و بیش غیر طبیعی را مشاهده کنیم. ما دانشجویان مدتی در آمفی تئاتر به انتظار نشستیم، تا آنکه سرانجام تخت متحرک زائو را به وسط آمفی تئاتر آوردند.

محیط شبیه یک تئاتر بود، ما تماشاچی بودیم، دکترها و پرستاران و زائو هم، بازیکنان صحنه بودند. مدتی سپری شد تا پزشک ارشد بیمارستان که متخصص زایمان بود با خونسردی تمام وارد صحنه شد. زائو زن جوانی بود که معلوم بود خیلی رنج میبرد، مرتباً بی تابی میکرد، ما انتظار داشتیم پزشک کارشناس فوراً دست به کار شود و او را خلاص کند، اما پزشک ارشد با خونسردی قدم میزد. مدتی گذشت تا پرستار به او اطلاع داد که علائم زایمان ظاهر شده آنگاه او کار خود را شروع کرد، آستینها را بالا زد و پس از چند دقیقه در

حالی که نوزاد را سر پائین و آویزان نگهداشته بود او را به ما نشان داد بعد مانند یک قهرمان و هنرپیشه اوّل فیلم به اطراف خود نگاه کرده لب به سخن گشود و خطاب به ما چنین گفت:

«آقایان، لابد همه شما تعجب میکنید که چرا من وسیله و اسبابی بکار نبردم، اما باید بگویم بعد از این، شما نیز باید در حرفه خود همین رویه را پیش گیرید. تا زمانی که خطر مرگ پیش نیامده بگذارید طبیعت کار خود را انجام دهد. باید با طبیعت کنار بیایید زیرا طرف شما یک زن است، زن یعنی مرموزترین پدیده طبیعت! شما با موجودی سروکار دارید که می توان آنرا عجیب ترین مخلوق عالم نام داد!

اتفاقاً نوزادی که در دست دارم نیز دختر است، پس این یکی هم خود یکی دیگر از این موجودات عجیب خواهد شد! این موجود کوچک و ناتوان که اکنون در دست دارم معلوم نیست در آینده چه ها خواهد کرد. محققاً این موجود ضعیف و کوچک در آینده باعث بروز غمها، رنجها، شادیاها، خوشیها، آرامشها، خوشبختی ها و احتمالاً بدبختی های فراوان هم خواهد شد!

در نظر یک پزشک، این موجود، حاوی اسرار علمی عجیبی است، برای یک مرد - اگر واقعاً مرد باشد - این موجود باعث ایجاد خوشبختی ها و پیشرفتهای بزرگی خواهد شد، اما اگر مرد ما بیش از حدّ مرد باشد! برایش ناراحتی پیش خواهد آمد، همانگونه که اگر این مرد به اندازه کافی صفات مردی و مردانگی نداشته باشد، مثلاً بچه ننه

و بیش از اندازه متکی به مادر خود بار آمده باشد، در آن صورت نیز این موجود برایش ایجاد ناراحتی خواهد کرد.

در این موقع پزشک ارشد نوزاد را به دست پرستار سپرد تا به وضعش رسیدگی کند و به اصطلاح او را روبه راه نماید، آنگاه آب دهان خود را فرو داده چنین ادامه داد:

«بخاطر دارم بیست و پنج سال پیش، من در همین بیمارستان به سمت انترن کار میکردم، در آن زمان نوزاد دیگری را بهمین ترتیب به دنیا آوردم. این نوزاد که یک دختر بود، اندک اندک بزرگ شد و وارد زندگی اجتماعی شد. از کار و وضع حال او خبری نداشتم تا آنکه دیروز روزنامه ها، صفحات اوّل خود را به شرح تاریخچه زندگی و بالاخره قتل وحشتناک او اختصاص دادند!

بله، قتل، او دو روز پیش کشته شد، قاتل او کسی جز نامزدش نبود. جوانی موفق و معروف و ثروتمند، که عاشقش بود با گلوله های هفت تیر بدنش را سوراخ سوراخ کرد و به زندگیش پایان داد! اکنون خدا میداند همین موجود ضعیف که چند دقیقه پیش دیده به دنیا گشود در آینده چه کارها خواهد کرد و عاقبتش به کجا خواهد کشید. گرچه آینده و مسیر زندگی این نوزاد را هیچ کس نمیتواند پیش بینی کند ولی ما پزشکان در این زمینه خیلی چیزها داریم که بگوئیم: مثلاً من میتوانم بگویم این نوزاد در آینده زنی سلامت و نیرومند خواهد شد. نسبت به زنان دیگر از امور شوهرداری و جنسی

موفق‌تر خواهد بود، و اگر وقایع غیرعادی در سر راهش پیش نیاید باعث خوشبختی خانواده‌ای خواهد شد.

تمام فعالیت و خط سیر زندگی این نوزاد و سایر دخترانی که بدنیا می‌آیند، تا مدت پنجاه سال آینده تحت تأثیر کار و فعالیت دو غده کوچکی قرار خواهد داشت که در تخمدان او جای گرفته‌اند، و چون این نوزاد سلامت بدنیا آمده، اینستکه میتوانم پیش بینی کنم زندگی آینده او تا پنجاه سال دیگر، وضعی عادی و رضایتبخش خواهد داشت.^۱

این موجود کوچک و ناتوان، میتواند کارهای بسیار بزرگ انجام دهد. او در حقیقت یکی از مهره‌های بزرگ تعیین سرنوشت اجتماع و نژاد بشری میباشد. با این وصف از شما می‌پرسم: چرا باید بگذاریم یک چنین موجود نیرومندی را که میتواند منشأ اثراتی بزرگ گردد، وقت و انرژی خود را در راه ساختن کارخانه و پل و ماشین و غیره صرف کند.

منظورم آن است که چرا باید چنین موجودی را مثل ما مردان به کارهای خشن بگمارند؟ این موجود می‌تواند عالی‌ترین ثمرات نبوغ و استعداد مردان را به عرصه برساند، تولید کند و دست این و آن دهد.

۱ - البته نویسنده تأثیر عوامل محیطی و اجتماعی را از قلم انداخته است -

البته منظور من استعمار این موجود نیست بلکه این موجود می‌تواند مثل یک معلم و مربی عمل کند. او می‌تواند باعث بروز ممتا^۱ رین آثار علمی و ادبی و هنری گردد.

به جرأت می‌توان گفت که اگر وجود او نباشد ما از بسیاری آثار عالی تمدن محروم خواهیم بود، پس با این ترتیب چرا او باید خود را کوچک کند و به شأن و مرتبه ما مردها تنزل دهد.

تناقض در وجود زن

با همه این مزایا باید بگویم استخراج و استفاده این صفات ممتاز از وجود او کار ساده‌ای نیست. زن می‌تواند همه این کارهایی را که گفتیم انجام دهد ولی اگر موقعیت او نامناسب باشد، و یا او پیش خود خیال کند که این موقعیت نامناسب است! تمام آثار ممتاز اشاره شده را ممکن است باطل و محو کند. این موجود برای راستی و صداقت و حقیقت احترام فراوانی قائل است اما اگر میلش کشید و موقع مناسبی پیدا کرد می‌تواند قهرمان دروغگویان و کلاهبرداران جهان گردد!^۱

۱ - شکی نیست که این خصلت صرفاً در مورد زن مصداق ندارد - مترجم.

که با سوزن و نخ و قیچی و تیغ و خلاصه وسایل دقیق و حساس ساخته و پرداخته شود مثل آب خوردن به دست وی انجام می‌شود اما در عین حال با داشتن تمام وسایل ممکن است نتواند یک مهره را بر یک پیچ سوار کند. چه موجود عجیبی!

در بسیاری از رشته‌های فرهنگی و آموزش و پرورش می‌تواند با مردان رقابت کند، اما شگفت آنکه هر چه بیشتر مطالعه کند و هر چه دانشمندتر شود از شخصیت و حالت زنانه خود دور می‌شود برای همین است که زنان دانشمند اغلب مادران بی‌دست و پا و همسران شکست خورده‌ای هستند. اگر به خانمها برخورد باید گفت این گونه بانوان دانشمند به اصطلاح خودمانی کم و بیش مرد می‌شوند!

این موجود می‌تواند مهربانترین و با عاطفه‌ترین موجود خلقت باشد، در عین حال ممکن است سنگدل‌ترین و خودخواه‌ترین و خشنترین فرد گردد. او غلام احساسات و هوسهای عاشقانه و شاعرانه خویش است، دمدمی است و هیچکس حتی خود او نیز نمی‌داند فردا تابع چه هوسی خواهد بود و چه تصمیمی خواهد داشت. پاره‌ای اوقات می‌تواند عزیزترین و دوست‌داشتنی‌ترین موجود جهان گردد، اما مواقعی هم می‌رسد که ممکن است بی‌منطق‌ترین موجود شود.

به عنوان یک پزشک برایتان بگویم طبیعت به او نیرویی عطا کرده که در برابر سختی‌ها - بیماریها - مصیبت‌های گوناگون بیش از تمام موجودات زنده می‌تواند مقاومت کند و حیات خویش را حفظ

این موجود عجیب باطناً نسبت به مرد با ترس و در عین حال انتقاد نگاه می‌کند. اگر نخستین مردی که با وی زندگی کرد از بزرگترین نواغ و برجسته‌ترین مغزهای بشری باشد، باز هم او می‌تواند به آسانی از وجود و شخصیت وی عیب و نقص بتراشد! اما اگر همین نخستین مرد زندگی او یک آدم عامی و معمولی باشد ولی راه کنار آمدن با زن را بداند همین مرد در نظرش نابغه‌ی همتایی خواهد بود.

این موجود هرگز راضی نیست، یعنی هر چه برایش فراهم شود باز او چیزهای دیگری می‌خواهد، دامنه توقعاتش نامحدود است. این موجود از مردها خیلی سریع‌تر فکر می‌کند، شکسپیر بر این باور بود که داورى زنان در مسائل زندگى بسیار صحیح‌تر و دقیق‌تر از مردان است، اما شگفت آنکه تاریخ انگلستان به یاد ندارد که یک قاضی زن در آن کشور به داورى نشسته باشد!

اگر مرد باهوش و برجسته‌ای بخواهد با او نزاع کند و نشان دهد قدرت فکری او از وی بیشتر است به روز سیاه خواهد افتاد زیرا او حربه‌هایی دارد که مرد فاقد آنهاست، این موجود نسبت به زنان دیگر احساس حسادت دارد ولی از طرفی دیگر اگر کودکی بی‌سرپرست را ببیند بدون قید و شرط حاضر است او را به فرزندی قبول کند و حتی بیش از کودکان خویش به وی محبت نماید البته در صورتی که دلش بخواهد و گرنه هیچ نیرویی نمی‌تواند او را مجبور به این کار کند.

قدرت دست و انگشتان این موجود فوق‌العاده است، هر چیزی

نماید.

مقاومت او در برابر درد و رنج فوق العاده است و شگفت آنکه گویی کم و بیش از درد و رنج خوشش می آید و به همین علت است که هر عمل جراحی را در موقع لزوم با روی گشاده استقبال می کند و غالباً پیروز می شود و از اتاق عمل سالم بیرون می آید.

خلاصه وجود او پراز معما و رازورمز است، اما این را هم بگویم که بدون وجود او زندگی جهنم است.

پس آقایان من اکنون که یک زن را بدنیا آورده ام وی را به شما تقدیم می کنم امیدوارم که این بتواند در آینده مادر خوبی باشد.

فصل دوم

جنس زن از چیست؟

بسیاری از دانشمندان و فلاسفه بر این باورند که جنس و خمیره و سرشت زن با مرد متفاوت است. آنها بارها و بارها این سؤال را کرده اند که: «جنس زن از چیست؟ و این موجود از چه چیزی ساخته شده است؟»

من به عنوان یک پزشک تحقیق کرده و زحمت کشیده برایتان بگویم که: جنس زن در سالهای گوناگون زندگی او تغییر میکند! وقتی که یک دختر بچه است، سرشت بخصوی دارد، وقتی به مرحله بلوغ رسید، جنس و خمیره دیگری پیدا میکند، وقتی ازدواج کرد سرشت و نهاد تازه ای کسب می کند، وقتی پا به سن گذاشت چیزی دیگری میشود، وقتی بچه پیدا کرد باز هم تغییر میکند و همینطور...

پسر بچه ها از یکدیگر و بزرگترها میپرسند: دخترها از چی ساخته شده اند؟ راستش کسی نمیتواند درست و حسابی جوابی به این پرسش آنها بدهد و شاید این پسر بچه ها تا آخر عمر هم نتوانند پاسخی برای این سؤال پیدا کنند.

هنگامی که مرد سنین بین شانزده و بیست و پنج را میگذراند، در مورد این سؤال جوابی پیدا میکند و نزد خود میگوید: من میدانم زنهای جوان از چه چیز ساخته شدهاند: از مهر و وفا و محبت!

هنگامی که همین مرد از سن بیست و پنج گذشت در پاسخ خویش تجدید نظر میکند و میگوید: در رابطه با زنها باید دست به عصا حرکت کرد.

وقتی که مرد از سن سی سالگی گذشت باز هم نظرش تغییر میکند و میگوید: زنها هم مثل مردها از گوشت و پوست و استخوان ساخته شدهاند، اما محققاً جنس مغز سر آنها از جنس مغز مردان نیست و معلوم نیست مغز آنها از چه مادهای ساخته شده است.

پزشکان و دانشمندان به ما میگویند: از نظر ساختمان هیچگونه تفاوتی بین زن و مرد نیست. اما مشکل بتوان در تمام جهان شوهری را پیدا کرد که قبول داشته باشد که جنس مغز همسر او از همان جنس و ماده مغز خود او تشکیل شده است، اگر هم چنین شوهری پیدا کنید میگوید حتماً مغز سر همسر من یکی را وارونه کار گذاشتهاند!

اگر جسارت نباشد مثل اینکه در سیم کشی و ارتباط شبکههای مغز و اعصاب خانها ترتیبی غیر از سیم کشی مغز مردها اتخاذ شده است مثلاً اگر موضوع و مسئله واحدی را بین خانها و آقایان مطرح کنند و جواب بخواهند، غالباً جواب خانها غیر از جواب آقایان خواهد بود، حال میخواهد موضوع مورد بحث بسیار جدی و مهم باشد و یا

بسیار ساده و بی اهمیت!

راز پرشکوه مرحله بلوغ زن

دخترها پیش از مرحله بلوغ کم و بیش شبیه پسر بچهها هستند - به قول دانشمندان از یک جنس ساخته شدهاند - با چند تفاوت جزئی مثلاً دختر بچهها مهربانتر از پسرها هستند، ذوق و سلیقه دارند، مثل پسر بچهها پر خاشگیری ندارند، کم و بیش نظیفتر از پسرها هستند. اما وقتی دختری به سن بلوغ رسید چنان تغییراتی در جسم و روحش ایجاد میشود که بکلی او را تبدیل به موجود دیگری میکند.

بلوغ اصلی و کامل یک دختر بین سنین دوازده و پانزده صورت میگیرد - البته در کشورهای سردسیر و مغرب زمین - آزمایش پزشکان و روانشناسان نشان داده که هیچ موجودی به این سرعت تغییر شکل نمیدهد. بدینمعنی که تغییرات جسمی و روحی که در این سن عارض یک دوشیزه میشود از تمام موجودات دیگر سریعتر است این گفته مرا شما در صورتی درک خواهید کرد که یا یک مادر باشید و یا یک روانشناس محقق.

در این مرحله ماه به ماه و حتی هفته به هفته تغییرات تازه‌ای در

جسم و روح زن صورت میگیرد. تمام فکر و ذکر دوشیزه جوان در آنستکه به اطرافیان، خصوصاً مادر خود ثابت کند که دیگر بچه نیست، بزرگ شده فهم و شعورش کامل شده و از نظر جسمی نیز با روز گذشته تفاوت حاصل کرده است.

اگر می بینید در خلوت و تنهایی آرایش میکند و یا کفش پاشنه بلند مادرش را می پوشد و در اتاق قدم میزند براو خرده نگیرید، زیرا این مادر طبیعت است که طفلک را وادار به چنین کارهایی میکند، او تقصیری ندارد، تغییرات شیمیایی که در وجودش صورت گرفته او را مجبور به انجام چنین کارها میکند. اگر دختر خانمها از سخن من: پزشک زحمتکش و استاد سالخورده نرنجند میخواهم عرض کنم که آنها در این مرحله اصولاً به یک دگرگونی موقتی مبتلا میشوند!

دختر خانم منزل ما به سن بلوغ رسیده و تغییراتی در چهره و روحیه اش مشهود است، ماه گذشته وقتی که میخندید دهانش بیقواره و بشکل یک جوال بود، جوالی که مقداری اشیاء نامتناسب بنام دندان در آن ریخته بودند، اما حالا که میخندد، دهانش مانند یک گل شکوفا است. دندانها همه ردیف و منظم صف بسته اند و به شما سلام میکنند. دو هفته پیش بدنش استخوانی و لاغر و قوزدار بود، اما حالا راست و کشیده است. هفته پیش پاهاى لاغر و بی تناسبش مانند دو نی قلیان از بدنش آویزان بود و آنها را لیخ لیخ روی زمین میکشاند، اما امروز همان پاها با تناسب بسیار و با حرکات موزون

قدم بر میدارند.

دیروز چشمانش پثرمده و بی نور بودند ولی امروز برق عجیبی در این چشمها دیده میشود. چهره زرد و بی فروغش امروز درخشیدن گرفته و طراوتی عجیب دارد، حالا دیگر میشود بصورت آن دختر پثرمده و افسرده نگاه کرد.

غده های بدن او - حتی بسیاری از یاخته های بدنش - با کوشش عجیبی شروع به کار میکنند و مواد مختلفی میسازند و ترشح میکنند، تمام این فعالیتها بر اثر فرمان مادر طبیعت است، مادری که همه مادران هم گوش به فرمان او میدهند و در برابرش ناتوان و زبوند.

این تغییرات که باعث بروز واکنش های شدید جسمی و روحی و احياناً خانوادگی و اجتماعی میشود فقط و فقط برای اجرای یک مسئله است: مادر طبیعت به او فرمان داده است که خود را برای وظیفه مهم ازدواج و تولیدمثل آماده کند. گرچه ما این را در یک جمله بیان کردیم ولی این فرمان در ذهن زن معنای دیگری دارد: آمادگی برای تولیدمثل بزبان زن یعنی زندگی زناشویی.

کم رنگ شدن موقتی یکرنگی و صداقت (در سن بلوغ)

در این مرحله است که زن کم و بیش با راستی و یکرنگی وداع میگوید تقریباً هر حرکتی که از وی سر میزند و هر سخنی که بزبان

می‌آورد برای تغییر حقیقت و شاخ و برگ دادن به موضوع و منحرف کردن ذهن طرف است، به ویژه اگر طرف از جنس مخالف باشد، خواه پدر، برادر و یا مرد مورد پسند و دلخواه او باشد. زن در این هنر تبدیل و انحراف حقیقت برآستی کولاک میکند.

حالا شما خواننده عزیز اگر مرد باشید از خواندن سطور بالا لبخند رضایتبخشی بر لب آورده و قیافه حق بجانبی بخود گرفته‌اید و در دل هزار آفرین به من نویسنده گفته‌اید که: حقیقتاً! خوبست یک نفر هم پیدا شد که درددل ما را به صورت علمی نوشت و در آن تحقیق به عمل آورد.

اما باید برایتان بگویم چون تحقیق ما علمی است و باید بیطرفانه انجام گیرد، ناگزیرم قصور و معایب جنابعالی یعنی جنس مرد را هم بنویسم و مخصوصاً توضیح دهم در این دورویی و ریایی که زن مرتکب میشود خود سرکار هم مقصر هستید!

آزمایشهای روانشناسی نشان داده که اصولاً جنس مرد از زن اسرارآمیز و دور و خوشش می‌آید! مردان به زنی دل مینندند که با مهارت سرشان کلاه بگذارد. ممکنست شما اکنون فریادتان به آسمان رود که: «من یکی اینطور نیستم!»

شاید حق با شما باشد ولی این را بدانید که اعمال و سخنان ظاهری شما با اراده و تصمیم و اقدام باطنی، زمین تا آسمان تفاوت دارد، دیگر نمیخواهم مثل روانکاوان بگویم ضمیر ناخودآگاه شما

چنین میکند و ضمیر آگاه شما چنان! فقط به زبان خودمانی میگویم: ظاهر هر آدمی با باطنش فوق العاده تفاوت دارد، عرفاً میگویند اگر باطن خود را شناختی آنوقت است که به درجه کمال میرسی، خود را بشناسی تا خدا را بشناسی^۱، و چه نیکو گفته‌اند.

مردها به طور ناخودآگاه بدنبال ریا و تزویر زن میروند! این مسابقه‌ایست که زن و مرد در آن زورآزمایی میکنند، اگر نعمتی بی‌رنج و تلاش بدست کسی افتد، قدرتش را نمیداند، باید یک نبرد و کشمکش در کار باشد و این قانونی است که طبیعت وضع کرده است، پس شما هم تقصیر ندارید طبیعت شما را طوری ساخته و پرداخته که باطناً به ریا و تزویر و معما بودن وجود زن احترام بگذارید و برایش ارزش قایل شوید.

جنس مرد خودخواه است

برای اینکه حقیقت بالا را روشن کرده باشیم در زیر مختصری از نتیجه تحقیقات علمی را به زبانی ساده برایتان ذکر می‌کنیم تا بدانید زنها در انتخاب راه ریا و پرده‌پوشی آنقدرها هم مقصر نیستند.

۱- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَعَدَّ عَرَفَ رَبَّهُ - مترجم.

اگر از موضوعی ناراحت و خشمگین شدند باید خشم خود را در دل نگه دارند تا آتش آن گرمی و روشنی مطبوعی به چهره و چشمان آنها بدهد و باعث انبساط خاطر آقایان گردد.

اگر مرد پرحرفی شروع به درددل کرد با کمال بردباری سخنان او را که تراوشی از غده‌های روانی وی می‌باشد گوش کند و خم به ابرو نیاورند و در حالی که معنی و مفهوم حرفها را نمی‌فهمند تمام آنها را در بست تصدیق کنند و بگویند البته حق به جانب شماست.

این بود شمه‌ای از توقعاتی که مردها از جنس زن دارند و البته این توقعات باطنی و غریزی است سرکار آقا ممکن است بگویید: «نه من از این توقعات ندارم.» اما آزمایشهای دقیق علمی ثابت کرده که توقع شما باطناً از جنس زن این گونه چیزها و بلکه بیش از اینهاست بسیار خوب این توقعات عجیب را شنیدیم. حالا برایتان موضوع جالب‌تری بگویم و آن اینکه خانم‌ها توانایی دارند نه تنها این توقعات بلکه توقعات عجیب‌تر و دشوارتری را هم در پناه همان پرده‌پوشی و صحنه‌سازی تحمّل کنند!

البته همه خانم‌ها هم در ایفای این نقش‌ها استاد نیستند و نمی‌توانند در این زمینه استاد بشوند در نتیجه، ترک یکرنگی و صداقت برایشان دشوار می‌شود و ناچاراً کم و بیش صادق و یکرنگ می‌شوند، آنوقت همین صداقت و یکرنگی نسبی خود مصیبتی به بار می‌آورد! و نتیجه‌اش آن می‌شود که در هر اجتماعی عده‌ای پیردختر پیدا شوند.^۱

اول برایتان بگویم که مردها دلشان می‌خواهد تمام زنان دنیا ایده‌آل باشند! اگر هم ایده‌آل مطلق نباشند لااقل همواره پاره‌ای از صفات ایده‌آلی را حفظ کند و برای خاطر دل مردان مقررات خاصی را رعایت نمایند: مثلاً مردها دلشان می‌خواهد که زنها همیشه شاد و خوشحال باشند و لبخند ملایمی لبان آنها را زیباتر کند. در حضور مردها هرگز سرفه نکنند و خدای نکرده آب دهان بیرون نیاندازند و بینی خود را در دستمال به اصطلاح فین نکنند در حضور جلالت مآب آقایان عرق نکنند و اگر عرق کردند عرق صورت را با دستمال پاک نکنند و هرگز بوی زنده عرق آنها به مشام مبارک آقایان نرسد. اگر اعضای بدنشان احتیاج به خاراندن داشت هرگز در حضور مردها خود را نخاراندند.

هرگز و تحت هیچ شرایطی نباید از سخنان علمی، فلسفی، و ادبی آقایان خرده بگیرند و انتقاد کنند. اصولاً نباید در حضور آقا از هوش و فهم و شعور اثری از خود نشان دهند. هر یاوه و سخن بی‌سروتهی هم که مرد احضار داشت باید بی‌چون و چرا آن را تأیید کند، در غیر این صورت گناهی غیرقابل عفو مرتکب شده‌اند.

غذا خوردن آنها در حضور مردها باید بسیار شاعرانه باشد صدای برخورد دندانهای آنها نباید به گوش برسد حال اگر لقمه‌ها را هم نجویده فرو دادند باکی نیست، هرگز در حضور آقایان دندانهای خود را خلال نکنند.

* * *

هنگامی که زنی مرحله بلوغ را با وضع مناسبی پشت سر گذاشت و موفق شد همسری بگزیند، آنگاه یک مرتبه تغییر عجیب و غیرمنتظره‌ای در روحیات او آشکار می‌شود که حتی برای خود وی نیز تازه و جالب است!

مثلاً یک روز دلش می‌خواهد که شوهرش او را مانند گربه ملوسی نوازش کند و از خویبهایش تعریف نماید. فردای آن روز دلش می‌خواهد که مرد اندکی به او بی‌اعتنایی کند.

روز سوّم از مرد خود و از تمام مردهای جهان بیزاری می‌جوید و از صمیم قلب آرزو می‌کند تمام مردهای دنیا نابود شوند!

پاره‌ای اوقات زن جوان برای ایجاد حالت متعادل در این امیال عجیب و غریب که برای خودش هم غیرمنتظره است به روانپزشک یا روانکاو مراجعه می‌کند، یا حتی نزد پزشک خانواده‌گی خود می‌رود و از او می‌خواهد که ارشادش کند و اشکالات و ناراحتیهای وی را مرتفع سازد. البته من هرگز این حرف را در مطب خود نخواهم زد ولی در اینجا می‌گویم که حل این گونه اشکالات از طریق علمی و عملی وقت گیر و کم فایده است. شنیده‌ام که در خاور زمین زنان جوان که گرفتار چنین مشکلاتی می‌شوند نزدیکی از سالخوردگان خانواده (خواه زن خواه مرد) می‌روند و صمیمانه با او درد دل می‌کنند و در اکثر موارد این پیر با تجربه مشکل آنها را مرتفع می‌سازد. ای کاش این

علم به ما می‌گوید - من نویسنده نمی‌گویم - این افراد شکست خورده که نتوانسته‌اند فرمان طبیعت را اجرا کنند باطناً از خویشتن و اجتماع بیزار هستند و قسمت عمده آنها از مشتریان دائمی و پروپاقرص روان‌پزشکان - روانشناسان - و روانکاوان می‌باشند. اما از حق نگذریم پاره‌ای اوقات در میان همین گروه از زنان بانوانی پیدا می‌شوند که جانیشان را در راه بشریت و اجتماع ایثار می‌کنند. بدین معنی که آنقدر به حرفه خود (کمک به دیگران) عشق می‌ورزند و از آن لذت می‌برند که تمام عمرشان را صرف خدمت به دیگران می‌کنند؛ و بسان ستارگان تابناکی از خادمین انسانیت در تاریخ جاودان می‌مانند برای مثال می‌توان از فلارنس نای تینگیل (پرستار چراغ بدست انگلیسی) و خواهر ترزا (پرستار راهبه یوگسلاو) که تمام عمر خود را در راه خدمت به هندیهای رنجور صرف کرد (ظاهراً هنوز هم زنده است و به دریافت جایزه نوبل مفتخر گردید) و بسیار زنان راهبه و عارف و صاحب‌دل دیگر نام برد.

۱ - طبیعی است که اینرا باید به حساب بدبینی و منفی بافی یا حداقل تجربه

شخصی نویسنده بگذاریم. چرا که آیا تمام دختران قبل از ازدواج نقش بازی

می‌کنند؟ البته خیر... - مترجم

پریشان آمد، بعد از مدتی گریه و ناله داستان خود را از سیر تا پياز
برایم تعریف کرد و برآستی حوصله‌ام را به سر برد. دست آخر اظهار
داشت: متأسفانه یک گرفتاری برایم ایجاد شده که اگر به زودی
ازدواج نکنم چند ماهی نخواهد گذشت که من رسوا خواهم شد.

راستش شیطان گولم زد! اما این مطلب را پدرم درک نمی‌کند از
وقتی که شنیده یک تفنگ را فشنگ گذاری کرده و قصد دارد هم من
و هم نامردم را بکشد او به هیچ وجه حاضر به ازدواج مادو نفر
نیست چون می‌گوید ما از فرامین کلیسا سرپیچی کرده‌ایم. ملاحظه
کنید حالا که خودمان حاضر به ازدواج شده‌ایم او برایمان تفنگ
می‌کشد.

من دخترک را تنها گذاشتم و به قفسه بایگانی مراجعه کردم، در
میان پرونده‌ها برگی پیدا کردم که به بیست سال پیش مربوط می‌شد.
مادر دخترک در آن تاریخ اشکالی نظیر گرفتاری دخترک پیدا
می‌کند و به پزشک خانواده مراجعه می‌نماید بعد هم زن و مرد جوان با
هم زناشویی می‌کنند، میوه آن ازدواج همین دختر می‌شود!

ملاحظه کنید وقتی عفت و تقوی در نهاد پدر و مادری وجود
نداشت طبیعی است که بر اثر شیوة تربیت نادرست فرزند آنها هم به
همان راهی می‌رود که خود آنها رفته‌اند.

باری به پدرش تلفن کردم و تقاضا نمودم برای امر مهمی فوراً به
مطب من بیاید، او که جریان را حدس زده بود با همان تفنگ پر نزد من

رسم در مغرب زمین هم اجرا می‌شد. ولی ما غریبها عادت کرده‌ایم که
همه کارها را با فرمول و عینک و کتاب و کامپیوتر روبراه کنیم و این
عملی نیست. در سرزمین مادکتر یا روانشناس موقعی می‌تواند
اشکالات این گونه زنان را رفع کند که به اتفاق بیمار از مطب خود
بیرون بیاید و عملاً وارد کار شود یعنی وارد صحنه شود، وارد
خانواده، تئوری را کنار بگذارد و دست به عمل بزند وارد خانه شود
و با نزدیکان بیمار مخصوصاً مرد مورد نظر ملاقات کند، نه آنکه
نزدیکان بیمار یا مرد مورد نظر را به مطب احضار کند اقدام اول با
اقدام دوم نتیجه‌اش از زمین تا آسمان فرق دارد.

در کشوی میز بایگانی پزشکان خانواده برگهای جالبی از
ماجرای جوانی دیده می‌شود. معمولاً یک پزشک یا روانپزشک
سالخورده کلکسیون کامل و زیبایی از این گونه ماجراها با خود دارد.
این پرونده‌ها محرمانه است و هیچکس جز پزشک نباید آنها را
بخواند یا ببیند ولی اگر جان کسی در خطر باشد پزشک بنا به وظیفه
وجدانی و شغلی خویش می‌تواند از آنها استفاده کند. من یکبار این
کار را کردم البته پرونده را به کسی نشان ندادم ولی...

خوب بهتر است این داستان واقعی را بخوانید:

یک روز دختر جوانی از من وقت خواست که بعد از تعطیل مطب
مدتی طولانی با من صحبت کند من پزشک خانوادگی آنها بودم و
تمام افراد خانواده را به خوبی می‌شناختم. وقت تعیین شد و دخترک

آمد. آتشفشانی از خشم و لعن و نفرین بود وقتی گفتم الان دخترت در اطاق دیگر نشسته است، خواست به طرف او برود ولی هر طور بود من او را نگه داشتم و گفتم: در بایگانی من پرونده‌ای مربوط به بیست سال پیش وجود دارد، جریان این پرونده را خودت بهتر از من می‌دانی، اکنون تصمیم دارم این پرونده را برای چند دقیقه‌ای در اختیار دخترت قرار دهم!

آتشفشان یکباره از خروش افتاد آنگاه باران عرق سرد باریدن گرفت تفنگ را به گوشه‌ای پرتاب کرد و عاجزانه تقاضا کرد دختر را به خانه بازگردانم تا خودش ترتیب کار را بدهد فقط خواهش داشت آن برگ لعنتی بیست سال پیش را بسوزانم من هم قبول کردم.

دختر را به خانه بازگرداندم، کار اصلاح شد و ازدواج صورت گرفت. اگر خود پدر به قول خودش از فرمان کلیسا سرپیچی نمی‌کرد دخترش هم دست به این کار نمی‌زد، یا اگر هم می‌زد پدر گناهکار آنقدر وارستگی داشت تا اشکال کار را مرتفع سازد.

پدران، مادران به اندرز این پزشک سالخورده گوش فرا دهید تقوی را همیشه در نظر داشته باشید و هنگامی که نامزدی برای دختر یا پسران پیدا کردید هرچه زودتر ازدواج آنها را بر گزار کنید.

فصل سوم

مرد باید مدیر و مدبر باشد

تئوری مرد سالاری صحیح است منتهی...

ممکنست خیلی‌ها از من ایراد بگیرند، به من ناسزا بگویند، مرا تکفیر کنند، اما آنچه تجربیات و مطالعات دقیق من نشان داده حاکی از آنست که در زندگی زناشویی (و حتی در زندگی اجتماعی) مرد باید فرمانده باشد!

یعنی اگر قرار باشد زندگی زناشویی قرین شادکامی و تعادل جلو برود این مرد است که باید تصمیمهای جدی را بگیرد و همسر خود را به اصطلاح اداره کند.

ابراز چنین عقیده‌ای در این عصر و دوران، که خانها بسیاری از امور اجتماعی را در قبضه تسلط خود گرفته‌اند و فلسفه مردسالاری ظاهراً کهنه شده و زن سالاری می‌رود که جای آنرا بگیرد، ممکنست باعث اعتراضات شدید شود و مرا یک آدم احمق و خودخواه و عقب مانده تلقی کنند، حتی خواندن کتاب مرا تلف کردن وقت بدانند،

ولی من نتیجه تحقیقات و تجربیات علمی و عملی خود را بیان می‌کنم
به باور من، فلسفه مرد سالاری کاملاً صحیح و عملی است، منتهی
نه مانند دوران کهن که زن برده و اسیر مرد باشد، بلکه اداره امور
زناشویی به عهده مرد باشد همراه با ملایمت و سیاست و تدبیر، در عین
حال زن هم در قلمروی کارهای خویش باید آزادی کامل داشته باشد.
این نکته مهم باید در نظر گرفته شود که طبیعت ساختمان جسمی و
روحی زن را طوری تنظیم کرده که برای فعالیت و شکوفا شدن و
برداشت نتایج سودمند از وجود وی، موجودی با مشخصات جسمی و
روحی مرد او را اداره و راهنمایی کند.^۱

در غیر اینصورت یعنی اگر اختیار کامل به زن داده شود زندگی
زناشویی و اجتماعی همین آشفتگی و بلبشویی خواهد شد که هم
اکنون در جوامع ما غریبها حکمفرماست - بد نیست به آمارهای
طلاق و شرح گرفتاریهای زن و شوهرها در دادگاهها و مطب
روانپزشکان و روانشناسان هم رجوع کنید و آنها را مورد مطالعه قرار
دهید که به گمان من علت عمده بروز آنها همین سلب اختیار مرد در
زندگی زناشویی است - اکنون من برای اینکه مثل روانشناسان و
سایر کارشناسان به فلسفه‌بافی و شرح تئوریهای کج و معوج نپردازم

۱ - الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ - قرآن کریم - سوره نساء - مترجم.

و شما را خسته نکنم می‌گویم داستانهای کاملاً واقعی و خواندنی در
این زمینه برایتان شرح دهم.

آرزوی زن، مشاهده قدرت از جانب مرد است

به خاطر دارم مدتها پیش روزی دختر جوانی با قیافه‌ای اندوهبار
وارد مطب من شد. این دختر را می‌شناختم و با خانواده‌اش آشنایی
داشتم، تا از حالش پرسیدم مانند ساعتی که فنرش در پرود یک مرتبه
بغضش ترکید و گریه را سرداد، برای آرامش و تسکین او کوششی
نکردم زیرا گریه برایش لازم بود. بعد از مدتی با صدایی بریده بریده
گرفتاری خود را شرح داد معلوم شد که مدتی است با مرد جوان و
نجیبی نامزد شده، نامزدی آنها جریان معمول خود را طی کرده. وقتی
دخترک ازدواج قریب‌الوقوع خود و او مطمئن می‌شود بی‌مقدمه و
به طور ناخودآگاه احساس می‌کند از محبت نامزد خود دیگر لذتی
نمی‌برد و میل دارد که به اصطلاح او خود را کمی برایش بگیرد!

پس وقتی که از سینما بیرون می‌آیند دخترک با لحن سردی به او
می‌گوید: از من فاصله بگیر و کنار من راه نرو. مرد جوان از این تصمیم
بی‌مقدمه یکه می‌خورد و ناراحت می‌شود و با کمال احترام می‌گوید:
بسیار خوب هر طور میل توست، خداحفظ. آنگاه مرد جوان که
ناراحت بوده پشت می‌کند راه خود را می‌گیرد و می‌رود!

دخترک در اینجا باز هم گریه را سرداد و گفت:

— دکتر می‌دانم شما حرف مرا درک می‌کنید، درست است که من به او گفتم کنار من راه نرو اما راستش وقتی او از من دور شد بی‌اندازه ناراحت شدم و درد دل آرزو کردم او باز گردد و با تحکم بگوید:

— تو باید از من اطاعت کنی و من حتماً باید تو را به منزل برسانم و به دست پدر و مادرت بدهم.

بعد دخترک گفت: دکتر البته شما احساس مرا درک می‌کنید و می‌دانید که حق با من است!

در جوابش گفتم: مسلماً همین طور است این چه مردی بوده که نتوانسته شما را اداره کند و قدرت خود را نشان دهد! وقتی این حرف را زدم به اصطلاح معروف گل از گلش باز شد و گفت:

— پس شما قبول دارید حق با منست؟

— مسلماً حق با شماست.

— آری دکتر من اکنون قسم خورده‌ام که دیگر با او حرف نزنم و رویش را نبینم چون مطمئن هستم که او مرد کامل نیست. من او را دوست ندارم و از او بیزارم.

مدتی به سکوت گذشت بعد من از او پرسیدم:

— اکنون چه کاری از دست من ساخته است؟

— فقط کاری بکنید که من دیگر اصلاً با او برخورد نکنم!

در نظر شما خواننده مخصوصاً اگر جوان باشید این مکالمات کاملاً طبیعی و منطقی جلوه می‌کند و چنین می‌پندارید که معنی جمله آخر دخترک همان است که بیان کرده یعنی چون نامزد خود را شناخته دیگر میل ندارد با او ازدواج کند.

اما آدم کار کشته و سالخورده و دنیا دیده‌ای مثل من و پاره‌ای از همکارانم جمله آخر دختر را این جور ترجمه می‌کنیم:

— آقای دکتر دستم به دامن تو را به خدا کاری کنید که او دوباره نزد من بیاید نشان بدهد که قدرت و عرضه دارد و مرا مجبور کند که با وی ازدواج کنم!

اگر این ترجمه صحیح نبود این دختر خانم هرگز به مطب پزشک خانوادگی خود که سابقه‌ای در رفع و رجوع مسائل خانوادگی داشت مراجعه نمی‌کرد. پس به دختر قول دادم خیالش راحت باشد من کاری خواهم کرد که کاملاً مطابق میل باطنی او باشد و بدین ترتیب دخترک با قیافه‌ای خندان مطب مرا ترک کرد.

جریان این واقعه در نظر من کاملاً روشن بود، مرد جوان در آن لحظه حساس می‌بایستی برخلاف گفته نامزدش تاکتیک و شیوه اجداد غارنشین خود را اجرا کند. با خشونت جلو بیاید دست او را محکم بگیرد و بگوید ساکت! من باید مثل همیشه تو را به منزلت برسانم، حرف حرف من است. اما آن جوان که مردی تحصیل کرده

و اهل کتاب بود این کار را نکرد و دل نامزدش را به درد آورد. اگر شما مرد هستید هرگز مثل او عمل نکنید این یک درس جدی است.

من با زحمات بسیار ترتیبی دادم که یکبار با نامزد او ملاقات کنم و اتفاقاً این ملاقات در خارج از مطب من صورت گرفت. جوانک اهل کتاب و تحصیلکرده و بسیار مبادی آداب بود. با هم به بحث پرداختیم از آسمان از ریسمان، ضمن این بحث بی سrote اشاره کردم که بسیار اتفاق می افتد دختران جوان امروزی یک آدم وحشی و بی سواد و حتی غارنشین را به یک مرد مودب و تحصیلکرده ترجیح می دهند.

از گفته من فوق العاده تعجب کرد و در حالیکه چشمانش به اندازه یک نعلبکی بزرگ شده بود پرسید:

— چرا اینطور است؟

— برای اینکه زن شیفته قدرت است، نیازمند اداره و رهبری مرد است او باطناً (نه ظاهراً) می خواهد که مرد با کمال قدرت او را اداره کند.

— ولی اگر رفتار و گفتار زنی غیر از این باشد آنوقت چه؟

— رفتار و گفتار زن غیر از میل باطنی اوست، اگر رفتار و گفتار زنی برخلاف عادت معمولی حاکی از این باشد که نسبت به مردش بیزار شده مرد باید بداند که او باطناً اندکی خشونت و حاکمیت می خواهد و از حالت یکنواختی رفتار مرد خسته شده است.

— خیلی عجیب است من این حرفهای شما را در هیچ کتابی

نخوانده ام.

— نباید هم بخوانید این گونه مسائل را در کتابها نمی نویسند، اتفاقاً آنها که زیاد کتاب می خوانند و کتاب می نویسند خود به خود از این قوانین مهم زندگی و طبیعت دور می شوند و دست و پایشان بسته می گردد اینها را باید در کتاب طبیعت خواند. شما از پرفسور اینشتن آدمی دانشمندتر سراغ دارید؟

— نه به هیچ وجه، او نابغه بی همتایی بود.

— بسیار خوب اگر شرح حال او را خوانده باشید خبر دارید که همین نابغه بی همتا پس از سالها زندگی با زن دانشمند خود مجبور شد او را طلاق بدهد و از یکدیگر جدا شوند. اینشتن همه کتابها را خوانده بود او خود قوانین بزرگی وضع کرد: قانون نسبیت عام، قانون نسبیت خاص و خیلی چیزهای دیگر ولی همین چیزهای ظاهراً ساده را در هیچ کتابی نخوانده بود و از آنها خبر نداشت. در حالیکه ما اکنون مشاهده می کنیم میلیونها مردان بی سواد یا کم سواد هستند که از زندگی زناشویی متعادل و مرفهی برخوردارند، این گونه مردان ذاتاً یا بر اثر تجربه از قوانینی آگاه هستند که اینشتن آگاه نبود.^۱

مدتی به سکوت گذشت مرد جوان دانشمند مشاهده کرد که من

۱- بنظر می رسد که این همه آسمان و ریسمان بافتن از سوی نویسنده

اشاره به این اصل است که زن در زندگی احتیاج به تکیه گاه دارد. — مترجم.

به زبان خودش حرف زده‌ام مخصوصاً مثال زندگی اینشتن او را به اصطلاح شو که کرد.

پس از مدتی مرد جوان که به نظر می‌آمد کاملاً تسلیم نظریات من شده آب دهان خود را قورت داده گفت:

— حالا می‌گویید من با نامزد خود چه کنم؟

— من هیچ چیز نمی‌دانم! اگر بخواهم به شما دستور بدهم که اول چکار کن بعد چه چیز بگو آنوقت این طور کن بعد این حرف را بزنی کار شما از این هم که هست خرابتر می‌شود، من فقط می‌توانم بگویم با نامزد خود تماس بگیرد و از این پس کم و بیش در رفتار خود قدرت نشان بدهد.

مکالمه من و این مرد جوان که از شدت مطالعه تبدیل به کتابخانه متحرکی شده بود به همین جا پایان یافت. دو هفته از این ملاقات گذشت ناگهان سرو کله دخترک پیدا شد و از من سپاسگزاری می‌کرد که او را با نامزدش آشتی داده‌ام. من به او گفتم:

— این سپاسگزاری برای چیست؟ مگر شما از من نخواستید کاری کنم که دیگر ریخت او را هم نبینید؟

دخترک با زیرکی مخصوص زنانه تبسمی کرده گفت:

— بله دکتر اما شما حرفهای ما دختران جوان را خوب درک

می‌کنید!

وقتی خواست برود به او نصیحتی کردم:

— گفتم زیاد هم این کتابخانه متحرک را گیج و ویج نکن و کمی

مواظبش باش.

اما آن گفته من البته برخلاف اصولی است که در این کتاب

می‌نویسم زیرا چیزی که در زن جوان کمتر اثر دارد همان پند و اندرز

است!

دختر جوان قبل از هر چیز مطیع فرمان مادر طبیعت است. مادر طبیعت به او دستور داده تا جفت مناسبی برای خویش بیابد. اگر دیدید دختر جوانی به یک مرد خشن و بی‌مقدار دل بست و از جوانان تحصیلکرده و میرزا قلم‌دانها چشم پوشید تعجب نکنید. او مطیع غرایز نیرومند درونی خویش است یکی از فیلسوفان گفته: پدر دختر جوانی که سنینی پانزده تا بیست را طی می‌کند باید در انتظار بروز هر حادثه‌ای باشد. حتی اگر روزی دخترش اظهار داشت که من می‌خواهم با یک عمله یا حمال ازدواج کنم باز هم نباید تعجب کند. شما هم اگر می‌خواهید از روحیه دختران بالغ شده اطلاع داشته باشید گفته این فیلسوف را هرگز فراموش نکنید.

فصل چهارم

و در بسیاری مسایل

حق با خانم است!

انتظار می‌رود دوشیزگان و بانوانی که تا این قسمت از کتاب را خوانده‌اند از این پس با ما همراه نباشند! بدین معنی که مطالب و تشریحات فصول گذشته چنین بر آنها ناگوار آمده باشد که پس از اتمام آنها با خشم فراوان کتاب را به گوشه‌ای پرتاب کنند، چند ناسزا هم به نیاکان نویسنده و هر چه پزشک است نثار کنند و بعد هم احتمالاً بنشینند و چند قطره اشکی هم بیفشانند - چون برآستی مشاهده کرده‌اند که دستشان خوانده شده است! - با این ترتیب ما مردها می‌توانیم با فراغ بال و بدون اندک واهمه‌ای دنباله مطالب را به راحتی بخوانیم و با یکدیگر تبادل نظر کنیم.

اما من عقیده دارم که بهتر است خانمهای خواننده چنین کاری نکنند چون در این فصل و پاره‌ای دیگر از فصول آینده ما قصد داریم صفات برجسته و نیکوی بانوان را شرح دهیم و اصولاً بگوییم در

موارد بسیاری حقّ با بانوان است و نباید در بست سخن مردهایی مانند من را پذیرفت. از شوخی گذشته چنان که در پیشگفتار تذکر دادم تحقیقات و تجربیات من پایه علمی و عملی دارد من خوب و بد هر دو رامی نویسم. منتهی اگر بعضی نکات را به طنز می نگارم قصدم آن است که خواننده کسل نشود، شما طنز را بردارید و نکته جدی آن را در نظر بگیرید - طنز بردار و جدّ از او بگیرید - اکنون بد نیست چند سطری پیرامون زندگی زناشویی موفق خود بنویسم تا بدانید همسر من مانند بسیاری از همسران دیگر چقدر فداکاری کرده، این زندگی را تحمّل کرده و با من کنار آمده است.

من و همسر

همسر من در زندگی زناشویی گذشت و فداکاریهای بزرگی انجام داده است. او از جوانی در آرزوی داشتن دختر بود ولی هرگز به این آرزو نرسید، ناگزیر با کمال بردباری کمر به تربیت پسرانش بست. هنگامی که پسران به عرصه رسیدند و زحمت او را کم کردند آرزو داشت با همسایگانش صمیمی تر شود و چند ساعتی از وقت خود را به درد دل و پرحرفی با آنها بگذراند. من مرد خودخواه در اینجا احساس خطر کردم! او با همان فرمول مرد سالاری آمیخته با سیاست مانع این کار شدم البته این کار برای حفظ تعادل زندگی زناشویی و ادامه این

زندگی راحت بود (مرد سالارها می دانند که من چه می گویم) آری پاره‌ای اوقات لازم می شود که برای یک مسئله ظاهراً کوچک یعنی همین ارتباط نزدیک خانم با همسایگان، مرد تصمیمات بزرگی اتخاذ کند و حتی شهر و دیار خود را هم ترک کند! و این کاری بود که من انجام دادم.

شهر و دیاری را که سالها در آن زندگی می کردیم - البته با موافقت خانم - ترک کردیم و به جایی کاملاً دور افتاده و غریبه رفتیم تا من به کشاورزی پردازم، عذر من هم موجه بود، از درد دل و درمان بیماران به جان آمده بودم می خواستم چند صبحی هم نان مرا عرق جبینم تهیه کند نه کسالت دیگران.

پس از مدتی کشاورزی دست به کار نویسندگی زدم، صبحها به نوشتن می پرداختم و بعد از ظهرها همسر بیچاره‌ام مجبور بود نوشته‌هایم را با صدای بلند بخواند تا من آنها را اصلاح کنم، اگر او لحظه‌ای از خواندن دست برمی داشت و به من نگاه می کرد منظره‌ای که می دید آنقدرها دلپذیر نبود: یک مرد سالخورده چروکیده با گردن کج روی صندلی راحتی به خواب رفته، موهایش خاکستری و پریشان و بر روی لباسش آشغال و توتون پیپ ریخته و چه بسا که آنرا سوزانده است، عینکش نزدیک است که از صورتش بیفتد و گاه بیگاه در عالم خواب خرناسی هم می کشد، با همه اینها خانم ادعا دارد که چنین موجودی را دوست دارد!

اکنون اگر شما هم در زندگی زناشویی خود دقت کنید اگر تجزیه و تحلیل شما بیطرفانه باشد به صحنه‌هایی نظیر صحنه بالا برخورد خواهید خورد. شک نیست شما هم مثل هر مرد دیگر معایب و نواقص فراوان دارید ولی همان طور که گفتیم او همه آنها را حسن دانسته و به رسمیت شناخته است. اما این شناسایی رسمی معایب شما را از میان نمی‌برد.

حالا یک سوال پیش می‌آید که چرا وی شما را با این معایب انتخاب کرده است؟ اگر روزی از وی پرسید چرا مرا به سایر مردها ترجیح دادی، ابتدا به یک حالت بلا تکلیفی دچار می‌شود، آن وقت اگر قرار باشد یک جواب صادقانه بدهد احتمالاً خواهد گفت:

— فقط خدا می‌داند.

اما بگذارید من برایتان فاش کنم که همسران هنگام ازدواج با شما محققاً دلایلی داشته که به احتمال قوی یکی یا چند تا از نکات زیرین بوده است.

چرا زنها ازدواج می‌کنند؟

اصولاً چرا زنها ازدواج می‌کنند؟ پله پله و یک به یک دلایل آنها را به طور جداگانه می‌گوییم و جلو می‌رویم:

۱- عشق: اگر در جوانی با شما ازدواج کرده ممکن است دلیلش

فقط عشقی بوده که نسبت به شما پیدا کرده است ولی وقتی سنش به حدود سی رسید متوجه می‌شود که این صرفاً کافی نیست.

۲- تطابق با محیط: هنگام ازدواج او دریافته که همه زنها و دخترها ازدواج می‌کنند و پیش خود به این نتیجه رسیده که این مسئله یک رسم تغییرناپذیر است و اگر او ازدواج نکند از سایر دخترها کمتر خواهد بود پس اولین موقعیت مناسب را که شما باشید چنگ زده است.

۳- تأمین وضع اقتصادی: زن جوان مشاهده کرده است اگر شوهر کند از نظر اقتصادی و مالی که خواه ناخواه در زندگی اثر خواهد داشت و وضعیتش روبه‌راه خواهد شد و دیگر از نظر مالی اندوهی نخواهد داشت و شما که در آن زمان پول داشته‌اید، یا او چنین تصور می‌کرده که پول دارید! شما را برای ازدواج انتخاب کرده است.

۴- جاه و مقام: شاید جاه و مقام شما او را فریفته باشد. بسیاری از زنان جوانی که جاه و مقام مناسب را نخستین شرط زندگی می‌دانند این است که اگر مردی جاه و مقامی داشت حتی اگر قیافه و اندامش هم چنگی به دل نمی‌زد مورد توجه بسیاری از زنها واقع می‌شود.

دختران زیبا و جوان حاضر به ازدواج با یک مرد صاحب مقام می‌شوند. حتی اگر محاسن دیگری هم نداشته باشد. در این گونه مواقع بسیار اتفاق می‌افتد که پس از مدتی کشمکش خانوادگی و حتی جدایی پیش می‌آید. اجازه بدهید یک قانون کلی را برای شما

بگویم: «اگر زنی بخواهد با مردی ازدواج کند و قصد داشته باشد زندگی زناشویی را ادامه دهد باید حتماً غیر از مسائل ظاهری (مانند مقام یا اصالت خانوادگی) از وجود آن مرد یا یکی از صفاتش خوشش بیاید و در قلب خود آنرا بپسندد».

باری اتفاق می افتد که زن وقتی فقط جاه و مقام مرد را می پسندد بر سر یک دو راهی گیر می کند که آیا فقط به خاطر مقام با او ازدواج بکنم یا نه؟ توصیه من به دخترهای جوان در این گونه موارد یعنی رسیدن به دوراهی آن است که از تصمیم خود منصرف شوند چون مسلماً پس از مدتی کارشان به اختلاف خواهد کشید. در این زمینه یک داستان واقعی جالب به خاطر دارم که بد نیست شما هم آنرا بخوانید

به خاطر دارم زمانی یکی از همکارانم که اندام و قیافه جالبی نداشت خواهان ازدواج با پرستار خوش سیما و جوانی در بیمارستان شد. پزشک صاحب مقام هر چه بیشتر اصرار و محبت می کرد او بیشتر خود را می گرفت، سرانجام پزشک روزی به او گفت:

— تو باید به این سوال من خواه مثبت و خواه منفی جواب صریح بدهی، آیا به من علاقمندی یا نه؟

پرستار جوان مدتی به فکر فرو رفت سرانجام جواب داد:

— آقای دکتر راستش من در زندگی دو نفر را خیلی دوست دارم یکی از آنها شما هستید!

— خوب آن یکی دیگر کیست؟

— آن دیگری بیلی باغبان بیمارستان است که شب نمرین بوکس بازی می کند و به زودی در مسابقات بوکس شرکت خواهد کرد. آقای دکتر شما دیده اید که بیلی چه هیکل ورزیده ای دارد؟ از شما هم جواتر است اما آقای دکتر سوگند یاد می کنم که من او و شما را به یک اندازه دوست دارم!

— عجب! بیلی و من؟ بیلی کجا من کجا؟ او وقتی اتومبیل مرا می شوید من نیم دلار انعامش می دهم او تقریباً نوکر من به حساب می آید او باغبان بیمارستان است و من پزشک برجسته این بیمارستان. من بیش از بیست سال تحصیل کرده ام نظیر من در اجتماع فراوان نیست این چه حرفی است که تو می زنی؟

— راستش من او را به شما ترجیح نمی دهم و به هر دوی شما به یک اندازه علاقه دارم اگر با شما ازدواج کنم از مقام و احترام زیادی برخوردار خواهم شد، مثلاً اگر به من بگویند شوهرت اندام و قیافه بیلی را ندارد می گویم در عوض بنز و ویلا دارد، ولی اگر با بیلی باغبان ازدواج کنم ممکن است که تا آخر عمر دیگر سوار بنز نشوم! این است که سرگردانم و راستش خودم هم نمی دانم چه تصمیمی بگیرم

وقتی پزشک همکار من این استدلال حکیمانه! را شنید سعی کرد که خانم پرستار را مطلقاً فراموش کند و البته ما پزشکان همکار او و

مخصوصاً من تمام فوت و فن حرفه و تجربه خود را به کار بردیم تا او را در این فراموشی یاری کنیم و خوشبختانه موفق هم شدیم!

۵- تصاحب یک مرد: تصاحب یک مرد از غرایز زن است مخصوصاً اگر اطراف این مرد زنان دیگری هم باشند بدین معنی که یک زن خیلی لذت می برد از اینکه با مردی ازدواج کند که زنان دیگری نیز خواهان ازدواج با او هستند.

۶- تنهایی و بیکسی: ممکن است علت ازدواج او فرار از تنهایی و بیکسی بوده است. وقتی سن زن از بیست و پنج گذشت این تنهایی سیاه چالی خواهد شد که شما حتی تصویرش را هم نمی توانید بکنید. در بسیاری از موارد این بیکسی و تنهایی منشاء بروز بیماریهای روانی خواهد شد. و چه بسا که ازدواج یک چنین زن بیکسی که سنش از بیست و پنج گذشته است به دستور روان پزشک صورت می گیرد، روانپزشک از روی آن تئوریهایی که خوانده می گوید شما باید ازدواج کنید (البته حق هم با روانپزشک است) اینجاست که برای زن غالباً مصیبت رخ می دهد، زن تنها و بیکسی که وضع عاطفی و روانی چندان متعادلی ندارد چشم بسته به دنبال شوهر می رود و هر که پیش آمد با او ازدواج می کند، پس از ازدواج طبعاً مشکلاتی پیش می آید که معلول همان عدم وجود شرایط لازم برای انتخاب صحیح همسر بوده است. آن وقت زن و افراد خانواده اش با خشم فراوان به سراغ روانپزشک می روند و می گویند: «این آشی بود که تو برای

ما پختی! وضع روحیش خراب بود حالا خرابتر شده اکنون چه باید کرد؟» و انتظار دارند روانپزشک با خواندن یک ورد تمام گرفتاریهای آنها را رفع و رجوع کند! اما این را هم بگویم که اکنون چند سالی است که روانشناسان، روانپزشکان و روانکاوان متوجه این موضوع شده اند و در برخورد با چنین بیمارانی لب از لب باز نمی کنند و به تجویز همان قرصهای ضدافسردگی (توفرانیل - تریپ تیزول و غیره) اکتفا می کنند. حتی روانپزشکی را می شناسم که در این گونه موارد به بیماران خود خواه مرد و زن می گوید: «مبادا ازدواج کنی»!

۷- نیازمندی به داشتن آشیانه: این یکی از نیازمندیهای نیرومند زن است به شرط آنکه در این آشیانه مردی هم باشد. این نیازمندی باعث می شود که زن همیشه آرزو کند کاشانه ای داشته باشد متعلق به خود او، و آن وقت تمام اداره امور خانه و مخصوصاً ایجاد وسایل آسایش شوهرش را شخصاً به عهده گیرد. شاید ازدواج همسران باشما نیز مبنی بر این دلیل بوده است.

۸- آرزوی شوهر کردن: این آرزو غالباً دختران را به دردرسر می اندازد مخصوصاً اگر پایه آن از کودکی در ذهن آنها ریخته شده باشد.

در چنین وضعی دختر سعی دارد به هر ترتیب شده برای خود شوهر دست و پا کند تا در نظر پدر و مادر و خویشاوندان آدم

شکست خورده‌ای معرفی نشود. دختر جوان مدتهای مدید پول و وقت و نیرو صرف می‌کند تا یک چنین موقعیت شایسته‌ای را از دست ندهد، شاید هم همسر شما هنگام ازدواج شخص شما را شایسته‌ترین موقعیت دانسته است!

۹- عشق به لباس و مراسم زناشویی: درباره‌ی عشق و آرزوی پوشیدن لباس سفید عروسی و اجرای مراسم مربوط به آن هرچه بگوییم کم گفته‌ایم، این آرزو یعنی پوشیدن لباس یکی از عوامل مهمی است که زن را حاضر به ازدواج می‌کند. من در میان دختر بچه‌های هفت هشت ساله وجود این آرزو را در روحشان مشاهده کردم. شاید شما هم دیده باشید که دختر بچه‌های نابالغ با یک لذت فوق‌العاده مراسم عروسی و مخصوصاً خرامیدن عروس را در لباس سفید عروسی مشاهده می‌کنند، و هنگامی که این دختر بچه‌ها تنها شوند پارچه‌ای جلی چیزی گیر می‌آورند به سروپیکر خود می‌آویزند و حتی اگر این پارچه سفید هم نباشد پیش خود یا به دوستان می‌گویند: مثلاً این پارچه سفید است! آنوقت مثل یک عروس راه می‌روند و بدون اینکه اصولاً آگاه باشند که ازدواج چیست خود را عروس می‌پندارند و راه می‌روند و غرق لذت می‌گردند. همین آرزوی کودکانه در روح دختر بچه وقتی که او بزرگ شد بزرگ می‌شود دختر جوان میل دارد لباس عروسی در بر کند و در کنار داماد راه برود، با این ترتیب می‌بینیم که پوشیدن لباس سفید عروسی، اجرای مراسم مربوط به آن

(هرچه پرزرق و برق تر باشد بهتر) جلب توجه دوستان و آشنایان از این راه، یکی از آرزوهای شدید و باطنی بسیاری از دختران است. یک دختر جوان وقتی که در عالم خیال جشن عروسی خود را مجسم می‌کند که چگونه مرکز ثقل یا به اصطلاح نقل مجلس و ستاره تابان جشن گردید. از خوشحالی به آسمانها پرواز می‌کند، وقتی که روز موعود فرا رسید و مراسم عروسی اجرا شد و از عالم خیال به واقعیت پیوست می‌توان گفت که این دسته از دختران دیگر آرزویی ندارند. با این ترتیب مشاهده می‌شود که در چنین مورد به خصوص وجود و شخصیت شوهر آنقدرها مهم نیست بلکه آنچه حائز اهمیت می‌باشد اجرای مراسم خیال‌انگیز، رویائی و لذت بخش ازدواج است. شاید همسر شما هم برای رسیدن به این آرزوی طلایی شخص شما را انتخاب کرده. ممکن است اکنون شما آقای محترم که این سطور را می‌خوانید تبسمی بر لبان آمده باشد یعنی این تئوری را پوچ بدانید، اما من نمی‌گویم، روانشناسان می‌گویند که اگر شما اکنون تبسم کرده‌اید و زن و بچه هم دارید به احتمال نزدیک به یقین همسران از این دسته دختران بوده است!^۱

۱۰- انتخاب مناسبترین مرد قابل حصول: ممکن است همسر شما پیش از ازدواج ایده‌آل‌ها و آرزوهای بزرگ برای زندگی

۱- البته تا کیده نویسنده بنظر غیر منطقی می‌رسد، مترجم

زناشویی‌اش می‌داشته است، ولی در عین حال از آن دسته زنان واقع‌بینی بوده که می‌دانسته ایده‌آل‌ها جزء خواب و خیالند و باید بر روی مردهایی حساب کند که قابل حصول هستند و او به آنها دسترسی دارد. در این صورت شما در میان تمام مردهایی که ازدواج وی با آنها میسر بوده از نظر مقام و ثروت و شخصیت و صفات شایسته برجسته‌تر بوده‌اید و خانم هم این فرصت مناسب را از دست نداده است. من با تجربیاتی که دارم (علمی و عملی) برایم آشکار است که معمولاً زندگی با این دسته از بانوان مقرون به آرامش و کم و بیش شادکامی خواهد بود یعنی تلخی‌های یک چنین زندگی زناشویی خیلی کمتر از شیرینی‌های آن خواهد بود و معمولاً چنین زن و مردی خیلی راحت و خوش زندگی زناشویی خود را طی می‌کنند، اما این چنین زندگی زناشویی یک اشکال هم دارد اشکال آن این است که مرد قدر آن را نمی‌داند و خیال می‌کند همه زندگهای زناشویی دیگران همین طور است غافل از آنکه زندگی‌هایی وجود دارد که برآستی جهنم است.

شاید دلایل مشروح بالا برای ازدواج یک زن، در نظر شما خواننده خواه زن باشید خواه مرد خواه مجرد و خواه دارای زندگی زناشویی، عجیب آمده باشد و احیاناً بی‌مایه و به اصطلاح آبکی ولی برایتان بگویم اگر دلایل محققان دیگری را که در این راه کتابهای قطوری نوشته‌اند مطالعه کنید آنها همگی سست‌تر و عجیب‌تر از این

دلایل خواهند بود، آری زندگی زناشویی همین است که می‌بینید زیرا تجزیه و تحلیل روح زن کار ساده‌ای نیست. یک نکته را می‌خواهم برایتان بگویم و آن این است که معمولاً زنان دنیا دیده و کم و بیش مسن - خواه تحصیل کرده باشند و خواه کم‌سواد - بهتر از یک محقق دانشمند می‌توانند در مورد مسائل زندگی زناشویی اظهارنظر کند مثلاً همین دلایل بالا که من ارائه داشتم مورد تأیید بسیاری از این گونه زنان است و به همین ترتیب این گونه بانوان به خوبی می‌توانند یک زن و شوهر جوان که در زندگی زناشویی خود اختلافاتی دارند راهنمایی کنند و به گمان من راهنمایی آنها به مراتب مثبت‌تر و عملی‌تر از راهنمایی روانشناسان و مشاوران امور زناشویی است، مشاورانی را که اکنون سالهاست در کشورهای غربی دفتر و اداره‌ای باز کرده‌اند و در ازای دریافت پول این گونه جوانان را راهنمایی می‌کنند.

باری اکنون که دلایل تصمیم به ازدواج زن را مطالعه کردید اندر ز من به شما مردان و شوهران جوان آن است که به محض انجام مراسم ازدواج جامعه ملایمت، بردباری و گذشت را برتن کنند. در حقیقت اگر قصد آنها از زندگی زناشویی داشتن یک کانون آرام و شاد است و به زبان خودمانی می‌خواهند زندگی مشترک داشته باشند باید با چنین روحیه یعنی گذشت و بردباری کار را شروع کنند. حال اگر با بکار بستن تمام این اندرزها و دستورها باز هم راه زندگی زناشویی آنها راه سنگلاخ و دشواری شد که ادامه‌اش میسر نبود آن

دیگر امری جداگانه است که در فرصت مناسب درباره آن توضیح خواهم داد.

نکاتی که شوهران باید به آن توجه کنند

اگر طالب زندگی آرام و راحتی هستید باید بدانید که بلافاصله پس از ازدواج وظایف شما در زندگی تغییر خواهد کرد. شما باید عادات خود را تغییر بدهید زیرا اصولاً خوتان هم تغییر کرده‌اید و از این پس دیگر آن آدم قبلی نخواهید بود.

تغییر عاداتی که سالها در نهاد انسان پرورش یافته کار ساده‌ای نیست ولی در هر حال انجام آن یعنی اجرای تغییرات اجباری است!

ممکن است ندانید که این عادات غالباً مسائل ظاهراً سطحی و بی‌اهمیت می‌باشند بیابید از روزنامه شروع کنیم، اگر شما به خواندن روزنامه آن هم یک روزنامه معین معتاد هستید پس از زناشویی در این مورد وظیفه‌تان آن خواهد بود که در یک فرصت معین و مناسب که باعث رنجش خانم نشود بنشینید و تمام روزنامه را بخوانید و بعد همه را کنار بگذارید زیرا اگر بدست خانم بیفتد ممکن است تولید اشکال کند. یکی از روانشناسان گفته است هیچ مردی نمی‌تواند روزنامه یا مجله‌ای را که قبلاً بدست زنش رسیده است مرتب کند و از آن استفاده نماید. اگر چنین مردی پیدا شد پس از یک ساعت تلاش تازه

متوجه می‌شود که حفره‌های کج و معوجی در قسمتهای سرمقاله و یا پاورقی و یا تفسیر سیاسی پیدا شده و خلاصه روزنامه غیرقابل استفاده است، محتملاً خانم در صفحه خانواده دستوری برای درست کردن یک قسم خاکینه و یا بیگودی زدن موی سر پیدا کرده است آنوقت بی‌اعتنا به قسمتهای دیگر، ستون مربوطه را قیچی کرده و در کتابچه مخصوص چسبانده است و بعد هم... برای همیشه آنرا فراموش کرده است یعنی حتی یکبار هم به سراغش نرفته است! اگر بگویم بعد از ازدواج باید تا آنجا که قدرت روانی شما اجازه می‌دهد نسبت به تازه عروس خود مهربان - خوشرو - ملایم و با گذشت باشید، وحشت نکنید. تازه اگر حداکثر کوشش خود را هم در این راه به کار بردید وظیفه او سنگین‌تر است یعنی باری که بر دوش او نهاده شده سنگین‌تر از بار دوش شما است.

با آنکه وی از تنهایی نجات یافته است ولی در باطن یک احساس بیکسی و غریبی می‌کند که فقط زنان و پزشکان از آن آگاهند او اکنون مطلقاً شخصیت، وجود، و حتی نامش هم تغییر کرده است و از این پس به نام شخص دیگری خوانده می‌شود شما ناراحت نشوید اگر بگویم یک شخص بیگانه.

اگر مشاهده کردید که رفتار و حرکاتش نوعی است که گویی می‌خواهد با یک آدم بیگانه کنار بیاید و به اصطلاح در زندگی جدید غریبی کرد به هیچ وجه به دل نگیرید یک نکته تجربی دیگر هم

جا دارد که اکنون بگویم: «دختری که ازدواج کرد و به خانه شوهر رفت اگر توانست در همان ماه اول خود را خوب با زندگی جدید سازش دهد معمولاً از آن زنانی خواهد شد که تا آخر عمر با شوهرش سرخواهد کرد».

باری، گذشت شما در این روزها هر چه بیشتر باشد نتیجه آن در آینده ممتازتر خواهد بود.

تازه عروس در این روزها به طرزی غیرمستقیم رفتار و حرکاتی از خود نشان خواهد داد که به شما بقبولاند در زندگی هیچ مردی را غیر از پدر و برادرش ندیده است شما باید مانند اصل مسلمی این مطلب را بپذیرید، حاشا که کنایه‌ای لطیفه‌ای برای رد این موضوع از دهان شما بیرون آید.

به طور کلی هر مردی باطناً آرزو دارد همسرش مطلقاً از آن وی باشد، میل دارد همسرش مانند گل زنبقی باشد که هیچ زنبور عسلی از عطر دل‌انگیزش استفاده نکرده باشد. حال آمدم بر سر ازدواج با زنان بیوه برایتان بگویم که باز هم مرد در باطن خود را راضی می‌کند که این زن بیوه تا آن زمان با مرد دیگری نبوده است! این موضوع به نظر شما نه تنها عجیب بلکه مسخره می‌آید. «چطور می‌شود زن بیوه مرد دیگری را ندیده باشد؟» پاسخ آن است که شما یا هر مرد دیگر در این مورد در باطن خود چنین فکر می‌کند و همان طور که قبلاً اشاره شد باطن هر آدمی با ظاهرش زمین تا آسمان تفاوت دارد.

وانگهی یک مرد در موقع لزوم چنان می‌تواند بر سر خود کلاه بگذارد و جنبه‌های ظاهری و اخلاقی موضوعی را رفع رجوع کند که حتی خودش هم از آن آگاه نشود! روانشناسان می‌گویند چنین مکانیسم خودفریبی به طور اتوماتیک و خودکار صورت می‌گیرد و ذهن ظاهری شخص از آن بیخبر است. وانگهی اگر مرد هنگام ازدواج با زن بیوه از نقطه نظر مسئله بالا دچار تردید شد فوراً به خودش می‌گوید:

«این زن بیچاره اذعان دارد که بیوه است او که انکار نکرده.» به هر حال اگر شما می‌خواهید زندگی آرام و راحتی داشته باشید ادعاهای زنتان را که به طور غیر مستقیم با استدعا و استرحام ابراز می‌شود بدون چون و چرا بپذیرید.

به طور کلی هم این نکته را از نظر دور ندارید که زندگی با شخص دیگر نیاز به گذشت و بزرگواری دارد. خیال کنید شما قرار شده با برادران برای یک سال به سفر بروید و با هم زندگی کنید - از برادر نزدیکتر؟ - حال اگر گذشته‌هایی در این سفر یکساله نکنید مسلماً کارتان به اختلاف خواهد کشید. این از برادر بود امان از آن روزی که مرد بخواهد یک زندگی طولانی را با یک زن ادامه دهد.

فصل پنجم

سخن!

جادویی که در روح زن نفوذ میکند

مقابله با قهر و آشتی و اختلافات

راستش نمی دانم چرا وقتی چهار فصل گذشته این کتاب را مرور می کنم متوجه می شوم که ساختار تئوریا و اندرزهایم کم و بیش بر نظام مردسالاری استوار شده است! اتفاقاً در این فصل جدید زیاد باید مردسالار بشوم. اصولاً شیوه مردسالاری در زندگی سالهاست که از کشورهای غربی رخت بر بسته و ماشاء الله بانوان چهار اسبه به جلو می تازند، تعجبی هم ندارد که سال به سال و حتی ماه به ماه آمار طلاق و اختلافات زناشویی بیشتر می شود و این مسئله باعث شده که اصولاً سیستم زندگی اجتماعی ما رو به تغییر رود.

از قراری که می گویند در کشورهای مشرق زمین هنوز هم شیوه مردسالاری^۱ در زندگی کم و بیش پابرجاست. البته نه آن دسته از

کشورهایی - مانند ژاپن - که از راه و روش زندگی غربی و مخصوصاً آمریکایی تقلید کرده‌اند، بلکه کشورهایی که کم و بیش اصالت فرهنگ و سنتهای باستانی خود را حفظ کرده‌اند. ما مشاهده می‌کنیم در این گونه کشورها آمار جدایی و طلاق و اختلافات زناشویی به مراتب کمتر از کشورهای غربی است، من نمی‌گویم در این کشورها اختلافات زناشویی یا طلاق اصلاً وجود ندارد، امکان ندارد وقتی زن و مردی با هم زندگی کردند بین آنها اختلافاتی بروز نکند ولی اختلافات آنها از نوع دیگر است و به باور من همان سنت مردسالاری تا میزان زیادی باعث ایجاد تعادل در زندگی زناشویی شرقی‌ها می‌شود.

اکنون که مردسالاری در زندگی اجتماعی ما کم کم روبه نابودی است من می‌خواهم دستوراتی به شما بدهم که چطور بتوانید با به رسمیت شناختن تئوری زن‌سالاری زناشویی خود را به طور متعادل ادامه دهید و با همسران کنار بیایید.

۱ - بنظر می‌رسد که تاکید نویسنده بر مرد سالاری به هیچ عنوان تحقیر زن یا کم بها دادن به زن نمی‌باشد بلکه صرفاً جنبه مدیریت و سازماندهی مرد است که با عنوان مرد سالاری از طرف نویسنده توصیه می‌شود - مترجم.

جادوی سخن:

در کتاب مقدس (انجیل متی) چنین می‌خوانیم: «و در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه همان خدا بود.»

این عبارت آسمانی است و بسیار پرمعنا، کلام در زندگی بشر نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند. چه بسیار افرادی که فقط و فقط از راه سخن گفتن نان می‌خورند، نان می‌خورند که هیچ میلیونر هم می‌شوند! مثلاً شهردارها و فرمانداران کشور ما که با زبان برای خود طرفدار پیدا می‌کنند و موفق هم می‌شوند نمایندگان کنگره، بالاتر از همه رؤسای جمهور و سیاستمداران که برآستی نان زبان و قیافه‌شان را می‌خورند. اما شاید در هیچ صحنه‌ای مانند زندگی زناشویی سخن و کلام مرد پرارزش و مؤثر و کارساز نباشد. این مسئله را شوهران جوان آنقدرها اهمیت نمی‌دهند ولی شوهران میانسال و حتی خود بانوان شوهردار میانسال با من هم عقیده هستند.

این که می‌گوییم کلام و سخن اثر جادویی در روح زن دارد منظور هر کلام و سخن بی‌سروته و یاوه نیست. سخن مرد در زندگی زناشویی باید با تاکتیک و حساب شده ایراد شود. چه بسا که سکوت بهتر از هر سخنی حرف می‌زند! در جایی خوانده‌ام که یکی از شاعران مشرق زمین گفته است:

دو اقدام است که با عقل منافات دارد: «یکی صحبت کردن

بی جا و بی موقع و دیگری سکوت در جایی که حتماً آدم باید حرف بزند»^۱.

بروز اختلاف

هنگامی عقد و ازدواج شما با زنی بسته شده باید این حقیقت را از نظر دور ندارید که زندگی زناشویی نمی تواند بی اختلاف و قهر و آشتی باشد.

اختلافات کوچک و پاره‌ای اوقات بزرگ در زندگی هر زن و شوهری رخ می دهد، نهایت آنکه شما باید دلیر باشید و خود را نبازید - این درس اول! در این اختلافات شخصیت شما مخصوصاً سخنان شما نقش بسیار مهمی را ایفا می کند - هر که می خواهید باشید! - هیچ زنی نیست که حرف در وی موثر نباشد. شاید شما به عنوان یک مرد متأهل مشاهده کرده باشید که سخنان زنهای همسایه آشنایان و نزدیکان تا چه حد در تغییر فکر خانم شما موثر است. یک مثال ساده برایتان بزنم من که خود یک پزشک هستم، آن هم پزشک موفق، همسرم نیز بانوی تحصیلکرده‌ای است، بارها اتفاق افتاده است که برای

۱ - دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن - به وقت گفتن و گفتن به وقت

همسرم یا خانمی دیگر یک کسالت جزئی رخ داده آنوقت من با خونسردی علت کسالت و علاج آن را گفتم چند روز بعد مشاهده کرده‌ام که همسرم یا آن بانوی بیمار پیش خود دارویی مصرف می کند و یا متوسل به داروهای گیاهی و خودمانی می شود مثلاً می بینم همسرم به جای دستوری که من داده‌ام صبح ناشتایک پیاز پخته یا نیخته را برداشته درسته میل می کند!

یا مثلاً برای رفع سرماخوردگی خود برخلاف دستور من آب نمک در چشمانش می چکاند! خیال می کنید من چه می کنم! هیچ! خونسردی و بی اعتنایی. حالا چرا همسرم چنین کاری را می کند؟ خانم همسایه گفته است که زن برادر همسایه مادرش چنین کسالتی گرفته و با چکاندن چند قطره آب نمک در چشم درمان شده است! این است منطق خانم‌ها.

پس حرف در زن موثر است منتهی حرف را باید به جایش ادا کرد با سیاستی خاص که من نمی توانم شما را راهنمایی کنم شما باید خود آن را بیابید.

باید بدانید در کجا مهربانی کنید و در چه موقع بی اعتنایی و سردی و بالاخره در کجا مقاومت شدید و حتی خشونت. این سه عامل مهم: مهربانی - بی اعتنایی و سردی - مقاومت شدید، همسر شما یا بهتر بگویم زندگی زناشویی شما را اداره خواهد کرد. وای به حال مرد بیچاره‌ای که این سه عامل مهم را نابجا بکار برد یعنی به جای خشونت،

مهربانی کند و به جای مهربانی سردی و بی‌اعتنایی. زیرا شما با موجودی طرف هستید که روحش حتی برای خود او نیز ناشناخته است.

تا می‌توانید دستورات و افکار خود را به طور صریح و به وی اعلام ندارید، مردان موفق در زندگی زناشویی کسانی هستند که تمام افکار و اراده خود را، عقیده همسرشان قلمداد کرده‌اند بدین معنی که با مهارت اندیشه خود را به ذهن همسرشان تلقین کرده‌اند در نتیجه خانم همان اندیشه را ابراز داشته و مرد هم گفته امر امر شماست. آن اندیشه و نظر اجرا شده در صورتی که خانم تصور می‌کرده فکر خود اوست، مرد هم کاملاً راضی بوده که مطابق اندیشه‌اش رفتار شده است.

هرگاه مجبور شدید درباره مسائل زندگی مثلاً تغییر منزل - دکوراسیون اتاقها - انتخاب محل مناسب زندگی - نظریه صریحی ابراز دارید خیلی ملایم و آهسته عقیده خود را بگویید و زود از اتاق بیرون بیایید!

وقتی نظری ابراز داشتید هرگز یک پله هم از آن پایین نیایید و به اصطلاح تخفیف ندهید، اگر تخفیف بدهید این مسئله زن را جری می‌کند و کار به اشکالات بزرگ می‌کشد. اگر خانم لج کرد و بر سر حرف خود ایستاد هرگز با او جروب‌بحث نکنید بلکه عوامل اجرای کار را به تعویق اندازید - این مسئله مهارت هم می‌خواهد - مثلاً اگر در

مورد تزئین اتاقها بود به نقاش پنهانی رشوه بدهید که در موقع معین نیاید، کاری بکنید که باغبان به مرخصی برود یا مکانیسن بیمار مصلحتی بشود و خلاصه کار عقب بیفتد این اقدام عاقلانه رفته رفته او را سرد خواهد کرد، نظر شما اجرا خواهد شد بدون آنکه غرور او جریحه‌دار شده باشد.

البته این دستورات برای مواردی است که شما مجبور به ابراز عقیده صریح هستید و گرنه در بیشتر موارد باید به طور غیرمستقیم نظر خود را اعمال کنید.

ممکن است شما از این همه موشکافی و اندرز خسته شده باشید. پیش خود بیندیشید که: «تحمّل زندگی زناشویی به اجرای این همه دستورات و قوانین و مقررات دشوار ارزش دارد؟»

در پاسخ باید بگویم اینها که برایتان گفتم دستورات زندگی هستند. آدم زنده - مرد - که بخواهد در این دنیا زیست کند باید راه و رسم زندگی را بیاموزد. اگر شما توانستید زندگی زناشویی خود را اداره کنید بی‌شک در زندگی اجتماعی مردی موفق خواهید بود. حالا یک نکته شنیدنی دیگر هم برایتان بگویم و آن این است که اکثر مردان مجردی که در زندگی موفق هستند وقتی ازدواج می‌کنند خودبخود می‌توانند زندگی زناشویی متعادل و راحتی را بدست آورند. پس این نشان می‌دهد که این مسائل - راه و رسم زندگی با یک زن - آنقدرها یاد دانی نیست این مسائل غریزی و باطنی است،

کتاب ما یک خودآموز ساده راهنما بیشتر نیست. و به همین علت هم هست که ظاهراً جنبه علمی ندارد! معجونی است از تجربیات و مشاهدات.

باری وقتی که حلقه ازدواج را به انگشت کردید، باید بدانید که کلام شما ارزش فوق العاده پیدا می کند، چه بسیار کارها که با حرف انجام می شود در حالی که پول و هدیه و پالتوی خز نمی تواند انجام دهند. هر قدر هم که همسر شما تیزهوش و زیرک و زرنگ باشد یقین بدانید سخنان مداوم شما در وی بی اثر نیست. مثلاً اگر خواستید شخصی را در نظرش کوچک و بی مقدار کنید با حرف می توانید اینکار را انجام دهید. اگر خواستید کسی را در نظرش دارای ارزش فوق العاده نمایید، با سخنان مداوم می توانید موفق شوید. حالا اگر مثالی در این زمینه برایتان بزنم خنده تان می گیرد ولی بدانید که این مسئله خنده دار نیست و خیلی هم جدی است. فرض کنید مرد با شخصیت و برجسته ای از اقوام او یا خویشان شما به نحوی با زندگی شما مربوط شده، مزاحم است و شما می خواهید شر او را از سر خودتان کم کنید. باید تا می توانید در غیابش از وی عیب بتراشید و اینکار را مانند یک برنامه مرتب اجرا کنید. لزومی ندارد سخنان شما در این زمینه منطقی باشد، منظور آن است که حرفی زده شده باشد دلایل شما حتی اگر خلاف علم و منطق هم بود باز میسر است.

اکنون شبهه را قوی می گیریم و فرض می کنیم مرد اشاره شده

دارای اندام متناسب سرولباسی بسیار مرتب دارد، از سوی دیگر شما هم اندامی کوچک و ضعیف دارید. خیال نکنید که شما از او کمتر یا ضعیف ترید خیر! کسی که باید داوری کند یک زن است^۱، کافی است مرتب در گوش خانم بگویید: «واقعاً چه اندام بی قواره و دیلاقی دارد، مثل نردبان دزدهاست! این هم شد بدن؟ راستی که دلم به هم خورد مثل اینکه لباسهایش را از لای زرورق درآورده اند، مثل هنرپیشه های سینماست!»!

این حرفها را بنزید و مرتب تکرار کنید و در انتظار نتیجه درخشانش باشید، حتی یک خروس هم می تواند نظر مرغش را که به یک عقاب جلب شده با همین حرفها برگرداند. صحبت از خروس شد راستی هیچ دیده اید که خروسها چگونه بانو یا بانوان خود را اداره می کنند؟ ای کاش خروسها زبان داشتند و به ما مردها راه و رسم زن داری را می آموختند.

مواظب رفتار خود باشید

چنانکه گفتم در نظر بگیرید که بعد از زناشویی شما دیگر نباید

۱- البته این گونه ارزشهای ظاهری و کاذب در مغرب زمین و در زندگی

شکننده زناشویی آن دیار ارزشمند است. - مترجم

همان آدم بی توجه و کم مسئولیت سابق باشید، شما دیگر تغییر کرده‌اید و باید هم تغییر کنید بسیاری از عادات سابق خود را باید فراموش کنید و بسیار عادات تازه جانشین آن سازید. مرد مجرد در زندگی آزادیها و بی‌قیدیهای دارد که صحیح نیستند قبح این عادات و بی‌قیدها چون تکرار شده‌اند در نظر خود شخص از میان می‌رود ولی در نظر نوعروس کاملاً جلوه‌گر خواهند شد. لازم است بسیاری از مسئولیتها را بپذیرید، و اصولاً آدم با انضباطی بشوید.

* مسئولیت اداره امور منزل را از همان روزهای اوّل تقسیم کنید، این مسئله ظاهراً ساده نقش مهمی خواهد داشت. بسیاری از کارها را در منزل مطلقاً به عهده او بسپارید و پاره‌ای کارها را هم از آن خود بدانید * و به هیچ ترتیبی اجازه ندهید در آنها دخالت کند این سیاست مانند مل و نمونه‌ای در کارها و روابط آینده مورد استفاده واقع خواهد شد.

امان از اعتیاد:

پس از زناشویی کوشش کنید وضعی پیش بیاید که همسران شما را به هیچ چیز (حتی سیگار و قرصهای خواب‌آور) معتاد نداند. برآستی هم شما به عنوان یک مرد به تمام معنا نباید به چیزی اعتیاد داشته باشید، مردان موفق در اجتماع کمتر به چیزی اعتیاد دارند. اگر اهل دود هستید و نمی‌توانید آنرا ترک کنید همیشه به این تظاهر کنید

که به آسانی می‌توانید سیگار یا پپ خود را ترک نمایید، طوری وانمود کنید که اگر به موقع خود سیگار هم نکشیدید چیزی نخواهد شد و به راستی هم گاه و بیگاه اینکار را بکنید یعنی موقعی که سیگار یا پپ می‌کشیدید چند ساعتی نکشید. حتی می‌توانید در این زمینه از شوخی معروف استفاده کنید و به او بگویید: «من سیگاری نیستم یک سیگار که بکشم رفت، رفت تا یک سیگار دیگر!»

این در مورد سیگار بود در زمینه اعتیاد به الکل و قرصهای آرام بخش و داروهای گوناگون و آلودگیهای دیگر کار بسی مشکلتر می‌شود. من به عنوان یک پزشک مجرب و جامعه‌شناس کار کشته در یک جمله برایتان می‌گویم: «وای از الکل، امان از الکل». اعتیاد به مشروبات الکلی گرچه ظاهراً مسئله‌ای بسیار بفرنجی محسوب نشود و در کشورهای اروپایی - امریکایی کمتر - به عنوان مرهم تلقی می‌شود ولی باطناً یکی از علل مهم جدایی زن و شهر در کشورهای غربی همین اعتیاد مرد (پاره‌ای اوقات هم زن) به الکل است.

به شما اطمینان می‌دهم چشمان قرمز پف کرده بی‌حالت، چهره برافروخته سخن گفتن بدون کنترل، دری‌وری گفتن، تنفس متعفن و بالاخره تلو تلو خوردن که همگی نتیجه مرحله اوّل مستی است هرگز نمی‌تواند در نظر زن بخشودنی باشد. زن هر قدر هم به شوهرش علاقمند باشد این حالات و حرکات در نظرش زننده و کثیف است. وقتی همسران برای نخستین بار شما را با وضع اشاره شده

ملاحظه کند ارزشتان را هر چه باشد به نیم تقلیل می‌دهد. وای از آن ساعتی که در یک مهمانی مست شوید و دیگران شما را مسخره کنند این را یقین بدانید که در نظر همسران دیگر آن آدم اوّل نیستید. بدا به حال مردی که در ضیافتی مست شود و نتواند همسر خود را به خانه بیاورد و آنگاه یکی از دوستان بخواد خانم و آقا را به منزلشان برساند فقط اینرا بدانید که در بین راه دوست شما هر چه بگوید در نظر خانم منطقی است^۱.

غالباً در همین لحظات است که خانم متوجه می‌شود: «دنیا دوست داشتنی است منتهی او نصیبی از آن نبرده باید از زندگی استفاده کرد مردان دیگر قدر او را بهتر می‌دانند!»

پاره‌ای اوقات اتفاق می‌افتد شوهر معتاد را که در یک ضیافت افراط کرده به پزشک می‌رسانند این همان هنگامی است که پایه جدایی زن و شوهر استوار گردیده است و مرد وقتی به هوش مد و حال طبیعی پیدا کرد دیگر نباید خود را معطل کند، چون دیر یا زود اختلافات شدیدی که انتظارشان را نداشته در زندگی زناشویی به سراغش خواهد آمد. بد نیست این را هم بدانید که در نظر یک پزشک هیچ بیماری کثیفتر و گناهکارتر از مرد مستی که با حال تهوع به

مطب او می‌رود وجود ندارد^۱.

من معلّم اخلاق نیستم من یک پزشکم اینها را که تشریح کردم فقط زبانهای اعتیاد به الکل در زمینه زندگی زناشویی ایجاد شکاف بین زن و مرد است. غیر از مورد زناشویی زبانهای اعتیاد و الکل آنقدر زیاد است که تشریح آن بایک کتاب امکان‌پذیر نیست.

اعتیادات دیگر:

زندگی ماشینی ما غریبها باعث شده که بسیاری از افراد اجتماع خواه پیر و خواه جوان از داروهای آرام‌بخش و قرصهای خواب‌آور استفاده کند. این اعتیاد گرچه زیانش به اندازه اعتیاد به الکل - در زندگی زناشویی - نیست ولی باز هم می‌تواند یکی از علل جدایی شود یا اختلافات دیگر را دامن بزند. مردی که از قرصهای آرام‌بخش استفاده می‌کند روحیه و سرشتی متغیر پیدا خواهد کرد. این بحث مفصلی است در پزشکی و روانپزشکی که باز هم نمی‌خواهم با عبارات و اصطلاحات سنگین و قلمبه علمی شما را گیج کند به زبان خودمانی و ساده برایتان بگویم آدمی که از اینگونه قرصها استفاده کند

۱ - جالب توجه است که این اندرزها و توصیه‌ها از جانب پزشکی میشود

که خود آمریکایی است و بقول خودش مشروب خوردن در آنجا رایج است -

۱ - اینگونه مسائل در جامعه ما کمتر مصداق عینی دارد. - مترجم

قضاوت و نیروی اراده و اعتماد به نفس حتی توجه معمولی او به اشیا و افراد وضع ثابتی ندارد یعنی وقتی که اعصاب و بدنش تحت تأثیر و تخدیر دارو است در مورد مسئله‌ای خاص یک نوع قضاوت می‌کند ولی وقتی که اثر دارو از بین رفت قضاوتش در مورد همان مسئله طور دیگری می‌شود حتی ممکن است عکس قضاوت نوع اول باشد به همین ترتیب حالات دیگر روحی او توجه - دقت - بصیرت - تصمیم‌گیری - و غیره در این شخص مرتباً در تغییر است.

خوب حالا مجسم کنید یک چنین آدمی چگونه می‌تواند موجودی به نام زن را که مشخصاتش را تاکنون شرح داده‌ایم اداره کند؟ و به اصطلاح با وی کنار بیاید؟

پس از من به شما نصیحت بعد از زناشویی اگر هم مجبور به استفاده از این گونه داروها بودید اینکار حتماً باید به اجازه یک پزشک ورزیده باشد آن هم نه برای همیشه.

از این گونه اعتیادات نسبتاً ملایم و قابل تحمل انواع قرص‌ها و داروهای آرام‌بخش برای جامعه که بگذریم می‌رسیم به اعتیادات دیگر مانند مرفین - هروئین - ال، اس، دی - آمفتامین و سم‌های دیگر که اصولاً بحث درباره آنها غیر لازم است زیرا زیان این اعتیادات حتی برای نوجوانان هم آشکار شده. در اینجا من فقط یک نصیحت برای شما دارم اگر شما حتی گاه و بیگاه به این مواد روی می‌آورید هرگز و هرگز به فکر ازدواج نیفتید زیرا اگر با دختر شاه پریان هم ازدواج

کردید جدایی و حتی مرگتان حتمی است.

فصل ششم

زن، جمع اصداد است

از یادآوریهایی که می‌تواند در زندگی زناشویی شما بسیار سودمند واقع شود یکی هم این است: سرشت زن از عناصر ضد و نقیض ترکیب یافته است.

به طور کلی فیلسوفان و دانشمندان عقیده دارند که نوع انسان خواه مرد و خواه زن وجودش ترکیبی از ضد و نقیض‌ها است.^۱ وقتی دانشمندان روح انسان را تجزیه و تحلیل می‌کنند صحت نظریه فوق تأیید می‌شود، اما آنچه ما پزشکان از تجارب خود بدست آورده‌ایم نشان می‌دهد که در این تناقض زنها خیلی پیشرفته‌تر از مردان هستند! یعنی اینکه فکری که در ذهن زن است درست خلاف آن هم در همان ذهن وجود دارد.

۱ - بار خدایا مگر زروی خدایی - گوهر انسان ز آخشیج سرشتی. -

زن موجودی است که گاهی مخالف منطق عمل می‌کند. منطقی‌ترین و دانشمندترین زنان جهان پاره‌ای اوقات کارهایی می‌کنند که بی‌سوادترین مردها به سستی آن رأی می‌دهند^۱. این یادآوری بهترین راهنمایی و سودمندترین دستوری است که می‌تواند برای اداره زندگی زناشویی به شما بدهم.

هرگاه تازه عروس شما کارهای عجیب و غریبی انجام داد تعجب نکنید، ناراحت نشوید گره بر ابرو نیاورید، او باید این کارها را بکند. مثلاً اگر شما کراً به او تذکر دهید که به تیغ صورت تراشتان دست نزنند و آن را با کارهای بیهوده نکند باز هم تا فرصتی بدست آورد برای تراشیدن مداد یا پاک کردن رنگ پنجره از آن استفاده می‌کند. اگر هم نکند در دل تیغ شما را مناسبترین وسیله برای آن کار می‌داند. زمانی یکی از دوستانم که تازه ازدواج کرده بود تصمیم گرفت به نو عروس خود رانندگی بیاموزد، خانم در فرا گرفتن این کار بسیار کند بود و مخصوصاً گرفتن کلاچ و عوض کردن دنده‌ها برای او بسیار دشوار می‌نمود، پس از یک ماه معطلی و مررات یکروز آقا تصمیم گرفت هر طور هست این مشکل بزرگ را حل کند پس گفت:

۱ - شکی نیست که این حالت صرفاً مختص به زن نیست - مترجم

- «خانم امروز من حتماً باید طریقه کلاچ گرفتن و دنده عوض کردن را به تو بیاموزم. تمام روز را صرف این کار می‌کنم، تو فقط به پاهای من توجه کن.»

آنوقت با هم سوار اتومبیل شدند و مطابق قرار قبلی خانم تمام توجهش را به پاهای شوهر معطوف داشت، ساعت درس فرا رسید تازه داماد پای خود را آهسته بلند کرد و بر روی اهرم کلاچ گذاشت، تا آخر فشار داد بعد به آهستگی دنده را عوض کرد آنوقت خیلی ملایم و آهسته کم کم پایش را از روی اهرم کلاچ برداشت و ماشین را به راه انداخت، بعد بدون آنکه دنده دیگر را عوض کند اتومبیل را نگه داشت و با اشتیاق تمام پرسید:

- فهمیدی خانم؟ حالا اگر سؤال یا اشکالی در این مورد داری پیرس تا خودت پشت فرمان بنشینی و ماشین را راه بیاندازی. البته تازه عروس که کاملاً با دقت به پاهای شوهرش چشم دوخته بود سؤالی داشت، وی لبخندی به لب آورد و از آقا پرسید:

- «عزیزم تو این جور ابهای قهوه‌ای رنگ را کی خریدی که من خبر نداشتم؟!»

* باری اگر خواستید روزی او را به کاری وادار کنید هرگز به طور مستقیم و صریح منظور خود را نگوئید مثلاً اگر روزی خواستید به سود یکی از اعضای انجمن شهر رأی بدهید و خواستید خانم هم مثل شما رأی موافق بدهد، ابتدا عکسش را نشان بدهید و بگوئید: بین این

آدم بی‌قواره هر روز زنش را کتک می‌زند، من خودم چندبار دیدم که در کلیسا از صندوق اعانه مستمندان پول برداشت و به جیب ریخت چندین بار این حرف را تکرار کنید موقع رأی دادن خانم مثل شما به او رأی موافق خواهد داد.

اصولاً زن‌ها همیشه در حسرت چیزهای دیگران هستند حتی اگر این چیز بسیار ابتدائی و ارزان قیمت باشد، مثلاً اگر بعد از ازدواج برایش یک اتومبیل شیک با قرض و قوله بخرید باز هم با حسرت به دو چرخه خانم همسایه نگاه می‌کند! البته وظیفه شماس است که در این گونه مواقع اصلاً بحث نکنید، اگر بخواهید منطقی باشید و فرضاً بگویید:

— اتومبیل تو که خیلی بهتر و گران‌هاتر از آن دو چرخه است.

در جواب شما خواهد گفت:

— بله، اما دو چرخه که ندارم!

و کلای مدافع در دادگاه‌ها از قواعد خاصی پیروی می‌کنند (البته این جریانات و مثال‌ها همگی در مورد کشور نویسنده کتاب یعنی امریکا است. — مترجم) مثلاً اگر بداند قاضی دادگاه یا هیات منصفه از زن‌ها تشکیل شده‌اند کمترین زن را می‌پذیرند حتی اگر واقعاً هم بیگناه و محق باشد. و کلامی گویند: اگر مشتری ما زیبا و خوش لباس باشد قاضی و هیات منصفه (که همه زن هستند) علیه وی رأی خواهند داد، اگر هم زشت و بد لباس باشد، طبیعی است که صد درصد علیه

وی رأی می‌دهند!

با تمام این احوال چون قصد من در این کتاب فقط نوشتن قایق و یافته‌های مسلم است این را هم بگویم که اکنون چند سالی است به علت نفوذ شیوه زن‌سالاری یا علل دیگر که بر من معلوم نیست بیشتر دادگاه‌های کشور ما (امریکا) حق را به زنان می‌دهند مخصوصاً هنگام بروز اختلافات زناشویی. چندی پیش یک فیلم کوتاه طنز آمیز از تلویزیون دیدم که خیلی جالب بود زن و شوهر جوانی که در زندگی خود اختلافاتی داشتند به دادگاه مراجعه کردند، زن بسیار زیبا و آراسته بود رئیس دادگاه (قاضی) رو به زن کرده گفت شکایت خود را بگویید، زن جوان یک مشت حرف‌های بی‌سروته و انتقاد آمیز از شوهرش زد قاضی بدون اینکه به حرف‌های مرد هم توجه کند گفت:

— معلوم اسم که حق با شماست و علیه مرد رأی داد. مرد از این رأی فرجام خواست و به دادگاه دیگری مراجعه کرد. در این دادگاه هم قاضی یک مرد بود این بار قاضی رو به مرد کرده گفت شکایت خود را بگویید. مرد شکایاتی درست و به حق ارائه داد پس از پایان سخنان او قاضی اظهار داشت:

— حق به جانب خانم است!

باز هم کار آنها به دادگاه دیگری محوّل شد اتفاقاً در دادگاه سوّمی قاضی یک زن بود این خانم قاضی اوّل به سخنان مرد گوش داد بعد شکایات مفصّل خانم را شنید آخر سر، سری تکان داده از روی

کمال بی حوصلگی و ظاهراً اجبار گفت:

— مثل اینکه حق با خانم است!

با این ترتیب برای ما امریکاییها جای خوشبختی است که فرمانداران و شهرداران ما از طبقه خانمها نیستند. خوشبختی و سعادت بزرگتر آن است که تاریخ کشور ما نشان نداده. رئیس جمهور یا فرمانروای کشور ما یک زن باشد!

شما به عنوان یک شوهر در زندگی زناشویی این مسئله را یک حقیقت مسلم بدانید که: «همسر شما اطمینان دارد شما آن مردی نیستید که وی در جستجویش بوده است.»^۱

اگر دانشمند و از طبقه تحصیل کرده باشید خانم آرزو می کند که کاش با یک ورزشکار یا نظامی یا خلاصه یک آدم بزن بهادر ازدواج می کرد. اگر از صنف و طبقه اخیر باشید خانم عاشق کتاب می شود و همیشه می گوید: ای کاش شوهر من هم یک دکتر یا لااقل اهل کتاب بود. اگر برحسب اتفاق شما یک آدم تحصیل کرده و در عین حال نیرومند و ورزشکار و قوی هیکل باشید، آنوقت خانم می گوید: از ریخت هر دو تیپ بیزارم! من دلم می خواست شوهرم یک هنرمند اگریستانالیست و یا نئورئالیست یا اقلایک نقاش مشهور بین المللی بود!

اگر عروس خانم عیب و علتی داشته باشد با تمام قوا آن عیب را از شما و پزشک و دیگران پنهان می کند و اگر قرار باشد این راز فاش شود آخرین فردی که از آن اطلاع حاصل کند شما هستید.

اگر سالم و نیرومند باشد هفته ای یکبار به پزشک مراجعه می کند تا مبادا کسالتی داشته باشد و خود از آن آگاه نباشد.

خانم نسبت به قباله یا پزشکی که نخستین نوزاد او را به دنیا بیاورد ارادت خاصی دارد و هرگز او را فراموش نمی کند. حال فرض کنید شما و خانم باردارتان در دهکده ای باشید که به پزشک دسترسی نباشد و اتفاقاً موقع وضع حمل خانم فرا رسد. ناچار با تلفن از نزدیکترین پرستار یا پزشک یار دهکده کمک خواهید خواست، حال آمدم و این پرستار هنگامی به کمک شما بیاید که زائو فارغ شده و دیگر به وجودش احتیاجی نیست، باز هم این پرستار در نظر همسر شما بزرگترین طبیب جهان خواهد بود آنوقت زمانی دیگر که خانم باز هم بخواهد نوزادی بدنیا بیاورد به هر ترتیبی شده خود را به همان دهکده و همان پرستار می رساند تا هنگام وضع حمل این کارشناس برجسته بر بالینش حضور داشته باشد.

من شخصاً امتحان نکرده ام ولی از سرخ پوستان جنگل نشین یا روستایی فراوان شنیده ام زنی که در رودخانه ای غرق شود جسد او خلاف جریان آب حرکت خواهد کرد! من تاکنون چنین چیزی

۱ - تا کید نویسنده بنظر غیر منطقی و غیر اصولی بنظر می رسد - مترجم

ندیده‌ام ولی اگر روزی دیدم البته تعجب نخواهم کرد.^۱

ناله و زاری يك سنگتراش

چندی پیش مقاله کوتاهی در یکی از رونا‌مه‌ها خواندم که حیفم می‌آید برایتان در اینجا نقل نکنم. این ناله و زاری را سنگتراش سالخورده‌ای به صورت یک مقاله تنظیم کرده، سنگتراشی که تمام عمر خود را به بریدن و شکستن و نرم کردن سنگ خارا گذرانده است. او موفق شده سنگ خارا را بشکافد ولی نتوانسته در قلب نرم زن نفوذ کند و در آن راه یابد وی هنگامی این شرح را نوشته که از زندگی سیر شده و قصد خودکشی داشته است بخوانید:

۱- این نظریه داستان ملانصرالدین خودمان را به یاد می‌آورد که برای پیدا کردن نعش مادرزنش در خلاف جهت آب جستجو می‌کرد! از او پرسیدند: ملا چرا سربالایی می‌روی آب رودخانه جسد یا هر چیز دیگری را که با خود رو به پایین می‌برد. در جواب گفت:

— شما خبر ندارید که این موجود چه اعجوبه‌ای بود هر کاری در زندگی می‌کرد خلاف بقیه بود، حالا هم حتماً جسدش باید خلاف جهت آب حرکت کرده باشد! — مترجم

زندگی بشر سراسر رنج و محنت و فریب است و به گمان من علت اساسی آن وجود زن است. من بر خلاف اراده و میل خویش به این جهان دیده گشودم و اجباراً هنگامی باید این جهان را ترک کنم که میل آن ندارم.^۱

هنگامی که تهیدست و بی چیز بودم همسرم مرا نکوهش می‌کرد که بی کفایت و تنبل هستم، اکنون که دستم به دهانم می‌رسد مرا سرزنش می‌کند که شخص پاک و درستکاری نیستم.

وقتی که در مبارزات احزاب شرکت می‌کردم همسرم می‌گفت قصد سو، استفاده داری اکنون که مدتهاست سیاست را کنار گذارده‌ام می‌گویند در زمینه وظیفه میهنی خویش اقدامی نمی‌کنی. هرگاه به سازمانهای خیریه کمک می‌کنم می‌گویند منظور اصلی تو خودنمایی است، وقتی هم کمک نمی‌کنم می‌گویند چه آدم خسیس و بی‌عاطفه‌ای هستی.

اگر یکشنبه‌ها به کلیسا بروم و مقررات مذهبی را رعایت کنم می‌گویند درس عوام‌فریبی را خوب فرا گرفته‌ای، اگر به مذهب اعتنایی نکنم آنوقت آدم کافر و بی‌ایمانی هستم. اگر به او مهربان باشم در

۱- اگر آمدنم به من بُدی، نامدمی - و رفتن من به من شدی، کی شدمی؟

نظرش آدم بی‌شخصیت و ترسو جلوه می‌کنم، اگر خشونت و بی‌اعتنایی کنم آنوقت آدمی به خونسردی و بی‌رحمی و بی‌حسی من ندیده است!

اگر در جوانی زندگی را بدرود می‌گفتم محققاً می‌گفت آینده درخشانی در انتظار من می‌بوده، اکنون که به سن پیری رسیده‌ام همیشه می‌گوید: «از همان اول هم معلوم بود که تو هیچ چیز نمی‌شوی!»

بدین ترتیب من معتقد شده‌ام که با وجود زن و در کنار او نمی‌توان در زندگی پیشرفتی حاصل کرد. اگر تصمیم بگیرد در زندگی با زنی شریک شوید مغبون و گرفتار خواهید شد، اگر هم تصمیم بگیرید چنین شریکی در زندگی انتخاب نکنید باز هم گرفتار و ناراحت و پشیمان خواهید بود، فقط یک مسئله هست و آن اینکه بیهوده همیشه نزد خود می‌گویید: ای کاش زن می‌گرفتم!

این بود درد یک مرد حساس. هرچه او درباره زن تشریح کرده درست است. شما باید مردی باشید (البته اگر ازدواج کردید) تا آنجا که بتوانید تعادل را از دست ندهید. حفظ تعادل در زندگی زناشویی نخستین گام لازم است، تازه اگر هم موفق به این کار شوید باز هم ناراحت خواهید بود زیرا راضی نگه داشتن یک زن از راضی نگه داشتن تمام موجودات روی زمین دشوارتر است.

عذر و دلیل در قاموس او معنایی ندارد، در هر کاری از احساس

باطنی خود پیروی می‌کند مخصوصاً هنگامی که در زندگی با مردی شریک باشد. با این همه بی‌طرفانه باید اذعان کرد که در پاره‌ای موارد حق با اوست!

منطق و دلیل شما، در زندگی زناشویی‌تان درست در نمی‌آید و متأسفانه شما گیج می‌شوید. چرا؟ برای اینکه در خارج از خانه و در زندگی اجتماعی منطق و دلیل شما کارساز است اما وقتی وارد خانه شدید و با خانم روبرو گشتید مشاهده می‌کنید آن منطقی که در بکارگیری آن عادت داشتید بی‌اثر است! در هر حال شما باید این حقیقت تلخ را بپذیرید یعنی وقتی ازدواج کردید باید دارای دو نوع منطق بشوید.

آخرین نصیحت هنگام هدایت کشتی زناشویی در اقیانوس بی‌آرام زندگی همواره سکان کشتی را متوجه جبهتی بکنید که قصد دارید به سویش نروید!

فصل هفتم

مادر شدن زن

زن حتماً باید مادر شود ولی...

قبلاً برایتان گفتم که زن مظهری از طبیعت است، حالا میگویم که زن اصولاً خالق است. حیات و زندگی را خلق می کند. طبیعت به زن نیروی خلاقه داده، او انسان را به وجود می آورد. هنرنمایی و قدرت عجیب و خارق العاده طبیعت را از اینجا بفهمید که چنین نیرو و خاصیت شگفت انگیز یعنی قدرت خلاقه را به موجودی عطا کرده که خود برای تکامل نهائی احتیاج به مرد دارد.

بهر حال هر چه هست همین است که هست و باید این حقیقت را مانند سایر حقایق زندگی قبول کرد.

یکی از مهمترین وظایف زن در جهان (و شاید مهمترین وظیفه او) تولید و تکثیر نسل است. مرحله باروری و تولید نسل در حیات زن آن قدر پراهمیت است که اگر قرار باشد در آن موشکافی و باریک

بینی شود باید کتابهای قطور متعددی در آن باره تدوین کرد.

در این کتاب، ما فقط بررسی ساده و مختصری پیرامون آن بعمل میاوریم، آنهم از آن نظر که اصولاً وظیفه ما مطالعه در حالات و خصوصیات زن است.

از نظر تئوری، بچه دار شدن برای هر زنی لازمست. هنگامی که زن بارور شد و نوزادی بدنیا آورد تغییرات بزرگی خواه جسمی و خواه روحی در وی ظاهر میشود و این تغییرات، او را به سلامت، و کمال و بلوغ نزدیکتر میکند.

تغییرات جسمی که پس از وضع حمل در زن صورت میگیرد باعث تنظیم کار بسیاری از اعضا، رئیس بدن می گردد؛ ترشح غده ها - گردش خون - تعادل سیستم عصبی و غیره، مختصر آنکه یک هماهنگی نسبی بر جسم و روحش حکمفرما گشته و فعالیت وجود او را روبراه مینماید. در نتیجه بسیاری از کسالتها و عوارض کوچک و بزرگ قبلی از میان میرود. در این هنگام است که هندسه و تناسب اعضا، صورت او تکمیل میگردد. یک حالت شکفتگی در پوست، چهره، چشمان، حتی موهای سرش ظاهر میشود. بقول یکی از دانشمندان زیست شناس: «زن (البته زن سالم) که تا این هنگام شبیه غنچه نیم شکفته بود، تبدیل به گل میگردد.»

از نظر روانی نیز تغییرات عمده ای در زن ایجاد میشود که مهمترین آن حالت بلوغ و کمال سنی است. تصور نکنید هر زنی که بچه دار

شد از نظر روحی بالغ و کامل میگردد.

بسیار زنانی را دیده ام که حتی با وجود داشتن چهار یا پنج بچه هنوز هم حالت سبکسری و شلختگی قبلی خود را از دست نداده اند.^۱ من بانوانی را دیده ام که به بهانه مشغول کردن کودکان خردسال خویش، با اسباب بازی و عروسک آنها بازی کرده اند! البته ظاهراً برای آموختن کودک، ولی باطناً برای ارضای خویش، و به جرأت می گویم که این دسته از بانوان، از بازی کردن با اسباب بازی کودکان لذتی میبرند که هرگز خود کودک آن لذت را کسب نمیکند!

بهر حال زن پس از وضع حمل به بلوغ سنی نسبی دست مییابد، اعصابش آرامتر - منطقش قویتر - و مهربانیش بیشتر میشود. مختصر آنکه وقتی زن بچه دار شد، مقاومت جسمی و روحی او نیز بیشتر میشود و برای مقابله با مشکلات زندگی، آمادگیش زیاده تر میگردد. البته در اینجا هم مانند هر برنامه دیگر طبیعت، استثنا هم وجود دارد، مثلاً همانطور که در فصول گذشته اشاره کردم پاره ای از بانوان پس از نخستین وضع حمل سیستم عصبی و ترشح غدد بدنشان برهم میخورد و در نتیجه مبتلا به یک کسالت عصبی یا نیمه روانی میگردند که در

۱ - البته گاهی اوقات در مردان هم چنین حالتی مشاهده می شود - مترجم

اصطلاح علمی به آن پسیکوز زایمان میگویند. آنوقت خانم بچه‌دار که تقریباً از نظر خلق و خوی و منش یک آدم دیگر شده در زندگی زناشویی در دسرهای بزرگی برای شوهرش بوجود می‌آورد که به اصطلاح معروف: بیا و درستش کن! با اینهمه شما خانم (یا آقا) نگران نباشید، این مورد بسیار کم اتفاق می‌افتد.

از آنجا که طبیعت وظیفه تولیدمثل و به عرصه رساندن نسل را به عهده زن واگذار کرده، غرایز و استعدادهایی نیز به او عطا کرده که بتواند براحتی این وظیفه را انجام دهد، و از انجامش لذت هم ببرد. پس میتوان گفت بچه‌دار شدن یکی از نیازمندیهای طبیعی و اساسی زنست و هنگامی که این نیازمندی ارضا شود تعادل جسم و روحش کاملتر میشود، ولی در این میان یک نکته مهم قابل توجه و مطالعه است و آن فشاریست که تمدن و زندگی ماشینی بر این نیازمندی و در نتیجه بر غرایزی که مربوط و مختص به تولیدمثل است وارد می‌نماید.

زیانهای تمدن و زندگی ماشینی

زندگی ماشینی و تمدن، تغییرات بزرگ و شگرفی بر تمام غرایز طبیعی بشر وارد کرده و به عبارت بهتر آنها را دیگرگون ساخته است. هنگامی که یک بچه گربه یا میمون بدنیا می‌آید تقریباً تمام چیزهای لازم زندگی را میداند، او فقط نیازمند اندکی پرستاری و تغذیه از

طرف مادر است، پس از آن به اصطلاح پروازی میشود و به راه خود میرود.

اما هنگامی که بچه آدم بدینا می‌آید از همان لحظه اول تا سالیان سال باید مطالب لازم زندگی را از غذا خوردن - استحمام - راه رفتن - لباس پوشیدن - حرف زدن - کار کردن - و ... به او آموخت. گذشته از آموزش پدر و مادر و مدرسه و غیره، کتابهایی برای یاد دادن شیوه زندگی نگاشته میشود، حتی کتابهایی که در زمینه انتخاب همسر، نگاشته شده (مثل خود این کتاب!) خریدار دارد. مطالب آموختنی برای انسان حتی در این زمینه‌ها هم فراوان یافت میشود. در قدیم فیلسوفی گفته بود: «بشر تا دم مرگ نیاز به کسب تجربه و آموختن دارد!»

این مربوط به زمانهای گذشته بود، حالا که تمدن ماشینی اصولاً انسان را مسخ کرده و می‌رویم که بقول داستان نویسان اسیر آدمکهای آهنی شویم، گمان میکنم حتی بعد از مرگ هم نیاز به کسب تجربه و آموختن داریم!

درست است که ما اکنون با فشار دادن یک تکه خانه تاریک را تبدیل به روز روشن میکنیم، چهره دوستانرا هنگام صحبت با تلفن از فاصله هزار کیلومتری مشاهده میکنیم، میتوانیم در فضا پرواز کنیم، خاک کره ماه را در موزه ناسا از نزدیک ببینیم (فایده‌اش چیست؟) ظرف چند ساعت به راحتی خود را از امریکا به اروپا برسانیم، ماشین

لباسشویی و ظرفشویی، و هویج خرد کنی و خیلی ماشینهای دیگر داریم، ولی این آهن آلات را به بهای بسیار سنگینی بدست آورده‌ایم. در ازا این ادوات و ماشین آلات، ما حواس پنگانه خود را ضعیف ساخته‌ایم، غرایز طبیعی خود را منحرف و دیگرگون کرده‌ایم، حتی بسیاری از آنها را از دست داده‌ایم. ما اکنون نمیتوانیم مثل گذشته خوب بشنویم، خوب ببینیم، خوب حس کنیم، خوب استشمام کنیم و بالاخره خوب بچشیم.

نقصان هر یک از این حواس ما را نیازمند: عینک - سمک - آزمایشگاهها - داروخانه - پزشکان و مراکز علمی نارسا کرده است، بعنوان یک پزشک مثال کوچکی برایتان میزنم: ضعف حس چشائی (ذائقه) ظاهراً در نظر شما مهم جلوه نمیکند، غذایی را میخورید و میگوئید خوشمزه است، بعد غذای دیگری میخورید و میگوئید تعریفی ندارد. ولی نمیدانید اگر حس چشیدن در شما ضعیف نشده بود و مانند روزهای اوّل سالم و دست نخورده باقی مانده بود، بمحض چشیدن غذایی، خود بخود میتوانستید ارزش خوراکی آن را تعیین کند (همانطور که هم اکنون حیوانات و قبایل نیمه متمدن قادر به این کار هستند) و تشخیص دهید که آیا برای بدن شما لازم است یا خیر، اگر لازم است تا چه میزان باید بخورید، اگر لازم نیست کی و چه موقع باید بخورید، اگر زیان آور است اصلاً لب نزنید. این مسئله در اعصار و قرون گذشته خود بخود و به آسانی تشخیص داده میشد و به

خوبی هم صورت میگرفت ولی اکنون شما باید برای این کار از آزمایشگاهها، پزشکان، کتابهای آشپزی و خوراکی و غذاشناسان استفاده کنید و تازه باز هم تشخیص شما و آنها در این زمینه نارسا و در نتیجه تغذیه شما ناقص میماند.

هم اکنون قبایل چادر نشین نیمه وحشی و وحشی از این نظر از ما مردم متمدن جلوترند. مثلاً جنگل نشینان آمازون که برخلاف تصور بسیاری، مردمی صلح طلب، آرام و متعادلند، زندگی طبیعی راحتی دارند، آنها از قرص خواب و آرام بخش خبری ندارند اما خیلی راحت تر از من و شما میخوانند، خواب سنگین و عمیق و طبیعی. آنها نام خمیر دندان کلگیت و مسواک دکتروست را نشنیده‌اند اما دندانهای سالم دارند و ویزیت های کلان به دندانپزشکان نمی پردازند. حتی افراد سالخورده آنها از بیماری دیابت (مرض قند) - تصلب شرائین - دیسک کمر و گردن - فشار خون - سکته قلبی و مغزی رنج نمیرند. نمیدانند زخم معده یا اعصاب درهم کوفته چیست، عینک و سمک بکار نمی برند. آنها نمی توانند کتاب مرا بخوانند و نیازی هم به آن ندارند ولی از زندگی لذت میبرند. پیچیده ترین مشکل زندگی آنها را حکیم قبیله خیلی آسانتر از من برایشان حل و فصل می کند.

آنها در آغوش مادر طبیعت زندگی میکنند و خود جزئی از طبیعت هستند. زن و شوهرها با یکدیگر صمیمی هستند و کلاه سر

یکدیگر نمیگذارند.

سالهای گرانبهای عمرشان را با رفتن نزد پزشک و روانکاو تباه نمی‌سازند. من شخصاً به زندگی آنها غبطه میخورم. اجازه بدهید به عنوان پزشکی از یکی از کشورهای متمدن جهان درد دل خود را در یک جمله بیان دارم:

— ای تمدن، ماشین‌آلات و آهن پاره‌های خود را از من پس بگیر و گنجینه‌های گرانبهایی را که از وجود من دزدیده‌ای بمن بازپس ده!
باری بهمین نسبت که زندگی ماشینی و تمدن غرایز ما را دگرگون و منحرف ساخته، بر غرایز طبیعی مادر شدن نیز اثرات ناگواری وارد آورده است و در نتیجه به میزان زیادی از قدرت مادر شدن و پرورش نوزاد و اصولاً میل و آرزوی مادر شدن، کاسته است. بسیارند از زنانی که فاقد حسن اداره کردن یک کودک خردسال میباشند.

بسیارند آنها که اصولاً میل مادر شدن ندارند و یا تمایلشان ضعیف و نارساست و بالاخره بسیارند زنانی که هرگز مادران خوبی نخواهند شد و فرزندان گمراهی تحویل اجتماع خواهند داد.
از نقطه نظر استعداد مادری، میتوانیم زنان را به سه گروه تقسیم کنیم:

۱- زنانی که استعداد مادری خوب بودن را دارند و خود نیز از آن آگاهند.

۲- زنانی که استعداد خوب مادری کردن را دارند ولی خود از آن بی‌خبرند.

۳- زنانی که اصلاً چنین استعدادی در سرشت و خمیره آنان نیست حال میخواهند این مسئله را بدانند یا ندانند.

زنان دسته اول، البته فرزندان خوبی تحویل اجتماع خواهند داد و خانواده خود را نیز روشن و باشکوه خواهند کرد.

زنان دسته دوم نیز به احتمال قوی زندگی زناشویی شیرینی ایجاد خواهند کرد.

اما زنان دسته سوم اگر بچه‌دار شوند گذشته از گمراه کردن آن کودکان معصوم، محققاً زندگی تیره و تاری برای خود و همسر خویش بوجود خواهند آورد، در صورتی که اگر مادر نشوند، امکان دارد زندگی متعادل و شیرین و طولانی برای خود و همسر خویش فراهم آورند.

ممکنست عده‌ای از بانوان در پاسخ من بگویند: «آری مادران خوب و حقیقی کمیابند ولی پدران حقیقی، راستین و خوب به مراتب از آنها کمیاب‌ترند.»

از آنجا که بحث و بررسی ما علمی است و از غرض و تعصب بدور میباشد، من به این دسته از بانوان باید بگویم: حق با شماست! آری پدران خوب بمراتب کمیاب‌تر از مادران خوب هستند، ولی ای بانوان محترم، این کتاب دربارهٔ زنها بحث میکند نه دربارهٔ مردها! ما

کاری به کار آنها نداریم، بگذارید بروند دنبال بدبختی خودشان! انشالله اگر در آینده موفق شدم کتابی درباره آنها بنویسم، البته خدمتشان خواهم رسید.

چه بسیار زنانی را می بینم و می بینید که فقط به خاطر خراب نشدن اندامشان از فکر بچه دار شدن هم پرهیز می کنند، در حالیکه ممکنست باطناً میل داشتن فرزند در وجود آنها باشد، اندرز من به این دسته از خانمها آنستکه واقعاً هم بچه دار نشوند، زیرا بسیار بعید است هنگامی که تصمیمشان برمیگردد و بچه دار میشوند، مادران شایسته‌ای از کار در آیند.

اکنون اگر دستورات این کتاب را در مورد انتخاب همسر و روش زندگی با او پسندیده‌اید (البته شما آقا) و احیاناً بکار بسته‌اید امکان دارد در این زمینه نیز از من راهنمایی بخواهید. در این صورت متأسفانه باید بگویم که کاری از من ساخته نیست، تشخیص این کار با خود شماست، شما باید تشخیص بدهید که همسران استعداد مادر شدن و پرورش کودک یا کودکانی را دارد یا خیر. اگر همسر شما چنین استعدادی داشته باشد شک نیست هنگامی که مادر شد، زندگی مشترک شما شیرین‌تر خواهد شد. برعکس اگر همسر شما فقط به لقب یا عنوان مادر دلخوش بود، زندگی شیرین (یا معمولی) شما پس از مادر شدن او درهم و آشفته خواهد گردید. فراموش نکنید بسیاری از زنانی که همسران خوبی هستند ولی فقط بدنبال لقب مادری میروند، اینگونه

خانمها پس از بچه دار شدن در نهایت شلختگی در میان کودکان خود به استراحت می‌پردازند و خود را به خواندن رُمانهای گوناگون سرگرم می‌کنند و اگر احیاناً بچه‌های دیگر را زدند و ناقص کردند، سروصدای آنها نمیتواند او را از عالم خویش بیرون بیاورد.

البته در برابر این دسته بانوان، خانمهایی هم پیدا میشوند که ذاتاً برای مادری و پرورش کودک آفریده شده‌اند حتی اگر بر اثر جفای طبیعت یا زندگی ماشینی از خاصیت باروری محروم شده باشند.

مادری که مادر نبود!

مثال روشن این دسته سرگذشت یکی از بیماران منست که در معنی دایه مهربانتر از مادر بود. این زن جوان و زیبا پس از زناشویی همواره در انتظار باروری و دنیا آوردن نوزادی بود. سالهای سال را با این حسرت در آرزو گذرانید، معاینه من و همکارانم آشکار ساخت که احتمال باروری او بسیار ضعیف است. مدتی را هم بدرمان گذرانید تا آنکه عقیم بودن او محرز گردید. چند ماه دیگری هم گذشت تا آنکه من آگاه شدم زندگی زناشویی آنها در خطر متلاشی شدن است. خانم به مطب من آمد و با لحن بسیار غم‌انگیزی گفت:

— من میخواهم از شوهرم جدا شوم، کم کم از او بدم آمده است من میدانم نقص از جانب منست ولی نمیدانم چرا دیگر نمیتوانم

نگاههایش را تحمّل کنم، او هم طالب بچه است. حالا... آقای دکتر... هیچ راه حلی بنظر تان نمی‌رسد؟

من چند لحظه‌ای فکر کردم، فکر کردم چگونه میتوانم از پاشیده شدن یک زندگی جلوگیری کنم، بعد سر برداشته با لحنی جدی گفتم :

— تا یک هفته دست نگهدارید، از هم جدا نشوید، هفته دیگر همین روز و همین ساعت بیا اینجا.

زن جوان که مختصرامیدی در دلش پیدا شده بود مطب مرا ترک گفت. من میدانستم اگر آنها نوزادی را به فرزندی پذیرند، زندگیشان ادامه خواهد یافت، اما اشکال کار پذیرفتن این نوزاد مخصوصاً از جانب خانم بود. تجربه بمن آموخته بود که اگر زن نازایی نوزادی را ببیند که مختصر شباهتی با خودش داشته باشد، بی‌اختیار محبتش به سوی وی جلب خواهد شد. از فردای آنروز کار من مراجعه به پرورشگاهها بود تا نوزاد سالمی پیدا کنم که شباهی با آن زن داشته باشد، برای من هم این خودامیدی بود، شاید بچه‌ای پیدا می‌کردم و شاید از جدایی این زن و شوهر جلوگیری می‌کردم. بهر حال پس از چهار روز جستجو نوزاد دختری پیدا کردم که شباهتی با آن زن جوان داشت، این نوزاد البته کاملاً سلامت بود، پدر و مادرش او را به پرورشگاه داده بودند گویی دست تقدیر وی را به آنجا آورده بود، اما باز هم معلوم نبود که عاقبت کار چه میشود.

بهر حال دخترک را به اصطلاح رزرو کردم تا چند روز دیگر بیایم و او را با خود ببرم. روز معین چند ساعت زودتر به پرورشگاه رفته نوزاد را تحویل گرفتم ولی موقع گرفتن او قید کردم که امکان دارد او را برگردانم، مقامات پرورشگاه هم قبول کردند.

نوزاد را با خود به مطب بردم و منتظر ماندم. در رأس ساعت مقرر زن جوان حاضر شد و با نگاه مخصوصی بمن نگرسته ملتسانه پرسید :

— دکتر، کاری برای ما انجام دادید؟

— تقریباً

— چطور؟ چکار کردید؟

بدون آنکه پاسخی بدهم به اتاق دیگر رفتم، نوزاد را در آغوش گرفته با محبت شروع به نوازشش کردم و در همان حال به مطب باز گشتم، بعد بدون آنکه سخنی بگویم در جای خود نشسته چشم به نوزاد دوختم و همانطور با محبت و تبسم به نوازش او ادامه دادم. کنجکاوی زن کار خودش را کرد! با حیرت نزدیک من آمد و به نوزاد نگاه کرد و با لحن مخصوص پرسید :

— این چیست؟

— یک نوازده!

— مال کیست؟

— اگر شرط کنی دختر خوبی باشی او را بتو میدهم.

— یعنی...

— آری... اما اوّل او را بغل بگیر و خوب تماشا کن.

با دستان لرزانی نوزاد را از من گرفت و با دقت فوق العاده‌ای به چهره‌اش چشم دوخت و پس از یک دقیقه سر برداشت و با حالت مخصوصی به من خیره شد. من همه چیز را در نگاهش خواندم فهمیدم که او را پسندیده است. حالا نوبت من بود که به اصطلاح کمی خود را بگیرم! پس با لحنی جدی پرسیدم:

— خوب چه می‌گویی؟

— قبول می‌کنم.

— به این آسانی نمیشود، این کار چند شرط دارد.

— چه شرطی؟

— باید تعهد کنی که با نهایت صمیمیت از او نگهداری و مراقبت کنی، از این ساعت تو مادر او هستی باید در صورت لزوم حتی حاضر باشی جانت را هم فدای فرزندت بکنی، اگر روزی پدر و مادرش بفهمند که او را با صمیمیت پرورش نداده‌ای آنوقت...

چهره زن جوان از جمله آخری من درهم رفت و در حالیکه نوزاد را کمی از خودش دور میکرد گفت:

— من حاضرم تمام وظایف مادری را در مورد او انجام دهم ولی وقتی مادر او می‌شوم میل دارم او فقط از آن من باشد، فکر میکنید پدر و مادرش هم میخواهند در آینده او را ببینند؟

— امکان دارد، اما اگر تو مادر خوبی باشی من سعی میکنم آنها

بکلی او را فراموش کنند.

— قول میدهید؟

— قول میدهم.

زن جوان پس از گفته من بچه را تنگ در آغوش گرفت، قطره اشگی از چشمش بر گونه روان شد و سپس نوزاد را بوسیده پرسید:

— دختر است؟

— از کجا فهمیدی؟!

— اینطور حس کردم.

— آری دختر است، دختر تو و شوهرت است، هیچ کس هم

هیچوقت بدیدن او نخواهد آمد.

وقتی از جا برخاست که برود گفتم:

— خداحافظ مادر!

از این لقی که به او داده بودم به اصطلاح معروف گل از گلش

باز شد تبسم شیرین به لبانش آمد و گفت:

— از صمیم قلب متشکرم دکتر.

زن جوان با فرزند خوانده‌اش مطب مرا ترک کرد، تا سه ماه از او بی‌خبر بودم، پس از این مدت به اتفاق شوهرش و نوزاد به مطب من آمد، بچه بزرگ شده بود سرخ و سفید و سالم و سر حال، نکته جالب آنکه حال پدر و مادرش از خود نوزاد بهتر بود، آنها از من سپاسگزاری می‌کردند و آمده بودند نشان دهند که به تعهد خود عمل

کرده از نوزاد خوب مراقبت نموده‌اند.

برحسب اتفاق چند سال دیگر هم این خانواده را دیدم، دخترک چنان در آغوش نامادری خود موضع گرفته بود که اگر مادر واقعیش آن منظره را میدید غبطه میخورد که هیچ، حسودیش هم میشد! زن و شوهر جوان شناسنامه نوزاد را به نام خود کرده بودند و اکنون این دخترک خوشحال و خوشبخت این زن و مرد را پدر و مادر واقعی خود میدانست.

بهر حال این یکی از آن زنانی بود که طبیعت صفات و استعدادهای مادری را تمام و کمال در وجودش به ودیعه نهاده بود، در عین حال یک شوخی هم با او کرده بود، یعنی وی را از خاصیت اصلی باروری محروم ساخته بود.

تشخیص استعداد مادری، کاری بس دشوار است. بسیاری از مردان تصور می‌کنند که همسرشان میتواند مادر خوبی از کار درآید و حال آنکه وقتی بچه‌دار شدند معلوم میشود که اشتباه میکرده‌اند.

از سوی دیگر بسیاری از شوهران چنین می‌پندارند که همسرشان لیاقت مادری ندارد ولی پس از پدر شدن می‌فهمند که اشتباه میکرده‌اند. بهر حال در این مورد (تشخیص استعداد مادری) نیز من نمیتوانم دستور واضح و روشنی بشما بدهم. بجای راهنمایی داستان واقعی دیگری را در این زمینه برایتان شرح میدهم، داستانی حقیقی که باز هم نمکی به نوشته‌های من میزند:

زن و شوهری را میشناختم که بدون داشتن فرزند، زندگی متعادل و مرتبی داشتند. هرگاه زن صحبت از بچه و بچه‌داری می‌کرد، مرد با مهارت موضوع را تغییر میداد، او نمیخواست بچه‌دار شوند زیرا همسر خود را لایق مادری نمی‌دانست.

سالیان متمادی را بهمین ترتیب سپری کردند تا آنکه سن زن به چهل نزدیک شد. یکروز در مطب نشسته بودم که شوهر، خشمگین و عصبی وارد شد، چند لحظه دست به دست کرد، ناگهان عقده دلش باز شد و با خشونت اظهار داشت:

— آمده‌ام بگویم که تو هیچ چیز نمیدانی! علم طب که ناقص است سر جای خود، تو هم از آن دکترهای بیسواد و قدیمی هستی، اگر اشتباه تو نبود زندگی آرام و راحت من بهم نمیخورد.

— چی شده؟ چه خبر است؟ آخر برای من هم جریان را بگو!
— دیگر چه میخواستی بشود، دو ماه پیش که همسر من پیش تو آمد او را معاینه کردی و در این معاینه اشتباه بزرگی مرتکب شدی که حتی یک پرستار هم چنین اشتباهی نمیکند، در نتیجه این اشتباه و بیسوادی تو، من در آینده پدر خواهم شد.

من مطمئن بودم که مدتهاست همسرش نزد من نیامده، محققاً داستان مراجعه بمن و معاینه از جانب من، دروغی بوده که همسرش تحویل او داده، بعدها فهمیدم که همسرش بوی گفته که من پس از معاینه تشخیص داده‌ام از سن بچه‌دار شدن او گذشته است، پس چه

بهتر که از خوردن قرص جلوگیری و غیره، خودداری نماید.
 با همه اینها تجربه بمن آموخته بود که دروغ خانم را فاش نکنم،
 پس با قیافه حق بجانبی گفتم:
 - چه میشود کرد، هیچ انسانی بی عیب نیست یعنی من هم به
 عنوان یک بشر جایز الخطا هستم، علم طب هم البته ناقص است،
 بهر حال از ناشیگری خود معذرت میخواهم.
 چند لحظه با چشمان شرربار مرا برانداز کرد و سپس با صدای
 بلند فریاد زد:
 - واقعاً که!

این عنوان را بمن داد و از مطب خارج شد. تجربه بمن آموخته
 بود که در اینگونه موارد باید منتظر بمانم. اگر من حقیقت را میگفتم
 که مدتهاست همسرش را ندیده‌ام، دو دشمن خطرناک (همسرش و
 خود او) برای خود میتراشیدم. حالا که دروغ خانم را تأیید کرده
 بودم میدانستم که خشم آقا بزودی فرو خواهد نشست ولی خانم هم
 هرگز این گذشت مرا فراموش نخواهد کرد.

چند روز از این جریان گذشت تا آنکه خانم شخصاً به مطب من
 آمد و از دروغ خود معذرت خواست و ضمناً اظهار داشت:

- آقای دکتر من مجبور بودم این دروغ را بسازم، من بچه
 میخواهم ولی او به حرفم اعتنائی نداشت. یکروز گفتم دکتر مرا معاینه
 کرده و اظهار داشته از سن بچه‌دار شدن گذشته‌ام.

نه دستور طلایی

برای ایجاد يك زندگی زناشویی كم سروصداء!

نكاتی را كه بعد از ازدواج برای بدست آوردن يك زندگی متعادل زناشویی باید ملاحظه و رعایت كنید بسیارند. فراوانند كارهایی كه علیرغم میل باطنی خود باید انجام دهید (شما آقا) و بسیارند كارهایی كه به اجبار باید از انجام آن پرهیز كنید. تشریح تمام نكات مورد نظر در اینجا، امکان پذیر نیست، من فقط میتوانم نه دستور سودمند به شما بدهم كه با بكار بستن آنها میتوانید بنیان صحیحی برای این زندگی مشترك خود استوار سازید و از بروز بسیاری از گرفتاریهای بزرگ جلوگیری كنید. بخوانید و صمیمانه به آنها عمل نمایید :

۱- انتخاب صحیح

در انتخاب شريك آینده زندگی خود باید دقت كنید، همسری

انتخاب نمایید با صفات و عاداتی عکس عادات و صفات خودتان. شما خویشتن را کم و بیش میشناسید، همسری که انتخاب می کنید باید حالات و عاداتش کاملاً مغایر و مخالف خصوصیتی باشد که شما در شخص خود سراغ دارید. مثلاً اگر صفت نیرومند شما پر حرفی است و همیشه میل دارید به اصطلاح متکلم و حده باشید، باید همسران از زنهای کم حرف باشد، شنونده خوبی باشد.

اگر شما آدم کم حرفی هستید و همیشه ساکت در گوشه ای میشینید، هرگز زنی با چنین صفت برای همسری انتخاب نکنید، همسران باید از آن زنهای پر حرف باشد! در مجالس مختلف به هیچ کس مهلت صحبت کردن ندهد (در این صورت اگر اندکی گوش شما هم سنگین باشد، خیلی شانس آورده اید! و حتماً زندگی زناشویی شما شیرین خواهد شد).

اگر شما آدمی تند و احساساتی هستید و بر اثر کوچکترین ناملایمتی فریادتان به آسمان میرود، زنی انتخاب کنید که خونسرد و آرام باشد! بر اثر ناملایمت زود به هیجان نیاید. فایده این انتخاب آن خواهد بود که اگر روزی خشمگین و عصبی شد (که حتماً هم این روز پیش خواهد آمد) تا بخواند آتش خشم خود را متوجه شما کند، شما میگریزید و صحنه را خالی میکنید یا لاقفل فرصت اجرای عملیات احتیاطی را خواهید داشت.

۲- امضاء يك موافقتنامه

به مجرد ازدواج یعنی همان روزهایی که از یکدیگر روی دربايستی دارید موافقت نامه زیر را امضاء کنید:

اداره تمام امور داخلی خانه به عهده او باشد - زن باید احساس استقلال، اختیار و قدرت کند - اختیار تمام اثاثیه منزل (بجز میز تحریر، صندلی راحتی شما، گنجه لباس و نواحی مجاور آن) در دست او باشد، تغییر و تبدیل دکوراسیون اتاقها، امور مربوط به آشپزخانه، بچه ها و غیره از اختیارات اوست، اگر شما هم بخواهید دخالتی در این امور بکنید باید خارج از برنامه و به اصطلاح غیرمستقیم صورت گیرد.

امور زندگی در خارج از منزل، مسئله درآمد خانوادگی، درآمد شخصی شما و همسر شما (در صورتیکه کار میکند) و غیره مطلقاً مربوط به شما میشود.

با این ترتیب شما میشوید وزیر خارجه و او میشود وزیر داخله!

۳- پول جیبی

هر یک از شما گذشته از پولهایی که در زندگی خرج میکنید باید یک پول تو جیبی معینی نیز داشته باشد، ممکنست این مسئله

بنظرتان مسخره بیاید ولی اهمیت آن خیلی زیاد است، این پول جیبی دردی را دوا نمیکند ولی به هر یک از طرفین حالت استقلال و قدرت میدهد، آنرا فراموش نکنید، البته اگر میزان پول تو جیبی خانم بیش از شما باشد بهتر است.

۴- مسئله وام

مسئله وامهایی که برای اداره امور زندگی میگیرید، اهمیت فوق العاده دارند. توافق کنید وامهایی که برای امور زندگی میگیرید (از بانکها ادارات و غیره) طوری باشند که با درآمد فعلی شما ظرف یک سال قابل استهلاك باشند - وام مسکن میتواند در این مورد استثنایی باشد.

۵- جاسوسی قدغن!

به یکدیگر قول بدهید که هرگز به اصطلاح معروف زاغ سیاه یکدیگر را چوب نزنید. نه شما و نه همسرتان نباید مخفیانه کارهای طرف را زیر نظر بگیرد و جاسوسی کند. ولی این حق را به یکدیگر بدهید که به محض مشاهده حرکات، رفتار غیرعادی و مظنون از طرف مقابل، بیدرنگ و صمیمانه موضوع را مطرح کنید و توضیح بخواهید.

۶- فلسفه زناشویی

فلسفه اصلی زناشویی و وظایف اصلی زن و شوهر را در این مورد هرگز از یاد نبرید.

۷- دخالت دیگران

دخالت دیگران در زندگی زناشویی شما میتواند خطرناک و زیان آور باشد، موافقت کنید که هیچ خویشاوند زن (مونث) خواه از خانواده شما و خواه از خانواده او در ظرف سال حق نداشته باشد که بیش از سه شبانه روز میهمان منزل مشترک شما بشود. تنها ماندن یک زن (هر که باشد) با خانم شما بیش از مدت سه روز، عواقبی دارد که به احتمال نزدیک به یقین میتواند بنای ده ساله زندگی زناشویی را از هم پاشد.

۸- مشروب ننوشید

موافقت کنید هرگاه به اتفاق یکدیگر به جشن و شب نشینی رفتید، هیچ کدام مشروب ننوشید، مشروب الکلی بد و آفت زندگی

زناشویی است.

اگر هر دو با هم مشروب نوشیدید، آنوقت زبان ازدواج را فراموش میکنید و بایکدیگر درد دلهایی میکنید که به راحتی و سادگی مقدمات جدایی را فراهم خواهد آورد.^۱

۹- فرمان دادن به بچه

موافقت کنید هنگامی که بچه دار شدید، هیچ یک فرمانی را که طرف به بچه میدهد نقض نکنید، هر اندازه هم آن فرمان باطل و بیهوده باشد. هرگز نباید شما دو نفر در حضور بچه دعوا و جنجال براه اندازید و در زمینه اختلاف نظر خود بحث کنید، این مسئله میتواند باعث بروز ناراحتی‌ها و تلخی‌ها در زندگی زناشویی گردد. این دستور گذشته از بچه در موارد دیگری هم میتواند اجرا شود و اثرات نیکو

۱- خوانندگان نکته سنج توجه دارند که این کتاب در امریکا و برای مردم مغرب زمین نگاشته شده، جایی که نوشیدن مشروب کم و بیش يك عادت و مد تلقی میشود خواه زن و خواه مرد. با اینهمه این پزشك دانشمند - نویسنده کتاب - که پای بنده اصول اخلاقی و علمی است، با آنکه مسلمان نیست و پرورش یافته امریکاست، باز هم در سراسر کتاب خود از مشروب الکلی نکوهش میکند و آنرا مخصوصاً آفتی برای زندگی زناشویی میداند - مترجم

دهد. مثلاً اگر شوهر در حضور همسر خود با یک بیگانه یا آشنا (مثلاً همسایه یا یکی از اقوام دور) رفتاری کم و بیش نسنجیده داشت و أحياناً سخنی تند بر زبان آورد، هرگز زن نباید در آن مجلس به شوهرش اعتراض کند یا از وی انتقاد بعمل آورد. این کار را میتواند بگذارد برای بعد. وقتی زن در حضور یک بیگانه رفتار شوهرش را حتی با سکوت تأیید کرد، این مسئله اتحاد زناشویی آنها را میرساند و برآستی هم باعث مستحکم‌تر شدن رابطه آنها میگردد. بعداً در یک فرصت مناسب زن میتواند نظر انتقادی خود را نسبت به شوهرش آنهم صمیمانه و برای اصلاح وی ابراز دارد. بهمین ترتیب اگر خانم هم با فردی (زن یا مرد) در حضور شوهرش بيمهري نشان داد، شوهر نباید به طرفداری از بیگانه برخیزد، بلکه سرفرصت میتواند نکته مورد بحث را به همسرش تذکر دهد.

اینها بودند دستورات طلایی برای ایجاد یک زندگی زناشویی متعادل، ممکن است این دستورات در نظر شما سراسر (یا لاقلاً پاره‌ای از آنها) پوچ و بی‌معنی جلوه کند، ولی قرار ما این بود که من به طریق علمی شما را راهنمایی کنم. در دو کلمه میگویم که این دستورات حاصل لاقلاً سی سال تجربه و مطالعه و دقت آدمی است که قصد موشکافی و اکتشاف داشته است. بسیارند خانواده‌هایی که با بکار بستن این دستورات، سالهای سال زندگی زناشویی خود را شیرین نگاه داشتند.

حسن این دستورات آنستکه عمومی و کلی است و در هر کشور، میان هر نژاد و فرهنگ و خلاصه هر نوع زن و شوهری که در این جهان خاکی زندگی میکند، میتواند سودمند واقع شود و اثرات نیکو بیار آورد.

با مقتضیات زمان و مکان، و خلق و خوی متفاوت، شما میتوانید با تشخیص خود، در این دستورات جرح و تعدیلی بعمل آورید.

راهنمایی والدین

یک نکته را میخواهم برایتان تذکر دهم که در کشور ما (امریکا) آنقدرها خریدار ندارد، ولی نکته ایست نغز و سودمند. این مسئله ظاهراً پیش پا افتاده بنظر شما راهنمایی والدین شماست. فراموش نکنید که پدر و مادر شما (هر قدر هم بیسواد و قدیمی باشند) زمانی مانند خود شما درگیر مسائل و مشکلات زناشویی بوده اند، حافظه آنها گنج گرانبهایست برای راهنمایی شما در انتخاب همسر و شیوه زندگی زناشویی.

امکان دارد پدر و مادر شما، به میزان اندکی بتوانند شما خانم یا آقای تحصیلکرده را راهنمایی کنند ولی همان مختصر هم میتواند باری از دوش شما بردارد.

شک نیست که پاره‌ای از پدر و مادرها بعلت عدم شناخت واقعی

فرزندشان قادر نیستند که راهنمایی سودمندی به پسر یا دختر خود بدهند، مثلاً فرزند خود را دست کم میگیرند، یا برعکس او را خیلی دانا و پخته و کامل میدانند، ولی بطور کلی این موارد نادر هستند و باور من این است که هر پدر و مادری در اکثر موارد میتواند دختری یا پسر خود را در امور زناشویی (و غالباً پیش از ازدواج) راهنمایی کنند. حالا که به اینجا رسیدیم بد نیست لطیفه‌ای که در زمانهای خیلی قدیم (دوران نوجوانی من) شنیده‌ام برایتان نقل کنم تا باز هم تبسمی به لبان شما بیاورم، البته این جریان مربوط به گذشته است، حالا دیگر به اصطلاح معروف زمانه برگشته!

میگویند زمانی مادری برای دختر زیبا و محبوبش، شوهری دست و پا کرد. روز قبل از ازدواج دختر با گردن کج نزد مادر آمد و با شرم و حیا اظهار داشت:

— مادر جان... راستش من میخواهم مطلبی را با تو در میان بگذارم اما خجالت می کشم.

— عیبی ندارد، دخترم، هر چه میخواهی بگو، من ترا راهنمایی میکنم.

— این جریان مربوط به ازدواج نیست، یعنی فردا که من ازدواج میکنم به اشکالی بر میخورم که نمیدانم چکار باید کرد.

— ببین دختر جان، تو الان بیست سال سن داری، دیگر بچه

نیستی، خیلی چیزها را باید خودت بدانی، آیا لازم است من از

عشقبازی پروانه، گردش زنبورهای عسل، شکوفه‌های بهاری و اینجور چیزها برایت شروع کنم؟

دخترک در حالیکه میخندید جواب داد:

— نه مادر جان! اینجور چیزها را میدانم، اشکال من که از فردا شروع میشود چرا که تاکنون به این مرد گفته‌ام، من آشپز ماهری هستم و هر نوع غذا را میتوانم تهیه کنم، در حالیکه تو میدانی من حتی بلد نیستم یک تخم مرغ را نیمرو کنم!

فصل هشتم

زن، عامل اصلی موفقیت یا شکست!

یکی از فلاسفه گفته است:

«چه بسیار مردان برجسته و باهوشی به علت یک ازدواج نامناسب و همسری که آنها را درک نمیکند، به ورطه گمنامی و بدبختی افتاده‌اند و احیاناً با رنج و درد زندگی را بدرود گفته‌اند. و چه بسیار مردان احمق و نالایقی که هنرشان جز خوردن و خوابیدن چیزی نبوده، بر اثر ازدواج با زنان فهمیده و باعرضه، در اجتماع افرادی عاقل و فهمیده معرفی شده‌اند و از گلیم خود نیز پا را فراتر نهاده‌اند.»

شاید شما تعجب کنید اگر بگویم نظیر این سخن حکیمانه را کمتر شنیده‌ام. این یکی از مطالبی است که با اندکی دقت و توجه، شواهد فراوان آنرا میتوانیم هر روز مشاهده کنیم.

وقتی ما این اصل مسلم را پذیرفتیم و برایمان محقق شد که پیشرفت، شادی، پیروزی مرد ارتباط فوق العاده نزدیکی با شخصیت

زنش دارد، و اصولاً کامیابی وی بسته به شخصیت همسرش میباشد، انتظار میرود که زن وجودی فهمیده و عاقل و لااقل بالغ و متعادل باشد. ولی با کمال تأسف باید قبول کرد که همیشه چنین نیست! این مسئله یکی از معماها و شاهکارهای آفرینش است.

اکنون برای آنکه قسمتهای گذشته کتاب را فراموش نکنید ابتدا به این داستان واقعی گوش کنید، بعد از آن اثرات فوق العاده شخصیت زن را در موفقیت مرد مطالعه نمائید:

سالها پیش از این در یک شهر دورافتاده کوچک مشغول کار بودم. در همسایگی من مکانیکی تعمیرگاه کوچکی داشت و با زن دو فرزند خردسالش زندگی را میگذرانید. این آقای مکانیک هیچ گله و شکایتی در زندگی نداشت، تنها ناراحتی او از آن بود که هر ماه همسرش بچه‌ها را برمیداشت و به شهر مجاور برای دیدن خویشاوندان و پدر و مادرش میرفت. این مسافرت یکی دو روز بطول میانجامید و با رفتن او تمام کارها و زندگی مرد بخت برگشته درهم میریخت. او مجبور میشد در خلال این مدت کارهای منزل را خود انجام دهد در نتیجه مشتریهای محدود خویش را از دست میداد. او قادر نبود در آن شهر دورافتاده در غیاب زنش هم امور منزل را انجام دهد و هم به کارگاه خود برسد. از طرف دیگر هر کوششی هم که برای انصراف خانمش از مسافرت بعمل میآورد موثر واقع نمیشد.

یک بار که همسرش به این مسافرت کوتاه رفته بود او را ملاقات

کردم، در خانه‌اش در میان ظروف چرب و کثیف و اتاق در هم ریخته قدم میزد، سیگار میکشید و فکر میکرد. اتفاقاً آنروز من هم قصد داشتم برای انجام کاری به شهر بزرگ مجاور بروم.

با خنده از او پرسیدم:

از من کاری برمیآید؟ میتوانم کمکی بکنم؟

پاسخ داد:

آری بزرگترین کمک را میتوانی بکنی؟

— این کمک چیست؟

— در بازگشت از شهر یک جفت شانه بسیار زیبای زنانه که دارای سنجاق و زروزیور و گل و بوته و زرق و برق باشد برایم بخر. شانه‌های خیلی گرانبها و شیک مثلاً مخصوصاً ستارگان سینما، قیمت آنها را هم فکر نکن، هر چه باشد میدهم.

خواهش او را قبول کردم، اما نمی دانستم منظورش از این کار چیست. فردای آنروز یک جفت شانه گرانبها و زیبا که به شکل نیمتاج سر را زینت میداد، بدستش دادم. تبسمی حاکی از رضایت بر لبانش نقش بست، شانه‌ها را پسندیده بود، بعد آنها را خوب برانداز کرد، سپس هر دو را از وسط شکست! نیمه‌ای هر یک از آنها را بدرون سطل زباله انداخت و نصفه‌های دیگر را در جیب خودش نهاد. پرسیدم

— چرا اینطور کردی؟

— با خونسردی جواب داد:

— بعداً خودت خواهی فهمید.

روز بعد همسرش از مسافرت کوتاه خود بازگشت. به محض آمدن او، آقای مکانیک با لاقیدی تمام خانه و زندگی را رها کرد و به مطب من آمد و در گوشه‌ای نشست. پرسیدم:

— چرا نیروی از همسرت احوالپرسی کنی؟

— پاسخ داد: صلاح نیست.

چند ساعتی در مطب من بود و دربارهٔ موضوعهای مختلف صحبت میکرد. نزدیک ظهر ناگهان در شهر کوچک ما طوفانی در گرفت، مرکز طوفان هم درست مطب من بود!

همینطور که ما بی خبر از همه جا صحبت میکردیم ناگهان همسر آقای مکانیک مانند آتشفشان خروشان در حالیکه دو نصفه شکسته شانه‌ها را در دست داشت وارد شد. قیافه برافروخته و فریادهای سهمگین او را فقط و فقط به آتشفشان فعال میشد تشبیه کرد! با خشم و فریاد هر ناسزایی را که بدعانش می‌آمد نثار شوهرش میکرد و او را به دورویی، خیانت و پستی متهم مینمود. شکسته شانه‌ها را به همسایه‌ها نشان میداد و اظهار میداشت بنابر این مدارک، در غیاب وی شوهرش با زنانی رابطه داشته و آنها را به خانه و اتاق وی آورده است!

من وقتی این اتهام واهی و آن آتشفشان خروشان را دیدم نزدیک بود نقشه آقای مکانیک را خراب کنم، دهان باز کردم که حقیقت را

بگویم ولی او به من اشاره‌ای کرد که سکوت کنم، بعد هم به چابکی از آنجا دور شد. وی بهیچوجه از خود دفاعی بعمل نیاورد بلکه نقش شوهر خیانتکاری را بازی کرد که جرات مقاومت هم ندارد! در حالیکه من میدانستم او مردی وفادار و متعهد و پای‌بند اصول اخلاقی است.

ساعتی بعد طوفان فروکش کرد، همه همسایگان دور و نزدیک این مکانیک را به علت خیانت به زن مهربان و زیبا و معصومش ملامت کردند و خبر خیانتکاری مکانیک در تمام آن شهر کوچک منتشر شد. کشیش شهر هم در کلیسا مطابق معمول بر خیانتکاران لعنت فرستاد. من فهمیدم که شوهر حسابگر و زرنگ شکسته شانه‌ها را در زیر تشک یا بالش یا گوشه‌ای در اتاق خواب پنهان کرده طوری که به دید زنش برسد. و اینجور وانمود ساخته که در غیاب همسرش با زنان دیگر رابطه داشته است.

تعجب میکنید اگر بگویم تا چند سال بعد که من در آن شهر بودم حتی یک شب هم این خانم شوهر خود را تنها نگذاشت و دیگر بدیدار اقوام و پدر و مادرش نرفت! همین حيله ساده کود کانه مؤثر واقع شد. تعجب شما بیشتر میشود که اگر بگویم حتی خود خانم هم بعد از تحقیقات بعدی از همسایگان، پنجاه درصد اطمینان پیدا کرده بود که این صحنه ساختگی بوده است!

اما با همه اینها هرگز دیگر شوهر خود را تنها نگذاشت تا مبادا چنین

وضعی واقعاً پیش بیاید.

بسیار خوب، اکنون بگذارید برایتان بگویم که نود درصد از زن‌ها طرز فکر و قضاوتشان همینطور است. امکان دارد درجه حسادت و کج خیالی آنها تا این میزان نباشد ولی شیوه تفکر و طرز استدلالشان بهمین نحو است و با چند حيله و به اصطلاح رُل ساده، اما بجای و بموقع، میتوان آنها را بخوبی اداره و مهار کرد. خوب با این ترتیب چطور میشود موجودی که تا این درجه شکاک و حساس است، شخصیتش در پیروزی و کامیابی مرد آن اندازه موثر باشد؟

پاسخ آنرا نه من و نه هیچکس دیگر نمیتواند بدهد. این قاعده و قانونی است که طبیعت یا پروردگار وضع کرده و تغییر هم نمپذیرد، شاید تنها جواب آن این باشد که این امر به علت نقص ساختمان و وجود مرد است!

نقص مرد!

روح و شخصیت مرد طوری ساخته شده که برای پیشرفت و پیروزی نیازمند کسی یا کسانی است که استعداد و قدرت او را تأیید و تصدیق کنند. به او عقیده داشته باشند و بگوشش بخوانند که فلان استعداد مُسَلَّم (که خودش شخصاً از وجود آن باخبر است) در تو وجود دارد.

شخصی که بیش از دیگران تأیید و تصدیقش موثر و قاطع است، همسر مرد میباشد. شرح حال زندگی نوابغ و مشاهیر تاریخ را مطالعه کنید و این اصل مُسَلَّم را لمس نمایید. گاه اتفاق میافتد که تأیید و تصدیق و تحسین و استعداد یک مرد بزرگ، از دهان همسر یا زنی کم مایه، بی فکر و کم سواد ادا شده است معجزه اثر جادویی خود را نشان داده و باعث پیروزی مرد برجسته‌ای شده است.

البته اثر این ستایش و تأیید در مرد، درجاتی دارد، مردان حساس و به اصطلاح بچه ننه بیش از دیگران به این تأیید نیاز دارند، ولی مردان متکی به نفس و کامل کمتر، اما در هر حال نکته مُسَلَّم آنستکه تأیید و ستایش همسر در پیروزی و موفقیت مرد موثر است.

هنگامی که یک زن چیز فهم، باطناً تصور کند که شوهرش آدم باعرضه‌ای نیست و در مقایسه با همقطاران و دوستان وی را کمتر از آنها بداند، این مرد هر قدر هم بالاستعداد و باهوش باشد به احتمال قوی راه زوال و شکست را خواهد پیمود چون مانعی بزرگ در سر راهش است.

البته در اینجا هم استثنا وجود دارد، مانند هر امر دیگر، ولی بحث ما کلی و عمومی است.

روانشناسان در این مورد تحقیق و بررسی جالبی انجام داده‌اند که این یک کار آنها را من قبول دارم. اینها میگویند وقتی زنی به شوهر بالاستعداد و باهوش خود ایمان و عقیده نداشت رفته رفته پس از مدتی

این بی‌ایمانی و بی‌عقیدگی را دانسته یا ندانسته در روح شوهرش وارد می‌کند. در نتیجه پس از چند سال شوهر نسبت به شخص خود بی‌ایمان می‌شود و اعتماد بنفیس لازم را از دست می‌دهد.

جالب آنکه این انتقال فکر، مانند یک بیماری مُسری و خطرناک، ندانسته در اعماق روح شوهر جای می‌گیرد. به قول روانشناسان به شیوه ناخودآگاه و طوری می‌شود که شوهر با همه موفقیت‌های ظاهری و سخنانی که درباره استعداد و قابلیت خود می‌زند، در اعماق فکر و به اصطلاح در ضمیر نابخرد، خوشتن را آدمی نالایق می‌داند، و همین بی‌ایمانی نسبت به شخص خویش که از زنش تراوش کرده، تمام کارهای او را فلج می‌کند. به هر کاری که دست می‌زند و با همه تلاش و جوش و خروشی که نشان می‌دهد، وقتی به مرحله نهایی پیروزی می‌رسد، خود بخود یا بطور ناخودآگاه دست از کار میکشد، زیرا باطناً و واقعاً خود را لایق آن پیروزی نمی‌داند. بقول روانشناسان چنین مردی در چنین مرحله‌ای، در زمین زدن خودش، باطناً همدست و یاور زن خویش است! شدت و خطر این موضوع هنگامی افزایش می‌یابد که مرد به همسر خود عشق و علاقه هم داشته باشد، در این صورت بدون چون و چرا افکار زن در روحش جایگزین شده است. در صورتیکه اگر مرد آنقدرها به همسر خود علاقه نداشته باشد، در چنین موردی، باز هم کورامیدی برای موفقیت وی وجود دارد.

وای از آن هنگامی که بین زن و شوهر بر سر وجود استعداد در شوهر یا عدم آن بحث در گیرد، همسر موفقیت مردان دیگر را به رخ او بکشد و شوهر بخواهد علل شکست یا بدشانسی خود را شرح دهد و آنها را مشروع و طبیعی جلوه دهد. البته در این مباحثه و کشمکش هم مثل همیشه، قوی پیروز می‌شود یعنی زن حرفش به کرسی می‌نشیند. با این تفاوت که مرد مقداری از نیروهای روانی خود را نیز بیهوده صرف بحث و جدل کرده و در آخر سر هم باطناً معتقد شده که آدمی بی‌عرضه و نالایق است. در چنین موردی شوهر بیچاره در میان همکاران و همقطاران، ندانسته کارهایی انجام می‌دهد که همگی نشان بی‌عرضگی، بی‌فکری، و بی‌لیاقتی اوست.

جای تعجب و تاسف است که این آثار بی‌کفایتی و عدم لیاقت را همقطاران، همکاران، و دوستان - مخصوصاً آدمهای حسود - دو دستی می‌چسبند و تمام واکنشهایی را که نشان می‌دهند، رفتاری است در خور یک مرد بی‌عرضه و بی‌استعداد، و گاه با ترحم نیز آمیخته می‌شود. بدین ترتیب این واکنش نادرست دوستان و همقطاران، اندیشه باطنی مرد را که حاکی از بی‌عرضگی اوست تقویت می‌کند و چندین پله او را از آنچه که واقعاً هست پائین‌تر می‌برد. و اگر این وضع ادامه پیدا کند آنقدر پایین می‌رود که یا با خود کشی یا شکست مطلق پایان می‌پذیرد. باز هم جای تعجب است که در عکس این مورد، یعنی هنگامی که زنی به شوهرش و استعدادهای او ایمان دارد، مرد خود بخود در

اجتماع در میان همکاران و همقطاران رفتاری نشان می‌دهد که همگی حاکی از اتکاء بنفس و استحکام شخصیت اوست و خواه ناخواه احترام و علاقه دیگران را به خود جلب میکند. اگر مرد دارای استعداد و قابلیت باشد در این مورد حداکثر استفاده از آنها را خواهد برد. حتی اگر استعداد و لیاقت چندانی هم نداشته باشد باز هم آدمی موفق و متعادل خواهد گردید.

بسیاری از مردانی که پس از زناشویی دچار ناراحتی روحی و عصبی می‌گردند از همان دسته اول می‌باشند، مخصوصاً اگر مرد دارای تحصیلات عالی و هوش ممتازی نیز باشد. در این مورد مرد معمولاً شکایت دارد که همسرش او را درک نمی‌کند. در حقیقت همسر مرد، ایمان یا اعتقاد لازم را به وی پیدا نکرده و احتمالاً بواسطه ضعف بدنی یا کوچکی اندام یا سایر مسایل، شوهر خود را آدم برجسته‌ای نمی‌داند. در این حال روح مرد عرصه یک کشمکش میشود. او درباره شخصیت و استعداد خود (که سالها از آن اطمینان داشته) مشکوک میشود. زیرا همسرش مستقیم و غیرمستقیم او را بی‌عرضه خطاب میکند. از یک طرف میل دارد عقیده همسرش را (که او را دوست میدارد یعنی شوهر زنش را دوست میدارد) بپذیرد. از سوی دیگر مشاهده میکند که عقیده زنش آنقدرها صحیح نیست و در حقیقت با پذیرفتن نظر او، به وی ظلم و اجحافی میشود. اینست که نبردی در عرصه روحش در می‌گیرد. روانشناسان چنین نبردی را تعارض

(Conflict) نام داده‌اند. باید در نظر داشت که این کشمکش درونی غالباً بدون جار و جنجال و به اصطلاح بدون اطلاع خود شخص انجام می‌گیرد، که نتیجه نهایی آن مراجعه به روانپزشک و روانکاواست - آغاز بدبختی - مرد به پزشک مراجعه میکند و میگوید:

- آقای دکتر نمیدانم چه کسالتی دارم، اما از وقتی که ازدواج کرده‌ام، ناراحت هستم و روزبروز هم ناراحتیم بیشتر میشود. در اینگونه موارد در مان مرد بسیار دشوار میشود. شوهر بیمار با مراجعه مکرر به روانپزشک آثار هر نوع کسالت روانی و عصبی را از خود نشان میدهد، و تلاش پزشک هم کمتر به نتیجه میرسد. روانشناسان می‌گویند علت این مسئله آنستکه مرد باطناً میل ندارد درمان شود زیرا به همسرش علاقمند است. برای درمان بیماری علت اصلی را باید مرتفع کرد، حال بنظر شما چگونه میتوان یک چنین علت بزرگ و ریشه‌داری را رفع کرد؟!

مرد جوان با استعدادی را میشناختم که پنج سال پس از ازدواج مبتلا به یکی از این کسالتها شد، و خلاصه آنکه در چاله افتاد. او نقاش با استعداد و باهوشی بود به همسرش نیز علاقه داشت. پزشکان از درمان او درمانده بودند. همسرش باطناً معتقد بود که او نبوغ و استعدادی ندارد، و هرچه در راه نقاشی کار کند، بیهوده است. وضع زندگی آنان اسف‌انگیز شده بود، شوهر بیچاره از شخص

خود و از دنیا بیزار گشته بود. مدتی را بدین منوال بین مرگ و زندگی سپری کرد. برحسب اتفاق همسرش بیمار شد و درگذشت. ابتدا کسالت شوهر شدت یافت، ولی پس از چندی با زن دیگری آشنا شد و ازدواج کرد.

همسر دوم، گذشته از علاقه‌ای که به شوهر نشان میداد، احترام فوق‌العاده‌ای نیز برای او و هنرش قابل بود. این زن از نقاشی چیزی نمی‌فهمید ولی وقتی شوهر خود را در کارگاه محقر و در برابر تابلوهای نیمه تمام میدید، گویی را فائل یا میکال آنر کبیر را در کارگاه مجهزش در اوج شهرت مشاهده میکند. نتیجه‌ای که این امر (نظر زن) در روحیه و شخصیت شوهرش ایجاد کرد بیشتر به معجزه شباهت داشت. شاید باور نکنید اگر بگویم پس از سه سال، این مرد از نقاشان بنام اجتماع شد که هنوز هم در اوج شهرت و پیروزی بسر میرد.

زمانی، دختر باهوش و زرنگی را نیز میشناختم که دل به مهر جوانک بی‌استعداد و درعین حال از خود راضی بسته بود. این جوان از آن دسته آدمهایی بود که جمله بی‌بو و بی‌خاصیت به طور کامل درباره‌اش صدق میکرد. او جز به شخص خود در دنیا به هیچ چیز علاقه نداشت و در عین حال این روحیه بی‌عاری و بی‌علاقگی (هیچی‌گری) خود را قابل اهمیت میدانست!

من هر دو آنها را میشناختم، و حیفم آمده بود که یک چنین

دختری نصیب یک چنان آدمی بشود. تا توانستم توصیه کردم که دخترک با این ازدواج زندگی خود را تباه نسازد. یک روز از من سؤال کرد:

- چرا؟

گفتم برای اینکه:

- هیچ استعداد و خاصیتی در این مرد نمی‌بینم.

- من او را به میل خود تغییر خواهم داد.

- به نظر من بعید است، اینکار قدرت فوق‌العاده‌ای می‌خواهد که

آن را هم در تو نمی‌بینم.

مکالمه ما به همین جا پایان یافت، دختر هم علیرغم گفته من با آن مرد بی‌خاصیت ازدواج کرد. ده سال پس از آن تاریخ همان مرد بی‌استعداد رئیس شرکتی شده بود که سابقاً یک عضو عادی آن بود، در عین حال هم از توجه و محبت عده زیادی از دوستان خوب بهره‌مند بود، آن وقت معلوم شد که من ده سال قبل اشتباه کرده بودم! البته اشتباه من در میزان استعداد آن جوان نبود، خیر، اشتباه من در میزان استعداد جنس زن و آن دخترک بود، من آن همه استعداد را که بتواند آنچنان آدم بی‌حالی را موفق کند در وی سراغ نداشتم.

لازم به تذکر نیست که نظیر چنین زنی کم یافت می‌شود. ولی اگر شما در زناشویی انتخاب صحیحی انجام دهید عکس این مسئله هم لااقل برای شما رخ نخواهد داد، یعنی اگر بر فرض هم همسر شما به

اندازه آن دخترک با استعداد نباشد لااقل این هست که روح شما را اندک اندک نمی فرساید و شکست نصیبتان نمی کند.

همسر ایده آل

پیدا کردن همسر ایده آل - کمال مطلوب - یکی از آن معماهایی است که بندرت حل خواهد شد.

منظورم آن نیست که چنین همسری وجود خارجی ندارد، خیر، بلکه راه پیدا کردن آن معمایی لاینحل است! زیرا شانس و تصادف و عوامل گوناگون در این کار اثرات فوق العاده ای دارد. بی اغراق شاید هزار عامل باید با یکدیگر جور و سازگار شوند تا هماهنگی کامل یک زن و مرد در زندگی زناشویی صورت پذیرد. درعین حال بسیار متعجب می شویم وقتی که می بینیم پاره ای اوقات زنانی پیدا می شوند که تقریباً هر مردی را می توانند خوشبخت کنند و افکار آنها را به خوبی درک کنند.

مطالعه و تحقیق دقیق نشان داده که این گونه زنان غالباً آنهایی هستند که هنگام رشد و ترتیب نفوذ پدر در آنها بیش از مادر بوده و نقش مهمی را به عهده داشته است. اینگونه زنان کمیاب مسائل را کم و بیش از دریچه چشم مرد (پدر) می بینند و درباره آن قضاوت میکنند، در نتیجه افکار و سخنان شوهر را خیلی خوب درک می کنند.

این گونه بانوان پس از زناشویی با تمام نیروی خود ظاهراً و باطناً سعی می کنند وسایل راحت و آسایش و شادی شوهر را فراهم آورند. شوهران این دسته از زنان هر اندازه ایرادگیر و بدادا باشند باز از همسر خود رضایت دارند و همیشه میگویند: «زن من به خوبی تمام افکار و حالات مرا درک میکند.»

باری گفتیم دختری که کم و بیش تحت تأثیر تربیت پدر قرار گرفته باشد معمولاً زنی سازشکار و پرتحمل و به اصطلاح مردشناس از کار در خواهد آمد، البته چنین زنی تا میزانی صفات زنانگی و ظرافت خود را از دست داده است. برعکس زنی که بیشتر تحت نفوذ مادر پرورش یافته باشد به طور کلی همسری ایرادگیر و لجباز به بار می آید مخصوصاً اگر مادرش در زندگی زناشویی با شوهرش یعنی پدر دختر اختلافاتی هم می داشته است. به طور کلی هر زنی که بیشتر صفات زنانگی و عشوه گری بر روحیه اش غالب باشد اداره کردنش برای مردهای بی دست و پا مشکلتر است، به همین ترتیب زنی که کم و بیش صفات مردانگی در روحیه اش بود در زندگی زناشویی بهتر می تواند با مرد کنار بیاید. باری این هم یک درس بود که امیدوارم شما آقا آن را فراموش نکنید.

فصل نهم

مرحله بحرانی سن زن

منظور من از مرحله بحرانی سن زن مرحله بحرانی سن او در زندگی زناشویی است و گرنه زن در زندگی خود چندین بار به مرحله بحرانی می‌رسد که بحث آن در اینجا مورد نظر ما نیست، ما فقط در همین زمینه بحث می‌کنیم. هنگامی که همسر شما به سن ۳۵ یا حدود آن - کمی بیشتر یا کمتر - رسید و بچه یا بچه‌هایی هم پیدا کرد انتظار می‌رود که تغییری در روحیه و انتظارات آنها بوجود آید (یا لااقل به این حالت نزدیک شده باشد) ولی وقتی تحقیق دقیقی صورت می‌گیرد معلوم می‌شود خیر چنین نیست و در این سن و سال هم خانم همان آدم اوّلی است منتهی لباس و آرایش عوض شده.

زنی که به سن ۳۵ رسید توقعاتش از زندگی تقریباً همان توقعاتی است که در سنین ۱۵ و ۱۷ داشته است. البته این قانون کلی است، شاید شما بتوانید موارد استثنایی هم پیدا کنید.

وقتی زنی (البته زن شوهردار) به این مرحله از زندگی رسید فقط

یک فکر تازه در سرش پیدا می‌شود و آن این است که برای خود در اجتماع کار پیدا کند. این میل یا این هوس یا این آرزو و شدت و ضعف دارد، بعضی‌ها حاضرند تمام زندگی خود را بدهند حتی از شوهر و خانه و کاشانه خویش دست بکشند و کار پیدا کنند، در بعضی دیگر شدت این هوس کمتر است. بعضی دیگر هم که عاقل‌ترند فقط میلش را پیدا می‌کنند و به زبان می‌آورند.

دانشمندان و روانشناسان در منشأ پیدایش این میل کاوشها کرده‌اند ولی راستش اینکه نتیجه تحقیقاتشان زیاد درخشان نبوده است.

روانشناسان می‌گویند زنی که مدت ده یا پانزده سال با مردی زندگی کرد و به سن ۳۵ یا بیشتر رسید یک مرتبه متوجه می‌شود - مثل اینکه از خواب بیدار می‌شود - که سالیانی از عمر خود را در خدمت یا اسارت یک جنس مخالف بسر آورده و با این کار خود عملاً ثابت کرده است که او (خانم) کمتر و کوچکتر از شوهرش است در حالیکه چنین نیست (هیچ زنی خود را باطناً از مردها کمتر نمی‌داند). پس برای اینکه عقب ماندگی خود را جبران کند تصمیم می‌گیرد همان مقامی را در اجتماع پیدا کند که مرد پیدا کرده است یعنی کار بگیرد و عملاً ثابت کند که از او کمتر نیست.

از اینجا اختلاف تازه‌ای بین زن و شوهر پیدا می‌شود. شوهر بیچاره بدون اینکه از اصل موضوع خبر داشته باشد متوجه می‌شود زندگی

آنها که مدت چندین سال کم و بیش به آرامی سپری شده و برای او قابل تحمل بوده الان وارد یک مرحله بحرانی شده است.

خانم نغمه‌های تازه‌ای ساز می‌کند. این است که مرد حیران و بلاتکلیف می‌ماند و نمی‌داند در مقابل این بحران تازه چه باید کرد.

چه باید کرد؟

اگر مرد لجباز و بی‌فکر و به اصطلاح ذاتاً از روانشناسی زن بی‌خبر باشد در برابر این میل خانم ایستادگی می‌کند و به احتمال قوی مقدمات هرج و مرج زندگی زناشویی را بدست خود فراهم می‌سازد. ولی اگر عاقل و زن‌شناس باشد کاری را که من توصیه می‌کند انجام می‌دهد: یعنی با روی خوش و لبخند از این فکر جدید و جالب خانم استقبال می‌کند و حتی خودش هم او را تشویق می‌کند و می‌گوید:

- «بسیار فکر خوبی است، اگر تو کار بگیری گذشته از آنکه به خرج خانه هم کمک می‌کنی اصولاً ثابت می‌کنی که از زنها و مردهای دیگر کمتر نیستی.»

با این اقدام، مرد یک پله خانم را عقب رده است! یعنی این اولین اقدام برای منصرف کردن او از گرفتن کار است.

پس نصیحت ما این است که وقتی همسران به این سن رسید و جداً مصمم به گرفتن کار در خارج از خانه شد او را نسخ نکند بلکه

برعکس تشویق کنید، منتهی این تبصره را هم به تشویق خود اضافه کنید که:

— «البته خیلی خوب است که تو کار بگیری من خیلی راضی هستم ولی ترسم از آن است که زنها و مردهای همکارت از روی حسادت بالاخره به تو لطمه بزنند و موجبات اخراج تو را از این کار خوب فراهم کنند برای اینکه من مطمئن هستم وجود زنی به کاردانی و فهمیدگی تو میخی است در چشم آنها و سرانجام بر اثر حسادت کار خود را انجام خواهند داد.»

این تبصره را ذکر کنید و او را به امان خدا بسپارید و هشتاد درصد مطمئن باشید که پس از مدتی دوندگی و اشتغال به کار بالاخره دوام نمی آورد و با آه و ناله به خانه باز می گردد.

هنگامی که همسر شما با این ترتیب کار خود را از دست داد و به خانه بازگشت تا جایی که ممکن است با او ملایم و مهربان باشید، هرگز به او نگوید:

— «من که این روز را پیش بینی کردم.»

به احتمال قوی خانم تقصیر این شکست را به گردن شما می اندازد، اما شما به دل نگیرید، در این موقع وظیفه شماست که محاسن زندگی خانه داری را برایش تشریح کنید البته در این راه هم افراط نکنید زیرا به احتمال قوی پس از مدت کوتاهی دوباره هوس کار کردن به سرش خواهد زد. هنگامی که برای بار دوم هوس و میل

پیدا کردن کار در او پیدا شد باز هم او را تشویق کنید و این بار صد درصد مطمئن باشید که به زودی به خانه و زندگی خویش باز می گردد.

وقتی برای بار دوم کار خویش را از دست داد آنوقت دیگر خیالتان راحت باشد زیرا برای همیشه این هوس را از دست داده است. این حالتی که شرح دادیم مخصوص زنان شوهردار بود. زنان بی شوهر هنگامی که تصمیم به پیدا کردن کاری در جامعه می گیرند وضعشان کاملاً متفاوت است. زیرا ممکن است عوامل دیگری مثلاً اداره کردن زندگی و گذران معاش آنها را وادار به این امر کرده باشد. بسیار اتفاق می افتد که دختران و زنان دست به کاری می زنند و در آن خبره می شوند و آن را برای همیشه هم ادامه می دهند. اما به طور کلی میل به رقابت با مردان دست زدن به کارهای اجتماعی که همطراز کار مردان باشد از سن ۳۰ به بعد در زنان ایجاد می شود. حالا که به اینجا رسیدیم بد نیست یک نکته علمی را هم برایتان شرح دهم چون می خواهم در این کتاب هرچه راجع به زنان (و حتی مردان) می دانم برای مزید اطلاع شما شرح دهم:

از نظر فیزیولوژی و روانشناسی زن وقتی سنش بالا رفت (حدود چهل) اندک اندک صفات زنانگی خود را از دست می دهد و به جای آن صفات مردانه اخذ می کند، این فرایند کاملاً طبیعی است مانند فرایند پیر شدن، سالخوردگی و کمال. حتی آهنگ صدای زن هم

تغییر می کند و اندکی مردانه می شود.

خوب. این در مورد بانوان بود. آقایان چی؟

آقایان هم درست روندی عکس این دارند بدین معنی که وقتی از سن ۵۰ و ۶۰ گذشتند اندک اندک صفات و خصائص مردانگی خود را تا میزانی از دست می دهند و یک حالت ضعف، بی دست و پایی، سستی و نیاز به مراقبت شدن از سوی دیگران. هیچ توجه کرده اید که پیر مردها صدایی نازک و زنانه دارند؟ در هر حال این قانون کلی وجود دارد ولی باز هم استثنا در این میان پیدا می شود.

از سوی دیگر هم اکنون هم فراوانند مردان سالخورده ای در مشرق زمین، کشورهای عربی و شمال آفریقا که در سن هفتاد سالگی ازدواج می کنند و بچه دار هم می شوند.

باری صحبت از بانوان و میل آنها به کار و رقابت با مردان بود، به طور کلی به جز چند رشته کارهای اختصاصی مانند بچه داری و دایگی - پرستاری بیماران - خیاطی - کارهای هنری و غیره - برای خانمها مشکل است که به کارهای مردان یعنی کارهایی که در اجتماع غالباً به عهده مردان است دست بزنند. این ادعا در حال حاضر ممکن است باعث تعجب شما گردد از آن جهت که در عصر کنونی ما بسیار زنان سیاستمدار - مدیره سازمانهای مختلف - پزشک - دانشمند - مهندس - خلبان - و حتی نظامی مشاهده می کنیم که موفقیتهای بزرگی هم کسب کرده اند. اما فراموش نکنید که این نتیجه

و محصول تمدن ماشینی ما است، همان طور که در قسمتهای گذشته تشریح کردم سراسر غرایز و عواطف و روح ما یک پارچه تحت نفوذ ماشین و تمدن جنجالی قرار گرفته در نتیجه صفات و خصائص و غرایز روح آدمی دگرگون شده است.

موفقیت این بانوان متأسفانه بیشتر میوه و حاصل انحرافی صفات بشری است. همه ما پیشرفت و فعالیت بانوان را در رشته های مختلف با تحسین می نگریم، ولی جنایات عجیب و غریب، انحرافات جوانان، کسالت های روحی و عصبی، را در این قرن و مخصوصاً در کشور خودمان (امریکا) ندیده می گیریم. هیچ نمی دانیم که این دو مسئله بستگی بسیار نزدیکی به هم دارند. آن جوان شانزده ساله ای که با تنگ، مادر، پدر، برادران خود را در خواب شیرین می کشد و بعد هم خود را به پلیس معرفی می کند گنااهش به گردن آن تمدن و اجتماعی است که می تواند یک بانو را به عنوان یک کارشناس بزرگ شیمیایی یا نظامی یا یک سیاستمدار برجسته معرفی کند و تحسین و اعجاب این و آن را برانگیزد. من به عنوان یک پزشک مجرب با ۹۰ درصد اطمینان می توانم بگویم که این بانوان ظاهراً با استعداد که کار مردانه پذیرفته و در آن موفق هم شده اند نوزاد و نوزادهای خود را با شیر خشک و آشغال های دیگر تغذیه کرده اند، اصلاً وقت نداشته اند که نوزاد خویش را در آغوش گرم خود بفشارند و آنها را از سینه خویش یعنی به طور طبیعی شیر بدهند و چه بسا که اصولاً وقت آن را

نداشته‌اند به نوزاد توجهی نکنند، آن بیچاره را به دست پرستار سپرده و به دنبال کار مردانه خویش رفته‌اند، نوزاد آنها بوی طبیعی بدن مادر را استشمام نکرده که با آن انس و الفتی پیدا کند. در نتیجه، این نوزاد وقتی بزرگ شد یا مادر و پدرش را می‌کشد یا مادر پدر دیگران را قتل عام می‌کند.^۱ چرا؟ برای اینکه او مادر خود را شناسایی نکرده، مادر او همان بطری شیر است.

بی‌شک اگر این بانوان برجسته و ممتاز نبوغ خویش را در خانه و آشیانه خود صرف پرورش فرزندان و آسایش شوهران کنند اجتماع بشر قرن بیستم به مراتب راحت‌تر و آرام‌تر از وضع فعلی خواهد بود. سالهای سال و قرنهای متمادی، طبیعت استعداد و فعالیت و هوش زنان را در کارهای ظریف و حساس مانند نوازش کودکان، تزئین آشیانه و خانه، محبت به دیگران به کار انداخته، انگشتان ظریف و فعال آنها را برای دوختن و تزئین و آرایش پرورش داده است. آشکار است که انسان قرن بیستم یکباره نخواهد توانست این انگشتان و آن استعداد را برای کشیدن ماشه تفنگ یا ایراد سخنرانی یا تعمیر موتور اتومبیل و هواپیما به کار برد.

۱ - بنظر می‌رسد که این مسئله می‌تواند یکی از علل باشد و نه تنها علت -

به همین ترتیب برجسته‌ترین و باهوش‌ترین مردان هم نخواهند توانست با سرعت و راحتی یک زن از یک کودک شیر رار بیمار پرستاری کنند، کهنه‌های او را عوض کنند و به طور خلاصه امور دقیق و حساس منزل را روبه راه نمایند.

هرگز فراموش نکنید که طبیعت وظیفه تولید و تکثیر و پرورش نسل را به زن واگذار کرده است. اوست که باید مدت ۹ ماه رنج ببرد و بارگران حمل کند و سپس نوزاد خویش را با حوصله و بردباری به عرصه برساند. آیا این وظیفه کوچکی است؟ کار پیش پا افتاده‌ای است؟ خیر این خود بزرگترین وظیفه اجتماعی زن است.

در قسمتهای گذشته برایتان تشریح کردم که زن قدرت خلاقه دارد و این قدرت را مادر طبیعت به او اعطا کرده است اصولاً زن خود جزئی از طبیعت است، یعنی اینکه زن بیشتر به طبیعت نزدیک است تا مرد، او هم زاده و هم مظهر طبیعت است.

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که زن اصلاً خود طبیعت است!

باری صحبت از کارهای مردانه بانوان بود. آزمایش و تحقیق دانشمندان ثابت کرده به هر نسبتی که زن به کارهای مردانه - اشاره شده در بالا - پرداخته است خواص و حالات دقیق، ظریف و لازم زنانه را از دست داده است. همین خود نشان می‌دهد که اشتغال به کار مردانه برای یک زن یک حالت انحرافی است.

ممکن است زنی یک کار مردانه را مانند اداره یک بنگاه یا

سازمان بزرگ به بهترین نحوی انجام دهد، ولی اطمینان داشته باشد باطناً از کار خویش راضی و شاد نیست.

رنج و زحمتی که در این زمینه او بر خود هموار می‌کند به مراتب بیش از زحمتی است که یک مرد در آن مورد تحمّل می‌نماید.

پاره‌ای از کارهای اجتماعی با خصال فطری و استعداد بانوان سازش کامل دارد. برعکس پاره‌ای دیگر مغایر و مخالف منش و استعداد زن است مانند پنچرگیری، تعمیر اتومبیل و رانندگی کامیون. اصولاً رانندن یک کامیون بزرگ توسط یک زن ظریف به نظر بسیاری از مردم خنده‌آور می‌آید.

اکنون برای آنکه نقش استثناء را برایتان بگویم و نشان دهم که به هنگام لزوم زن تا چه حدّ قدرت دارد خود را با محیط سازش دهد - البته نه هر هرزنی - به شرح یک داستان واقعی دیگر می‌پردازم:

زمانی در ایالت ما (ظاهراً کُلرادو) راننده کامیونی بود که همه همکارانش او را دوست می‌داشتند. این مرد جوان دارای یک همسر و یک فرزند و زندگی زناشویی آرامی بود. از قضای روزگار این مرد جوان در یک تصادف رانندگی جان باخت. همسرش بیوه و عزادار شد. حقوق بیمه راننده متوفی کفاف مخارج زن و کودک را نمی‌داد. همکاران راننده به فکر افتادند راه چاره‌ای برای معاش این زن پیدا کنند. ابتدا چیزی به عقلشان نرسید تا آنکه خود آن زن جوان که مختصری هم رانندگی می‌دانست پیشنهاد کرد به جای شوهرش در

همان شرکت به کار رانندگی کامیون ادامه دهد! همکاران شوهرش و رؤسای شرکت از این فکر استقبال کردند. این همکاران صمیمی در اندک مدتی راه و رسم رانندگی با کامیون را به زن جوان آموختند. زن امتحان داد، موفق شد و گواهینامه رانندگی کامیون گرفت و از فردای آن روز شروع به کار کرد، کودک خود را نیز در مسافرتها با خود می‌برد، البته رانندگان همکار شوهرش کمال مساعدت و همکاری را با او می‌نمودند در هر حال او راننده موفقی شد و حقوق کامل شوهر خود را نیز دریافت کرد و به زندگی ادامه داد.

باری چنانکه اشاره شد پاره‌ای از کارهای اجتماعی با استعداد بانوان سازش کامل دارد در صورتی که زن به آنها دست زند گذشته از ارضای روحی و شادی باطنی که به او دست می‌دهد ممکن است در آن کارها از مردان هم پیش افتد از این گونه‌اند:

کارهای مخصوص بانوان

۱- پرستاری

پرستاری و مواظبت از بیماران کاری است که هرزنی کم و بیش استعداد آن را دارد. آزمایش نشان داده است که به طور کلی زنان به مراتب بهتر و سریعتر و با دلسوزی بیشتر از مردان، می‌توانند از بیماران

مواظبت کنند. حتماً شما هم نام پرستار مشهور فلارنس نای تینگل، بانوی چراغ بدست را شنیده‌اید که در تاریخ برای خود جایی باز کرد و احترام شایان توجهی برای بانوان کسب نمود.

اما این را هم بدانید که امروزه در کشور ما (امریکا) شصت درصد از دخترانی که به دنبال تحصیل پرستاری می‌روند به این امید این کار را شروع می‌کنند که سرانجام با پزشک جوانی ازدواج نمایند! من چون پزشک هستم با اطمینان کامل می‌توانم این مطلب را ابراز دارم.

۲- جاسوسی

جاسوسی هم یکی از آن کارهایی است که صفات و استعدادهای لازم آن با سرشت و خمیره زن عجین شده است.

زن طبعاً کاوشگر است و کنجکاو، میل دارد از کار دیگری سر در بیاورد، حتی اگر به او هم مربوط نباشد، وقتی این استعداد تربیت شد آنوقت ممکن است جاسوسان بزرگی از این موجودات لطیف درست کرد که هر یک بیش از چند رزم ناو برای کشور مربوطه ارزش داشته باشند!

در جنگهای بزرگ جهانی جاسوسان برجسته‌ای که فعالیتشان منشاء اثرات بزرگ گردید از میان طبقه بانوان بودند. صفات لازم جاسوسی که عبارتند از: خونسردی - کنترل حرکات و اعمال

شخصی - دروغگویی و دروغپردازی (یعنی اینکه آدم دروغی بسازد و خود شهم آن را باور کند) - مقاومت فوق العاده جسمی و روحی در برابر ناراحتیها - تیزهوشی و سرعت انتقال - فریب دادن دیگران خواه زن و خواه مرد. همه این صفات بیشتر و بهتر از مردان، در زنها آرایش و هماهنگی یافته است، و گذشته از آن علاقه شخصی (کنجکاو غیر متعارف) هم به آنها اضافه می‌شود و زن را در کار جاسوسی موفق‌تر می‌کند. یکی از امیال زن دو بهم زنی است، این موجود خیلی میل دارد که میانه دو نفر را به هم بزند و اختلاف بیندازد. وقتی زن حس کند که با کارهایش ممکن است ارتباط دو کشور بزرگ را به هم بریزد و احیاناً آنها را به جنگ هم بیندازد، در فعالیت خود تا پای جان هم پیش می‌رود.^۱

۳- هنرپیشگی

اساس هنرپیشگی میل به خودآرایی و خودنمایی است که تقریباً در هر زنی وجود دارد. اکثر زنانی که از سالن سینما یا تئاتر بیرون می‌آید آرزو میکند که روزی جای ستاره نمایش را اشغال کند یا در

۱- بنظر می‌رسد که نویسنده در این بخش جداً قلو کرده و بیشتر يك انشاء

نوشته است تا بیان يك مطلب علمی - مترجم

دل میگوید: «کاش من جای او بودم.» در صورتیکه شاید نیمی از مردان که از سینما یا تئاتر بیرون می‌آیند، آرزو ندارند جای هنرپیشه اوّل فیلم باشند (عده‌ای از مردان هم این میل را دارند) این بعلت وجود میل خودنمایی و جلب توجه دیگران در سرشت زنست. وقتی که این میل شدید با استعداد لازم توأم شد آنگاه زن میتواند چنین شغل حساس و لطیفی را بدست آورد. اما یک نکته را باید تذکر داد و آن اینست که در حال حاضر زندگی هنرپیشگان و ستاره‌های هالیوود بسیار ناسالم و دور از نحوه زندگی طبیعی است. شب نشینی‌های غیر سالم، تمرین‌های مکرر، خستگی‌های شدید، تحمل نور شدید و کور کننده نورافکنها، اجبار به انجام رژیمهای غذایی مخصوص، کم کردن یا اضافه کردن وزن، همه اینها باعث میشوند که هنرپیشه یا ستاره سینما زندگی بسیار نامتعادلی داشته باشد و سلامت جسم و روح خود را از دست بدهد.

هنرپیشگی در یک تئاتر کوچک، یا حتی اپرا آنقدرها جسم و روح هنرپیشه و ستاره را نمی‌فرساید، ولی زندگی در هالیوود یک زندگی جنجالی و دور از تندرستی است. هیچ توجه کرده‌اید که بسیاری از هنرپیشگان و ستارگان مشهور هالیوود با بیماری سرطان زندگی را بدرود میگویند؟!

سوزن و نخ را اصولاً برای انگشتان ظریف خانمها اختراع کرده‌اند. هر زنی کم و بیش استعداد دوزندگی، بافندگی و انجام کارهای هنری سوزن زنی را دارد.

زیباترین قالیها و پارچه‌های بافتنی شرقی، بوسیله انگشتان ظریف زنهای آن سامان تهیه و آماده میشود. وقتی علاقه زنی را در این زمینه پرورش دادند، بعد تعالیم لازم را هم فراگرفت میتواند خیاط و مدیست بی‌همتایی گردد، بنظر من اگر بخواهند سیستم ناهنجار مُد لباس - کفش - کیف - کلاه - آرایش مو - زینت آلات و غیره را از وضع فعلی خارج کنند باید یکجا و یک قلم امتیاز چنین مواردی را در تمام کشورهای به زنان بدهند. آنوقت ملاحظه خواهد شد که گذشته از زیبایی، صرفه جویی فراوان هم در مصرف پارچه و دوخت لباسهای گوناگون به عمل خواهد آمد.

۵- آموزش و پرورش

آموزش کودک که حتماً باید با دلسوزی و مهربانی صورت گیرد، کاری است که یک زن بمراتب بهتر از یک مرد از عهده‌اش برمی‌آید. فراموش نکنید که نخستین معلم ما، در زندگی یک زن بود - آری وجود عزیز مادر - بانوان در آموزش و پرورش کودکان،

استادترند یعنی بطور غریزی میتوانند در آموزش بچه‌ها، بازده بیشتری بدست آورند.

وقتی زن تعلیمات لازم را دید، میتواند آموزگار برجسته‌ای شود. پس شغل آموزگاری یکی از کارهایست که زن بهتر از مرد میتواند از عهده انجامش برآید، و البته این مسئله زمانی بازده بیشتری خواهد داشت که زنان مربیان دوره‌های آمادگی و ابتدائی نباشند چرا که اصولاً ایجاد رابطه همدلی بین دانش‌آموز (دوره آمادگی و ابتدائی) و معلم زن به بهترین وجه صورت می‌گیرد.

۶- پزشکی و پرستاری

بانوان در امر پزشکی هم استعداد فراوان دارند. تیمار یک دردمند، درمان یک بیمار باید با یک حس دلسوزی و رأفت صورت گیرد که در بسیاری موارد بانوان میتوانند این حسن طبیعی و درونی خویش را بکار اندازند.

به گمان من بهتر است بانوانی که زحمت تحصیلات پزشکی را بر خود هموار می‌کنند تخصص خود را در رشته بیماریهای زنان به پایان رسانند. این مسئله را از روی تجربه حرفة پزشکی خود می‌گویم، زن درد زن را بهتر و سریعتر از یک مرد درک می‌کند پس چه بهتر که درمانگرش هم زن باشد. رشته‌های پیراپزشکی - رادیولوژی - بیهوشی

-روانپزشکی - و غیره به کار زنان نمی‌خورد، امکان دارد در این رشته‌ها بعضی از بانوان موفق هم بشوند ولی وضع زندگی داخلی خودشان به زبان خودمانی ناموفق خواهد بود.

۷- آشپزی

در کانون خانوادگی اغلب کشورها و نژادها و فرهنگهای گوناگون، زن نقش آشپز و تهیه کردن خوراک خانواده را بر عهده دارند - گرچه در کشور ما (امریکا) سالهای سال است که وظیفه ظرف‌شویی و تمیز کردن بشقابها که به نظر من به مراتب از آشپزی مشکل‌تر است به عهده مرد خانواده است.

نمی‌دانم چگونه است که غذایی را که زن در خانه و برای خانواده تهیه می‌کند به مذاق افراد خانواده خوشمزه می‌آید. پس اگر بانویی تعلیمات لازم را ببیند امکان دارد آشپز برجسته‌ای شود، کما اینکه هم اکنون نیز بسیاری از کتابهای آشپزی توسط بانوان با ذوق و هنرمند نگاشته می‌شود. پس این هم یک شغل و حرفه مناسب برای بانوان می‌تواند باشد. اما نکته جالب اینکه نمی‌دانم چرا در بیشتر رستورانها و هتل‌های بزرگ و مشهور (در تمام کشورهای غربی) آشپز مدیر و در حقیقت رئیس همه آشپزها یک مرد است! و اتفاقاً همه مشتریان هم از غذای آنجا راضی هستند.

۸- ریاست پانسیون و خوابگاه

یک بانوی مدیره و کاردان به خوبی می‌تواند از عهده یک خوابگاه یا پانسیون دخترانه برآید. چنین بانویی که تحصیلات لازم را انجام داده باشد و از نظر تجربه نیز مدتی در اینگونه محلها کار کرده و زحمت کشیده باشد به مراتب می‌تواند بهتر از یک مرد چنین محل و سازمانی را اداره کند. چون در حقیقت چنین محلی بیشتر به یک کانون خانوادگی شباهت دارد و یک زن کاردان از نیازها و اخلاق و رفتار دختران جوان به خوبی آگاه است، به همین ترتیب است اداره کردن یک کودکستان، مهد کودک و حتی بیمارستان مخصوص کودکان.

با این ترتیب این حرفه و شغل هم برای بانوان حرفه‌ای سالم و مناسب به نظر می‌رسد.

باری صحبت ما درباره پیدا شدن میل همسر شما به یافتن یک کار مستقل در حدود سن ۳۵ بود. اتفاق می‌افتد که همسر شما بعد از سن ۳۰ سالگی هوس شاغل شدن می‌کند و آنقدر در این راه می‌کوشد تا موفق می‌شود، و اتفاقاً برخلاف پیش بینی ما هم ظرف مدت کوتاهی آن را رها نمی‌کند. در این مورد وظیفه شما اندکی دشوارتر می‌شود و گذشته از آنکه اوضاع منزل نظم سابق خود را از دست می‌دهد، شما

وظیفه خواهید داشت بعد از ظهر یا شب هنگام به درددل‌های خانم گوش فرا دهید که: چگونه رئیسش او را مورد بی‌مهری قرار داده و تبعیض قائل شده و چگونه همکارانش به او حسادت ورزیده‌اند و بالاخره چطور ارباب رجوع آنطور که باید احترام او را نگاه نداشته‌اند.

لازم به تذکر نیست که منافع کار خانم شما کمتر از زیانهای آن است. اگر خانم بعد از ۳۰ سالگی شروع به کار کرده ناگزیر کارهایی انتخاب نموده که کمتر جنبه تخصصی داشته است.

کارهای او را قاعدتاً باید در میان ماشین‌نویسی - فروشنده گی - منشیگری - تدریس و بالاخره کارهای ساده اداری پیدا کرد.

محققاً مشاغل طبابت - مهندسی - سیاستمداری - هنرپیشگی -

خیاطی که جزء کارهای پردرآمد به شمار می‌آیند حرفه این دوران از سن او نخواهند بود. در این صورت حقوق خانم را پس از کسر مالیات

و مخصوصاً مخارجی که برای رفتن سرکار صرف می‌کند حساب

کنید و آنوقت مبالغی را که برای پرستاری بچه و آشپزی و کمک

خدمتکار و خلاصه غیبت خانم از منزل صرف کرده‌اید از اصل حقوق

کم کنید شاید اصلاً دیگر چیزی باقی نماند. این کار تنها یک سود

معنوی داشته و آن اینکه میل و هوس شدید خانم خاموش شده و او

ثابت کرده است که دارای شخصیتی برجسته بوده و کمتر از شما

نیست.

بسیارند زنان و شوهرانی که از آغاز زندگی زناشویی هر دو بکاری اشتغال داشته‌اند. و این وقتی است که اساس و پایه یک چنین زندگی زناشویی از آغاز با کار طرفین بنیان گذاری شود. فقط در اینگونه موارد من یک اندرز سودمند برای شوهران دارم: «شما آقا سعی کنید همواره در آمد شخصی‌تان بیش از خانم باشد. اگر روزی در آمد همسرتان برخلاف گذشته بیش از در آمد شما شد یا یک تغییر بزرگی در وضع زندگی ایجاد کنید یا در انتظار پیشامدهای ناگواری باشید، اگر هیچیک از این دو کار را نتوانستید بکنید کم کم فکر جدایی را به ذهن خود راه دهید زیرا به احتمال نزدیک به یقین هنگامی که در آمد همسرتان بیش از شما شد (برخلاف آغاز زندگی زناشویی - این مرحله خواه ناخواه و خود بخود پیش خواهد آمد)»^۲

اینکه می‌گوییم به صلاح و صرفهٔ مرد خانه است که از کار کردن همسرش در خارج جلوگیری کند نباید به این حمل شود که

۱ - البته هستند بسیار زنانی که بعنوان کمک و مدد اقتصادی همسر خود و حتی گاهی علیرغم میل باطنی خود به اشتغال روی می‌آورند که جای بسی تقدیر دارد. - مترجم

۲ - بنظر می‌رسد که این ادعای نویسنده نمی‌تواند به عنوان یک قانون عمومیت داشته باشد - مترجم

خدای نکرده خانمها استعداد کارهای اجتماعی را ندارند خیر، چنانکه در قسمتهای بالا مشاهده کردید برایتان شرح دادیم که چه کارهای فراوانی است که بانوان می‌توانند بهتر و سودمندتر از مردان انجام دهند. منتهی روی سخن من در این کتاب مردان هستند این کتاب برای راهنمایی آنها نگاشته شده است تا بهتر بتوانند با همسر خود کنار بیایند.

مغز كوچك و قدرت زياد

«تحقیق دانشمندان نشان داده که میانگین وزن و حجم مغز زن کمتر از میانگین وزن و حجم مغز مرد است. قلب او کوچکتر از قلب مرد است. شیارهای مغزش ساده‌تر و ابتدایی‌تر از ساختمان شیارهای مغز مرد است. وزن متوسط جثهٔ او نیز کمتر از مرد است. پس دانشمندان از روی این تحقیقات استدلال می‌کنند که وجود و شخصیت زن کمتر از مرد است»^۱

۱ - همانطوری که می‌دانیم تفاوت در ساختار فیزیولوژیک مغز زن و مرد تفاوت کارکردی و کنشی را باعث می‌شود بعنوان مثال زن از لحاظ قدرت کلامی و مرد از لحاظ ادراک فضائی برتری دارد ولی این تفاوتها به هیچ عنوان نشانگر برتری یکی و کهنتری دیگری نیست. - مترجم

تشریح علمی و تحقیقات آنها به جای خود، ولی استدلال آنها نادرست است. زن با تمام نارسایی مغز و قلب و جثه‌اش پر مقاومت تر و قویتر از مرد آفریده شده، او در عین لطافت و ظرافت، از پولاد آبدیده نیز مستحکم‌تر و با دوام‌تر است.

وجودش شاهکار خلقت و طبیعت است. اگر قرار بود تمام امور اجتماع را بدست وی دهند، محقق و محرز نیست که نتیجه کار را بدتر از وضع فعلی اجتماع مادر میاورند!

کراراً تذکر دادم که وجود زن جمع اضداد است و منطق و استدلالش از دیده مرد ناجور و نامتعادل. حالا برایتان میگویم که این مسئله و این ظاهراً عدم هماهنگی، از ضروریات خلقت است. زن باید غیر از مرد فکر کند و با او اختلاف داشته باشد و حتی کارشان به جنگ و دعوا بکشد، اگر جز این بود اصولاً مسیر زندگی ادامه نمی‌یافت. چیزی که هست باید در این اختلاف تعادلی ایجاد کرد و این

وظیفه مرد است. مبارزه ملایم و اختلاف سلیقه زن و مرد باید وجود داشته باشد تا هر دو به تلاش و فعالیت و رقابت پردازند و ادامه زندگی میسر باشد. در این نبرد و تقلا آنکه بیشتر خود را خسته میکند مرد ناشی است! و معمولاً آنکه پیروز میشود، زن است.

هنگامی که شما همسر اختیار کردید باید او را در پیروزی نهایی‌اش کمک کنید، باید نیازمندیهای جسمی و روحیش را فراهم

آوردید. هنگامی که به سنّ سی و پنج (یا حوالی آن) رسید، نیازمندی روحی تازه‌ای پیدا میکند، این نیازمندی رقابت و برابری با شماست. او ابتدا سعی میکند شلوار شما را بپا کند، لباسهای شما را بپوشد. رفته رفته این میل شدت پیدا میکند و می‌خواهد در خارج از خانه کار پیدا کند تا نیرو و حوصله تازه یافته خویش را در راه آن مصرف نماید. او را کمک کنید تا کار بگیرد، ممکنست بزودی دلسرد شود، اگر هم نشد بگذارید ادامه دهد، اگر تا این سنّ بچه‌دار نشده حتماً کمک کنید تا کاری پیدا کند در غیر اینصورت از شما جدا خواهد شد.

بهر حال آگاه باشید که این سنّ، یکی از مراحل بحرانی زندگی اوست، که اثرش در زندگی زناشویی نیز مشهود خواهد شد. اگر همسر شما به این سنّ رسید و هوس خود را فقط با ذکر بیان آن خاموش ساخت و حاضر شد به خاطر حفظ نظم امور منزل آرزوی کار را فراموش کند، بدانید که خداوند یکی از دختران نادر و کمیاب را نصیب شما ساخته، پس به خاطر این موهبت، صمیمانه از پروردگار خود سپاسگزاری کنید!!

علل طلاق و جدایی

مرد همیشه پشیمان است!

می گویند زمانی مرد جوانی نزد سقراط دانشمند بزرگ یونان
باستان رفت و به او گفت:

— ای استاد مدتی است اکنون من در یک تردید به سر می برم،
چون می خواهم ازدواج کنم حال شما چه نظر می دهید ازدواج بکنم
یا نکنم؟

دانشمند بزرگ لبخندی زد سری تکان داد و گفت:

— این تردید تو در هر حال باقی خواهد ماند چه ازدواج بکنی و
چه نکنی در هر دو صورت پشیمان خواهی شد!

حال که می خواهیم درباره طلاق و جدایی صحبت کنیم اول
برایتان بگویم که یک مرد وقتی تصمیم به جدایی از زنش می گیرد چه
از او جدا بشود و چه نشود در هر دو صورت در اکثر موارد (همیشه)
پشیمان خواهد بود!

* زنهای خوشبخت تر از مردان هستند *

یکی از فلاسفه بزرگ - نامش به خاطر من نیست - گفته است:
 «زن‌ها در زندگی خوشبخت‌تر از مردان هستند زیرا مجبور نیستند
با یک زن ازدواج کنند!»

حال که لبخندی به لبان آمد و گل از گل شما آقا باز شد خود
 را آماده کنید تا حقیقت تلخی را صاف و پوست کنده برایتان بگویم:
 در اکثر موارد طلاق - شاید نود درصد - گناه جدایی و پاشیده شدن
یک زندگی خانوادگی به علت قصور مرد است!

این مسئله ممکن است خیلی به نظر تان عجیب بیاید مثلاً مواردی به
 نظر تان برسد که همه مردم گفته‌اند در این جدایی قصور و گناه از
 جانب زن بوده است، مثلاً در یک زندگی زناشویی که زنی شلخته و
 ولخرج زندگی زناشویی را تبدیل به جهنم بکند و مرد بیچاره را به
 ستوه بیاورد و زبانم لال خدای نکرده به شوهرش خیانت هم بکند
 وقتی چنین زندگی نابسامان به طور غیر قابل اجتنابی منجر به جدایی
 شد همه مردم حتی قاضی دادگاه گناه را به گردن زن می‌اندازد. ولی
 اگر همین زندگی زناشویی را از اول تا مرحله طلاق خوب مورد

موشکافی قرار دهیم می‌بینیم قصور مرد باعث کارهای خانم شده است.
 بدین معنی که شوهر از همان آغاز کار زنش را خوب نشناخته، یعنی
 راستش موجود زن را نشناخته و رفتارش درست مغایر دستوراتی بود
 که من در این کتاب داده‌ام به زبان ساده‌تر او نتوانسته است زنش را

اداره کند و جلوی کارهای نامطلوبش را بگیرد ناگزیر زندگی
 زناشویی منجر به جدایی شده است. برای اینکه حرفم را قبول کنید
 اگر موردی مثل مورد بالا در میان اقوام و دوستان خود دیده‌اید این را
 هم مشاهده کرده‌اید که آن شوهر بعد از جدایی از زن اوّلش اگر
 دوباره ازدواج کند به احتمال نزدیک به یقین از او هم جدا خواهد شد
 یا اختلافات بسیار بزرگ در زندگی زناشویی آنها بروز خواهد کرد.

مسئله‌ای در اجتماع وجود دارد که خیلی باعث رنجش آقایان
 می‌شود وقتی می‌گویم اجتماع منظورم هر اجتماعی است خواه شرقی
 باشد خواه غربی خواه در کشورهای پیشرفته باشد خواه در کشورهای
 عقب افتاده و خلاصه هر شکل اجتماع، این مسئله آن است که وقتی
 اختلافات بزرگی بین زن و شوهری روی می‌دهد و احیاناً به جدایی
 آنها منجر می‌شود تمام خانم‌های در و همسایه، اقوام و خویشان،
 دوستان و آشنایان تقریباً بدون استثناء می‌گویند تقصیر به گردن مرد
 است! و حالا چقدر تعجب می‌کنید که من بگویم: حق با آنهاست!

وقتی مردی با زنی ازدواج می‌کند مرد باید بداند که وظیفه دارد این
 زن را اداره و رهبری کند، اولاً در انتخاب همسر انتخاب صحیحی
 انجام دهد و بعد از این انتخاب صحیح باید اداره کردن زن خود و
 تحمیل عقاید منطقی خود را به او اصل مسلمی بداند خواه همسرش
 تحصیل کرده و دانشمند باشد خواه کم هوش و کم سواد.

مرد اگر باطناً بداند که باید شیوه مردسالاری را در زندگی اجرا

کند و بداند که در حقیقت سالار و مدیر خانه اوست - لزومی ندارد این مسئله را به زنش بگوید - با بکار بردن استعدادها و توانایی هایش می تواند زندگی زناشویی را با زحمت یا بی زحمت یا با زحمت و تلاش اندک ادامه دهد.

معمولاً مردهایی که اتکاء زیادی به مادر خود یا خواهر خود یا زنی در خانواده خود دارند در زندگی زناشویی کمتر موفقیتی بدست می آورند چون اینها عادت کرده اند زنی آنها را اداره کند و هنگامی که ازدواج کردند از همسر خود باطناً طلب مهرمادری می کنند در حالی که مهر طلبی از همسر (طلب مهر و محبت مادری) با شیوه مردسالاری و مقرراتی که شرح دادیم مغایرت دارد. با همه اینها حتی همین مرد که به اصطلاح خودمانی او را بچه ننه می نامیم و از نظر بلوغ عاطفی و کمال به درجه رشد نرسیده است اگر باهوش و زیرک باشد و دستورات (نمی گویم تئوریا) ما را بپذیرد یعنی بداند که این وظیفه مرد است که با هر شیوه و روشی که می داند منزل را اداره کند و خود را در بست در اختیار خانم نگذارد، باز هم می تواند در زندگی زناشویی موفق شود.

صحبت از مردان جوان بچه ننه و به اصطلاح لوس و اتکایی کردیم بد نیست برایتان بگویم که در کشور ما (یعنی امریکا) که فراوان زنان با شخصیت و نیرومند و به اصطلاح قلدر و بزنبهادر داریم. زن و شوهرهای زیادی دیده ام که مرد ضعیف و بی دست و پا و

به اصطلاح میرزا قلمدان با یک زن پرخاشگر و باعرضه و کم و بیش مرد صفت ازدواج کرده و برخلاف تمام تئوریا زندگی زناشویی آنان به خوبی و تعادل ادامه یافته است. این مسئله نشان می دهد که در زندگی زناشویی تا چه حد عوامل گوناگون مثلاً: از قدرت جسمی و روحی زن گرفته تا وضع مالی مرد نازک طبعی زن، دانش و هوش مرد، شکل و قیافه زن، اخلاق مرد، سلیقه های گوناگون آنان، تأثیر دارد و کارساز است. این عوامل آنقدر زیاد هستند که حتی اگر کارشناسان بخواهند در این زمینه یعنی عوامل لازم برای ایجاد یک زندگی زناشویی متعادل، کتابها هم بنویسند باز تمامی ندارد. مختصر آنکه باز می رسم به همان حرف اول یعنی امور مربوط به سازش زن و مرد چیزهایی نیستند که بتوان آنها را مانند عوامل فیزیکی و شیمیایی و زیست شناسی تجزیه و تحلیل کنیم. اینها مسائلی هستند مربوط به روح دو موجود، برای موفقیت در این زمینه مرد باید روح زن را به عنوان یک موجود غیر خودش بشناسد و آنگاه با تواناییها و استعدادهایش با وی کنار بیاید. و این همان چیزی است که ما در این کتاب کوشیده ایم روشن کنیم.

سر خط این فصل علل طلاق و جدایی بود. من به هیچ وجه قصد ندارم این علل را به تفصیل شرح دهم اگر این کار را بکنم این کتاب هم مثل کتابهای دیگر تئوری خواهد شد و با زندگی عملی فرسنگها فاصله خواهد داشت. من فقط به اختصار و فهرست وار به عوامل و علل اصلی

طلاق و جدایی اشاره‌ای می‌کنم و پس از آن نکاتی به شما (آقا) یا حتی خانم یاد می‌دهم که بتوانید از این کار یعنی جدایی و طلاق جلوگیری کنید:

۱- عدم علاقه باطنی زن و شوهر به یکدیگر

ممکن است زن و مردی بدون اینکه واقعاً از یکدیگر خوششان آمده باشد بنا به علل گوناگون دست به ازدواج زده باشند آنوقت مرد آنقدرها از هنر مردسالاری هم بهره‌ای نبرده باشد، این زندگی به جدایی خواهد انجامید.

۲- فریب و نیرنگ

ممکن است پیش از ازدواج مرد یا زن طرف مقابل را فریب داده باشد مثلاً خود را آدم ثروتمندی معرفی کرده باشد ولی بعد از ازدواج معلوم شود که چنین نیست. امکان دارد زن خود را دختری معرفی کرده باشد که تا آن زمان شوهر نکرده بعدها آشکار شود که او قبلاً شوهر داشته. چنین ازدواجی ناگزیر منجر به جدایی خواهد شد، البته نه برای اینکه مرد ثروت چندانی ندارد و نه برای اینکه آن زن قبلاً با مرد دیگری زندگی کرده بلکه این جدایی فقط به این علت اتفاق می‌افتد که یکی از آن دو طرف فریب خورده و سرش کلاه رفته. این

حقه‌بازی باعث یک لجاجت باطنی طرف می‌شود و غیر مستقیم اشکالاتی بوجود می‌آورد که جدایی پیش می‌آید.

۳- اختلاف سن

اختلاف سن زن و مرد خود می‌تواند (نمی‌گویم حتماً) باعث بروز جدایی شود. معمولاً مرد چند سالی باید بزرگتر از زنش باشد یا لااقل همسن باشد اگر زنی سالها از شوهرش بزرگتر بود، یا مردی سالها از زنش پیرتر بود امکان بروز جدایی وجود دارد اما باز هم این قانون کلی نیست.^۱ مشاهده می‌کنیم که در جامعه انگلستان فراوانند زنانی که سنشان از مرد بیشتر است ولی زندگی زناشویی مطلوبی دارند باز هم مشاهده می‌کنیم فراوانند مردانی که بیش از بیست سال از زنشان بزرگترند (مخصوصاً در مشرق زمین و حتی در غرب) باز هم از زندگی زناشویی آرامی برخوردارند، در هر دو مورد مخصوصاً مورد دوم مرد راه و رسم مردسالاری و مدیریت را می‌داند و گذشته از دانستن می‌تواند آنرا بکار بندد.

۴- خیانت

خیانت زن به شوهرش و برعکس مرد به زنش عامل مهم در بروز

جدایی است، این مسئله یعنی خیانت یک طرف به طرف دیگر اصولاً با مقررات ما جور در نمی‌آید اگر مرد دستورات ما را قبول داشته باشد که اصولاً به زنش خیانت نمی‌کند و عکس آن هم صادق است. اگر مرد واقعاً مدیر و مدبر باشد از خیانت طرف جلوگیری می‌کند و در صورتی که این مسئله به عللی (وضع روحی و جسمی زن) قابل جلوگیری نبود بدون معطلی از همسرش جدا می‌شود و کار را یکسره می‌کند، این از مواردی است که حتماً باید جدایی صورت گیرد.

۵- ناتوانی مرد

ممکن است مردی مدتها بعد از ازدواج بنا به عللی (بیماری جسمی یا روحی) ناتوان گردد در این صورت نیز این زندگی سر به جدایی می‌زند. و قاعدتاً باید هم این دو از یکدیگر جدا شوند.



۱- اصولاً بنظر می‌رسد که هر اندازه تفاوت سنی کمتر باشد، بواسطه تشابه در دیدگاهها، نقطه نظرها (بر فرض ساختار اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی یکسان طرفین) زن و مرد بهتر یکدیگر را درک می‌کنند. - مترجم

۶- تغییر خلق و خوی زن

بسیار اتفاق می‌افتد که زن و شوهری که در آغاز زندگی بسیار مطلوبی را تشکیل داده‌اند پس از چندین سال کارشان به اختلافات بزرگ برسد و این به علت تغییر خلق و خوی روحیه، و جاه‌طلبی زن باشد.^۱ یک وقت مشاهده می‌شود که زن به کلی یک آدم دیگری شده است این تغییر خلق و خوی زن علل مختلفی دارد یکی از آنها زایمان است زنانی هستند که پس از بدنیا آوردن یک بچه بدون آنکه خود بخواهند تبدیل به آدم دیگری می‌شوند، پزشکان و روانشناسان این جریان را پس‌یکوز بعد از زایمان نام داده‌اند. این گونه زنان بعد از زایمان تعادل روحی خود را از دست می‌دهند.

در این زمان اگر مرد نتواند آنطوری که باید و شاید روحیه همسرش را درک کند و اصولاً تا حدودی کم حوصله باشد، چه بسا جدائی پیش بیاید.

۷- اعتیاد

۱- البته شکی نیست که در مورد مرد نیز این حالت گاه دیده می‌شود -

اعتیاد مرد (و پاره‌ای اوقات هم زن) پس از ازدواج عامل بسیار مهمی در بروز جدایی است. در سطور بالا در این زمینه توضیح کافی داده‌ام. وقتی به این علت کار به اختلاف رسید و به مرحله جدایی نزدیک شدند عاقلانه‌ترین راه همان جدا شدن مرد و زن از یکدیگر است.

۸- دخالت دیگران

دخالت خویشاوندان و دوستان زن یا مرد در بروز اختلاف و تصمیم به جدایی اثر مهمی دارد فراوانند زنان و مردانی که به علت حسادت یا عوامل دیگر سعی می‌کنند بین یک زن و شوهر اختلاف بیندازند و آنها را از یکدیگر جدا کنند. ممکن است حتی مادر شوهر یا مادر زن دست به چنین کارهای ناشایسته‌ای بزنند. اینجاست که مردسالاری و سیاست شوهر براستی اعجاز می‌کند. مرد از همان روزهای اول نباید اجازه دهد که اقوام زن یا خویشاوندان خودش در زندگی زناشویی آنان دخالت کنند، حالا اگر روزهای اول هم شل گرفت و سست آمد باز هم دیر نشده و هنگام بروز اختلاف می‌تواند با همان دستورات و فرمول‌هایی که ذکر کردم نظر زن را نسبت به افراد مربوطه تغییر دهد یا اگر اقوام خودش او را تشویق به جدایی می‌کنند یکباره قید همه آنها را بزنند و به زندگی خویش ادامه بدهد ولی زنهار

که در چنین مورد به خصوصی هرگز نباید به زنش بگوید: «بین من به خاطر تو قید دوستان و خویشاوندان خود را زدم.» بلکه برعکس در عین دوری کردن از آنها حتی نزدنشان آنها را موثر تمجید نیز قرار دهد! و برای دوری و کناره‌گیری از آنها علل دروغی دیگری ذکر کند.

۹- هوسبازی و عیاشی

امکان دارد پس از چند سال زندگی زناشویی متعادل یکباره زن دیگری بر سر راه مرد قرار بگیرد و این زن جدید اصولاً این آدم را تغییر دهد. یا برعکس زن مرد دیگری پیدا کند که مثلاً ثروتمند است یا زبان باز است آنوقت خانه و زندگی و حتی بچه خود را ترک کند از شوهرش جدا شود و نزد آن مرد نامرد برود در چنین مواردی باید در نظر داشت که زندگی این دو نفر از آغاز اصولاً هم آنقدرها بر روی دوستی و صمیمیت استوار نبوده است یعنی باطناً یکی از آنها (یا زن یا مرد) از دیگری خوشش نمی‌آمده در چنین مواردی هم جدایی اجتناب‌ناپذیر است.

۱۰- جمع شدن چند عامل با هم

امکان دارد گذشته از عوامل نه گانه‌ای که در بالا برشمردیم اختلاف و جدایی به علت جمع آمدن دو یا سه یا چند عامل از عوامل نام برده در بالا باشد. این دو سه عامل با شدت و ضعف مختلف در زندگی زناشویی بروز کنند و کار را به اختلاف و جدایی بکشانند. مثلاً زن یا شوهر به دیگری خیانت کند در عین حال خلق و خوی زن هم تغییر کرده باشد و بعد فریب و نیرنگ هم از آغاز در کار آنها وجود داشته باشد اینها همه با هم جمع شوند و کار را به جدایی بکشانند.

جز اینها که شرح دادیم البته عوامل دیگر هم وجود دارند که زندگی زناشویی را تهدید می‌کنند و کار را به جدایی می‌رسانند ولی یک نکته مهم می‌خواهم برای شما بگویم و آن این است که در تمام موارد اشاره شده در بالا حتی مورد اعتیاد، زن و شوهر اگر بخواهند و همکاری کنند می‌توانند از جدایی جلوگیری نمایند!

ممکن است شما از من پرسید: پس چرا اینها از هم جدا می‌شوند؟ در پاسخ باید بگویم به علت وجود سه عامل اول لجبازی، اصولاً زن و مرد ذاتاً نسبت به یکدیگر لجبازند و این دو جنس از لج کردن با یکدیگر لذت می‌برند.

دوّم نادانی و عدم آگاهی، اگر زن و شوهری که در حال جدایی هستند درست و حسابی بدانند که با این کار به چه مصیبتی دچار می‌شود، دست به اینکار نمی‌زنند.

سوّم عدم مدیریت صحیح و سیاست اداره زن، مردی که از اول فرضیه لزوم اداره زن را برحق بداند ناخودآگاه روشهایی در زندگی پیش می‌گیرد که اختلاف بروز نمی‌کند.

شک نیست که هنگامی که به علل گوناگون اختلاف بزرگ پیش می‌آید و زن و شوهر تصمیم به جدایی می‌گیرند آشتی آنها با یکدیگر و تصمیم به ادامه زندگی کاری بسیار بسیار دشواری است گذشت و فداکاری و تلاش و خون جگر خوردن لازم دارد. اما شما نمی‌دانید که این جنس بشر، خواه زن و خواه مرد (زنها بیشتر) چقدر پوست کلفت و مقاوم و نیرومند است. اگر انسانی از روح خود نیرو بگیرد و با تمام وجود تصمیم به اجرای کاری بگیرد بی‌شک موفق خواهد شد کارهایی می‌تواند انجام دهد که رفع اختلاف زناشویی نزد آن به هیچ شمرده می‌شود من اکنون به شما اندرز نمی‌دهم که اگر اختلاف بزرگی در زندگی زناشویی‌تان پیش آمد از نیروی روان خود بهره بگیرید و این اختلافات را حل کنید من فقط به یک دسته از زن و شوهرها توصیه‌ای می‌کنم، این دسته آنهایی هستند گذشته از بروز اختلاف بزرگ در زندگیشان بچه‌ای هم پیدا کرده‌اند نصیحت و خواهش من از این زن و شوهر آن است که اگر بچه‌ای دارید از قدرت روان خود بهره بگیرید و به هر خون جگر و بدبختی که هست از بروز جدایی جلوگیری کنید. چون وقتی شما دو نفر از یکدیگر جدا شدید آینده آن کودک معصوم را یکسره تباہ کرده‌اید، دنیا در نظرش

تیره خواهد شد و اصولاً در آینده فردی بیحاصل، جسدی متحرک و مجسمه‌ای از غم و اندوه خواهد گردید. خواهش دارم این دسته از زن و شوهرها اندرز مرا بپذیرند و در عوض من هم در سطور آینده آنها را راهنمایی خواهم کرد تا در این کار بزرگ و انسانی موفق شوند.

مؤسسات مشاور زناشویی

در کشورهای غربی به علت افزایش طلاق و جدایی سالهاست مؤسساتی پیدا شده‌اند که ظاهراً زن و شوهرهایی را که اختلافاتی دارند راهنمایی می‌کنند. بگذارید هر چه می‌خواهند به من بگویند ولی من برایتان حقیقتی را فاش می‌کنم که اکثر این مؤسسات به اصطلاح معروف دکان است. پولی می‌گیرند و حرفی می‌زنند نیت اکثریت واقعی آنها ایجاد سازش بین طرفین نیست نیت اصلی آنها همان سه حرف پ، و، ل، است! با این همه در میان این همه مؤسسه محلهایی را هم مشاهده کرده‌ام که کم و بیش سودمند هستند و واقعاً کارهایی انجام می‌دهند و اختلافات زن و شوهرهای جوان را رفع می‌کنند و نمی‌گذارند کارشان به جدایی بکشد. گردانندگان این مؤسسات کمیاب، مردان و زنان مشاور (مخصوصاً زنان) دنیا دیده و باتجربه‌ای هستند که غالباً خودشان در زندگی رنجهای فراوانی کشیده‌اند این گونه افراد تیتشان در واقع ایجاد سازش بین زن و مرد است نیت اصلی

آنها اسکناس نیست و اتفاقاً این مؤسسات گمنام‌تر از سایر مؤسسات مشابه هستند و کارشان تقریباً کساد است.

از اینها که بگذریم بازار روانکاوان، روانپزشکان و روانشناسان هم نیز در این زمینه کم و بیش گرم است. زن و مرد جوان پس از پیدا کردن اختلاف مثل اینکه از یک مد پیروی کرده باشند نزد آنها می‌روند ویزیت‌های کلان می‌دهند و راه چاره می‌خواهند. غافل از اینکه اکثر این دانشمندان اصولاً حرف و مشکل این درماندگان را درک نمی‌کنند. بگذارید برایتان حقیقتی را بگویم وقتی شما در زندگی مشکلی دارید خواه مربوط به زناشویی و خواه مربوط به چیزهای دیگر هیچ کس به اندازه شخص خودتان از کم و کیف آن باخبر نیست آنوقت شما چگونه می‌خواهید یک آدم غریبه در مورد این مسئله مهم شما را راهنمایی کند؟ در اینجا به یاد کلام نغز و پرمعنای آن فیلسوف و حکیم و مربی مشرق زمین یعنی بودا می‌افتم که گفت: «هنگامی که در زندگی با مشکل بزرگی روبرو شدید یک نفر هست که بهتر از دیگران می‌تواند شما را کمک کند و آن یک نفر کسی جز شخص شما نیست»

البته در زندگی و جامعه ماشینی و پر جنجال ما این سخن بیشتر جنبه تئوری دارد ولی قبول کنید که همین تئوری باز هم می‌تواند در بکار انداختن نیروهای عظیم نهفته در وجودتان برای رفع مشکل کم و بیش سودمند افتد.

وقتی زن و شوهری اختلاف بزرگی پیدا کردند به طور معمول اول درددل خود را با دوستان نزدیک در میان می گذارند بعد با خویشاوندان یا پدر و مادر. تمام این افراد مورد مشاوره به طور خود کار (اتوماتیک) جبهه گیری می کنند، دوستان و خویشان زن طرف او را می گیرند و به همین ترتیب دوستان و خویشان مرد. آدم صاحب دلی که در این میانه بیطرفانه قضاوت کند کم پیدا می شود تازه اگر قضاوتی هم کرد از نشان دادن راه چاره عاجز است، اگر راه چاره ای هم نشان داد هرگز این راه حل مانند راه حلی که در ضمیر خود شما موجود است کارساز و موثر نخواهد بود.

وقتی زن و شوهر جوانی از یکدیگر قهر می کنند و مثلاً یکی از آنها موقتاً خانه را ترک می کند هر دو امیدوار هستند (تقریباً مطمئن هستند) که باز با یکدیگر بحث و گفتگو خواهند داشت. اندرز من به زن و شوهرهایی که چنین وضعی برایشان پیش آمد و دارای فرزند هستند آن است که در نخستین موقعیت ممکن تنها بنشینند و با یکدیگر صمیمانه صحبت کنند و بکشند که رفتارهای گذشته خود را که باعث رنجش طرف دیگر شده است ترک کنند و از نو با هم بسازند خود آنها بهتر از هر کس دیگر می توانند راهنمای خویش باشند به شرطی که صمیمانه و با صداقت با یکدیگر گفتگو کنند و البته باز هم مرد باید در ساختار زندگی جدید همان شیوه مردسالاری را در این گفتگوهای صمیمانه در مد نظر داشته باشد بدون آنکه به همسر

خویش این نکته را بگوید. به باور من این گفتگوی صمیمانه هشتاد یا نود درصد سودمند و کارساز خواهد بود.

شک نیست که یک زن و شوهر جوانی را که گرفتار اختلاف شده اند یک مرد یا زن با شخصیت، سالخورده و مجرب، مثلاً یک کشیش، یک روحانی، یک عارف وارسته و پاره ای اوقات هم یک روانشناس ورزیده می تواند راهنمایی کند و احیاناً مشکل آنها را برطرف سازد ولی نکته مهم در این مسئله آن است که این مشاور با تجربه نباید چون و چرای کار را به زن یا مرد دستور دهد، دیکته کند مثلاً: «فلان جا چنین کن، فلان وقت چنین بگو» این گونه دستورات کلیشه ای غالباً کار را خرابتر می کند. راهنما و مشاور مجرب باید زن یا شوهر درمانده و گرفتار را اعتماد به نفس ببخشد روان او را نیرومند کند، به او آرامش دهد به زن یا شوهر یا هر دو شان اطمینان دهد که مشکلشان چاره ناپذیر نیست، آنها را از هیجان و اضطراب بیرون بیاورد. هنگامی که توانست آنها را روحاً نیرومند و متکی به نفس بسازد حل مشکلشان را به خودشان واگذار کند.^۱ این است راه عملی و موثر، راهی که زن و شوهر جوان بعداً به اصطلاح عامیانه دبه در نیاورند و نزد او نیایند که: «تو به ما گفتی این کار را بکن ما هم کردیم کار خرابتر شد»

۱- این شیوه تا حدودی مشابه دستورات مکتب انسانگرایی در روان شناسی است - مترجم

ازدواج در مشرق زمین

در گذشته در کشورهای شرقی مثلاً چین یا ژاپن یا خاور دور یا شمال آفریقا ازدواج به شیوه خاصی اجرا می شد، که هنوز هم کم و بیش معمول است. مثلاً در چین در قدیم زن و شوهر جوان تا روز ازدواج یکدیگر را ملاقات نمی کردند پدر و مادر و اقوام آنها دختر جوانی را برای پسرشان می پسندیدند و انتخاب می کردند. آنگاه عقد و ازدواج آنها بسته می شد قبل از ازدواج به دختر جوان دستور می دادند که در زندگی باید چنین و چنان کند و شوهر خود را دوست بدارد و هر طور هست با او کنار بیاید. به مرد هم دستوراتی می دادند که باید پس از ازدواج خاطر همسرش را بخواد، گذشت داشته باشد، او را نیازارد و غیره.

آنوقت این دو زن و مرد جوان بیگانه را به حال خودرها می کردند تا زندگی کنند و چقدر شما تعجب می کنید که بشنوید نود و پنج درصد از این ازدواج ها با شادکامی و خوشی مسیر خود را طی می کرده است.

در این گونه ازدواج ها عشق بین زن و مرد بعد از ازدواج جوانه می زد، شکوفا می شد نیرومند می گردید و پیش می رفت.

این مسئله نشان می دهد اگر قرار به سازش و سلوک باشد تقریباً هر زن و مردی می توانند با یکدیگر راه دشوار زندگی را طی کنند. اگر در زندگی این جوانان شرقی بعدها اشکالی پیش می آمد نزدیک فرد سالخورده و با تجربه خانواده که همه برایش احترام قائل بودند می رفتند و این شخصیت توانا به آسانی مشکلشان را حل می کرد. آنها نه از تئوریهای فروید خبری داشتند نه فیلمهای سینمایی بدآموز ذهن آنها را مسموم کرده بود. از کتابها و نوشته های هرزه بدآموز با شرح دقیق عتاشیها نیز آگاهی نداشتند. تنش ها و فشارهای زندگی ماشینی ما هم اعصابشان را نامتعادل نکرده بود.

هنوز هم در گوشه و کنار جهان و حتی در شهرهای کوچک و روستاهای دورافتاده ژاپن و خاور دور و پاره ای کشورهای جهان سوّم این سیستم ازدواج کم و بیش مرسوم است و با موفقیت توام.

متأسفانه از زمانی که کشور نیرومند ژاپن زندگی اجتماعی خود را از زندگی ما امریکاییها تقلید کرده تمام آن آداب و رسوم در شهرهای بزرگ از میان رفته. مردمان آنجا اکثراً ستهای باستانی و اصالت ملی خود را از دست داده اند. نه شرقی شرقی هستند و نه امریکایی و همین طور است در مورد بسیاری کشورهای جهان سوّم که فرهنگ غربی امریکایی و اروپایی در شهرهای عمده شان نفوذ کرده است.

اکنون که صحبت از ژاپن و فرهنگ جدید آنها شد حیفم می آید

که داستان واقعی شیرینی را که شنیده‌ام برایتان نقل نکنم، خواندن این داستان واقعی باعث می‌شود که اگر احیاناً نوشته‌هایم در سطور بالا شما را خسته کرده است رفع خستگی کنید و لبخندی بر لب آرید.

مرد، خدای کوچک زن ژاپنی!

یک دوست انگلیسی دارم که آدمی جهان دیده و با پشتکار است این داستان واقعی را از زندگی خودش برایم تعریف کرده است:

هنگامی که دوست من در انگلستان مراحل نوجوانی را می‌گذرانیده تحت عوامل مختلفی آرزوی شدیدی پیدا می‌کند که برای زندگی زناشویی خود همسری از مشرق زمین انتخاب کند (هزار و یکشب، رویا و غیره) دوست من دوران نوجوانی را طی می‌کند در زندگی آدم موفق و پولداری می‌شود و به خاور دور سفر می‌کند. چند سالی می‌گذرد تا دوستان و خانواده‌اش خبردار می‌شوند او با دوشیزه‌ای ژاپنی ازدواج کرده است و قصد دارد با نوعروس خود به میهن باز گردد. همه خوشحال می‌شوند و برای تماشای این نوعروس شرقی روزشماری می‌کنند. مرد انگلیسی سرانجام با زن ژاپنیش به انگلستان باز می‌گردد و در خانه مناسبی مسکن می‌کند.

دوستان این مرد مخصوصاً همسران این دوستان (خانمها) اشتیاق فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کنند که به منزل آنها بروند و عروس شرقی را از

نزدیک ببینند و با او آشنا شوند.

بالاخره دوست من روز معینی را برای پذیرایی دوستان قدیمی و زنانشان تعیین می‌کند که عصر به خانه آنها بیایند و چای بنوشند.

دوستان انگلیسی مخصوصاً زنهای آنها خود را آماده می‌کنند تا به خانه‌ای وارد شوند که تمام دکوراسیون آن شرقی باشد، مینیاتورها و تابلوهای ژاپنی پشتهای کوچک و بزرگ رنگی برای نشستن بر روی آنها (به جای صندلی) و بعد هم نوشیدن چای مخصوص ژاپنی با همان مراسم قدیمی ژاپن. در عین حال انتظار داشتند که با یک زن ژاپنی روبرو شوند که لباس رنگ وارنگ سنتی ژاپن (کیمونو) پوشیده و مثلاً مرتباً به مهمانها و شوهرش تعظیم می‌کند و خلاصه از این گونه مراسمی که همه در فیلمها دیده‌ایم و در کتابها هم خوانده‌ایم.

باری وقتی میهمانان وارد خانه می‌شوند از تعجب خشکشان می‌زند چون خود را در یک خانه مدرنی می‌بینند که صددرد دکوراسیون امریکایی دارد بعد هم یک زن جوان با لباس و آرایش کاملاً امریکایی به آنها خوشامد می‌گوید و با انگلیسی فصیح با لهجه غلیظ امریکایی صحبت می‌کند. بعد هم مشاهده می‌کنند که این بانوی جوان آنقدرها شباهتی به زنان شرقی ندارد (جز رنگ پوستش) مثلاً چشمهایش اصلاً ژاپنی نیست و بعداً معلوم می‌شود این خانم جوان چشمهای زیبا و مورب (کج) خود را با عمل جراحی شبیه چشمهای خانمهای اروپایی و امریکایی درآورده، همان طور که در بسیاری از

کشورهای شرقی بانوان (و حتی مردان) بینی‌های عقابی یا بزرگ خود را با جراحی پلاستیک کوچک و موزون می‌کنند. و این جراحی چشمها رسمی است که پس از نفوذ فرهنگ امریکایی در ژاپن در آن کشور راه یافته است.

باری بانوی جوان با زنان مهمان انگلیسی برخوردی کاملاً امریکایی نشان می‌دهد و بعد هم به جای اجرای مراسم نوشیدن چای ژاپنی عیناً شبیه امریکاییها چای معمولی آماده می‌کند و همان طور امریکایی وار به شوهرش دستور می‌دهد:

— «هی رابرت، فنجان‌ها را تو روی میز بگذار تا من آب گرم حاضر کنم، شیرینی هم یادت نرود»

خلاصه در روی میز و صندلی چای امریکایی به آنها می‌دهد و در حین نوشیدن چای پف و پف سیگار دود می‌کند بعضی وقتها هم روی مبل لم می‌دهد پاهای خود را روی میز می‌گذارد و باز به شوهرش می‌گوید:

— «از مهمانهای عزیز پذیرایی کن!» بانوان مبادی آداب و محافظه کار انگلیسی از شدت حیرت نمی‌دانند چه می‌خورند چه می‌گویند و چه می‌بینند و با چشمان از حدقه درآمده عروس ژاپنی عجیب و غریب را نظاره می‌کنند.

پس از مدتی که سکوت و سردی تلخی بر مجلس حکمفرمائی می‌کند بانوی ژاپنی رو به زنان انگلیسی کرده می‌گوید:

— چرا به من اینگونه نگاه می‌کنید؟ آیا سوآلی دارید؟
بانوان انگلیسی اوّل سکوت می‌کنند بعد یکی از آنها که جرأت بیشتری داشته لب به سخن می‌گشاید و می‌گوید:

— شک نیست که ما از دیدار شما خیلی خوشحال شده‌ایم اما ما چنین تصور می‌کردیم که بانوی ژاپنی در زندگی زناشویی سنتهای ملی خود را خواه از نظر لباس و نوشیدن چای و غیره رعایت می‌کنند، وانگهی ما شنیده بودیم زنان ژاپنی شوهر خود را خدای کوچک یا خدای دوّم خود می‌دانند اما حالا می‌بینیم که....

زن ژاپنی پس از شنیدن این نکته خنده‌ای کرده و با لهجه امریکایی می‌گوید:

— منم شنیده بودم که زنای انگلیسی خیلی خوشگل هستند. اما حالا می‌بینم که....!

فصل نهم

زن و نواخ

بطور کلی وقتی ما زندگی آدم گرفتاری را مورد توجه قرار میدهیم، آدمی که از نظر هوش و تحصیلات متوسط و معمولی است، پیش خود میگوئیم که: «بیچاره عقلش نرسید، اگر فلان کار را میکرد اینطور در مانده نمیشد، یا اگر حالا هم این کار را نکند، گرفتارش رفع خواهد شد.» و چه بسا که درست هم میگوئیم و با اندکی راهنمایی میتوانیم او را از گرفتاری خلاص کنیم.

افراد زرنگ و باهوش و تحصیلکرده، معمولاً قادرند که گرفتاریهای خویش را مرتفع سازند و اصولاً در زندگی گرفتار نمیشوند.

این در مورد گرفتاریها و درماندگیهای معمولی زندگیست. خیلی از افراد معمولی چنین می پندارند که در مورد گرفتاریهای زندگی زناشویی هم قانون بالا (هوش و کاردانی حلال گرفتاری است) صدق میکند. مثلاً مردی که هوش و تحصیلات متوسطی دارد و گرفتار یک

زندگی زناشویی پر دردسر است، اگر باهوشتر بود یا تحصیلات عالیه داشت لاجرم میتوانست مشکل یا مشکلات زندگی زناشویی خویش را به آسانی رفع و رجوع کند. و بهمین ترتیب افراد بسیار باهوش - سرآمد - نابغه - مشهور در سراسر عالم در صورت روبرو شدن با مشکلات زندگی زناشویی، مثل آب خوردن قادر خواهند بود که مشکلات خویش را رفع کنند.

اما... اما جریان قضیه اکثر اوقات عکس اینست.

مشاهده و تجربه دقیق علمی نشان میدهد که هر چه هوش و استعداد مرد بیشتر باشد، بهمان نسبت بیشتر در معرض روبرو شدن با خطر زندگی زناشویی پر دردسر قرار میگیرد. البته امکان دارد مردی بسیار باهوش و حتی نابغه دارای یک زندگی زناشویی آرام و حتی ایده آل باشد، ولی این موهبت گرانبها - زندگی زناشویی مطلوب - نه معلول هوش و نبوغ اوست، خیر، این زندگی مطلوب، معلول هزاران عامل دیگر است که شاید خودش هم از آنها بی خبر باشد.

بسیاری از افراد وقتی زندگی زناشویی یک استاد دانشگاه یا یک محقق مشهور را در نظر بیاورند که چگونه ظاهراً در کنار زن و فرزندان خویش راحت و دلشاد است و در عین حال به کارهای علمی خویش نیز میرسد، به حال مرد و زندگی زناشویش غبطه میخورند. اما وای از آن روزی که زندگی داخلی و واقعی آنها را دقیقاً مورد توجه قرار دهند و به عمق گرفتاریهای آن زن و شوهر پی ببرند.

در زندگی زناشویی افراد متوسط اجتماع - بطور کلی هر اجتماع و متعلق به هر فرهنگ و نژاد - گرفتاریها و اختلافاتی وجود دارد، گاه بسیار شدید و گاه معتدل و قابل تحمل. وقتی از زندگی افراد متوسط اجتماع پائین تر برویم، فی المثل به زندگی کارگران و کشاورزان و زحمتکشان توجه کنیم، مشاهده مینمائیم که اختلافات زندگی زناشویی این گروهها در مقایسه با طبقات بالاتر، ملایمتر است و بهمین نسبت وقتی از طبقه متوسط بالاتر برویم - از نظر هوش و تحصیلات و نه ثروت - گرفتاری آنها هم به همان نسبت بالاتر میرود. بهمین ترتیب وقتی از آن بالا هم بالاتر برویم و به استعدادهای منحصر به فرد، نوابع و مشاهیر عالم برسیم می بینیم بطور کلی - استثناء هم وجود دارد - هر چه هوش و استعداد و قدرت فکری بالا میرود و حیرت انگیز میشود، گرفتاریهای آنها هم (از نظر زندگی زناشویی) بالا و بالاتر میرود و همان واژه حیرت انگیز را بخود جذب میکند!

ممکنست خیلی ها - از جمله خود شما خواننده - این تئوری مرا پوچ و بی اساس بدانند ولی من اکنون برایتان مثال و مثالهایی میزنم تا متقاعد شود.

بیائید در نظر بگیریم شخصیت برجسته ای را که نقش معلم و رهبر اجتماع را در تاریخ بازی کرده، مردم دوران خود و دورانیهای بعدی را ارشاد نموده، فردی که فیلسوف و حکیم و متفکر باشد، منی که این کتاب را برایتان تنظیم و تدوین کرده ام شاگرد چهارم و پنجم او هم به

شمار نمی‌آیم. آیا امکان دارد یک چنین شخصیت تاریخی در زندگی زناشویی مشکلات و گرفتاریهایی داشته باشد؟

در نهایت شگفتی شما پاسخ می‌دهم:

آری! این شخص سقراط حکیم است که در نبوغ و تعلیماتش کوچکترین تردیدی وجود ندارد، شخصی که همهٔ مردمان را ارشاد می‌کرد. سقراط حکیم همان کسی بود که وقتی جوانی از او پرسید:

– زن بگیرم یا نه؟

در پاسخ گفت: در هر دو صورت پشیمان خواهی شد!

اکنون من قصد دارم به زندگی زناشویی این مرد بزرگ و بسیاری نواغ و مشاهیر و مغزهای متفکر تاریخ اشاره‌ای بکنم تا ببینید که نبوغ و کاردانی آنها الزاماً موجب ایجاد یک زندگی زناشویی متعادل نبوده است.

سقراط حکیم

سقراط حکیم همسری غرغرو داشت این زن ایرادگیر و شلخته عادت داشت که پس از بروز هرناملایمت کوچکی فریادهای مهیب و ترسناک بر سر فیلسوف بیچاره بکشد. سقراط هم که طبعی آرام و ملایم داشت ناچار به تحمل این فریادهای خشم‌آلود و خانمان برانداز می‌شد. در نظر بگیرید دانشمند و فیلسوفی که مشغول تفکر است و

بدنیای درون خود پناه برده تا مسئلهٔ جالب و مهمی کشف کند ناگهان با فریاد سهمگین و رعدآسای همسرش – آن هم همسری ایرادگیر و شلخته – روبرو شود. طبیعی است رشتهٔ افکارش پاره می‌شود قلبش به طپش در می‌آید و از آن دنیای معنوی به جهنم سرنگون می‌گردد. معلوم نیست چرا این دانشمند بزرگ اقدامی برای خلاصی خود از آن زندگی جهنمی و مصاحبت با چنان زنی به عمل نمی‌آورد، یا شاید هم کارهایی می‌کرده که به نتیجه نمی‌رسیده، در هر حال حکمت و دانش و منطقه او به وی حکم می‌کرده که این زندگی را تحمل کند.

این زن هیچگاه احترام شوهر و الامقامش را نگاه نمی‌داشته است، حالا در نظر بیاورید که سقراط قرن‌ها پیش زندگی می‌کرده موقعی که زندگی ماشینی و تمدن مصیبت‌بار ما وجود نداشته، یعنی اعصابها آرامتر بوده و خیلی از گرفتاریهای امروزی ما وجود نداشته است. می‌گویند روزی چند تن از شاگردان برجسته سقراط به منزلش آمدند که کسب دانش کنند. از قضا پیش از ورود ایشان به خانه، همسر سقراط مشغول بهانه‌گیری و آزار فیلسوف بوده است، وقتی که شاگردان وارد خانه می‌شوند زن سقراط به اصطلاح معروف دور برمی‌دارد و برای آنکه استاد را در نظر شاگردان کوچک کند سر یکی از آن فریادهای سهمگین می‌کشد و مثلاً می‌گوید:

– مرد که بی‌خاصیت چرا با کفش آمدی توی اتاق؟

و بعد هم دعوا را ادامه می‌دهد و مرتب فریاد می‌کشد. شاگردان

که از مشاهده این منظره و ناراحتی استاد بزرگوارشان سخت جا می‌خورند رو به استاد کرده با کمال ادب می‌گویند:

— این چه حالت است استاد، چرا اقدامی نمی‌کنید؟

سقراط در کمال ملایمت تبسمی کرده می‌گوید:

— چیزی نیست، این رعد و برق است، طوفان شدیدی است که به زودی فروکش می‌کند!

زن سقراط که از این سخن لطیف استاد چیزی سر در نیاورده و آن را حمل به توهین نسبت به خودش می‌کند از کوره درمی‌رود عصبانی‌تر می‌شود به اطراف خود نگاه می‌کند و طشت آبی می‌بیند، پس طشت را بلند کرده تمام آبها را به سر و صورت و اندام سقراط می‌پاشد!

شاگردان فوق‌العاده ناراحت می‌شوند اما سقراط باز هم تبسمی کرده می‌گوید:

— نگفتم رعد و برق است؟ بعد از هر رعدوبرقی باران می‌آید!

براستی اگر آن زن اندکی از ذوق و انصاف بهره‌مند بود همین کلام نغز و لطیف و ملایم شوهرش باعث می‌شد که از آن پس همسری بردبار و شکپا شود. اما چنین نشد!

میلتون

جان میلتون نویسنده و شاعر نامدار انگلیسی هم یکی از کسانی است که زندگیش به علت وجود همسری که او را درک نمی‌کرد یک جهنم واقعی بود اصولاً نویسندگان و شاعران مخصوصاً اگر نازک طبع و حساس هم باشند با همه ذوق شاعرانه خود — چیزی که مورد توجه خانمهاست — نمی‌توانند با زنها کنار بیایند، از رفتار همسرشان آزرده‌خاطر می‌شوند و به یک افسردگی و ملال خاطری عمیق مبتلا می‌شوند.

میلتون با همه رنج و ناراحتی که از جانب همسرش می‌کشید موفق به خلق آثاری جاودانی مانند «بهشت گمشده» و «بهشت بازیافته» و «رنجهای سامسون» و بسیار آثار جالب دیگر شد و این باعث شگفتی است که با آن روح ستمدیده و رنج دائمی چگونه موفق شد این آثار را خلق کند شاید بقول روانشناسان همین رنجها باعث می‌شدند که وی نبوغ خود را بصورت درد دلی عرضه کند، یعنی فشار روانی خود را تبدیل به اثر هنری می‌کرد.

در اثر جالب خود «رنجهای سامسون» میلتون در حقیقت شرح بدبختی و نومیدی خود را نگاشته است، چون او هم به مانند سامسون قهرمان داستان در اواخر عمر نابینا گردید (ظاهراً به علت ستمهای زنش) قضا را در آن هنگام میلتون از شر آن زن خلاص شده بود.

در عالم تنهایی، بی‌کسی و نابینایی دختر میلتون به یاری پدر شتافت و صمیمانه به او خدمت کرد. اصولاً در دوران نابینایی، میلتون

آثار خود را به دخترش دیکته می کرد و آن دختر نوشته های پدر را برای چاپ و نشر آماده می ساخت.
دوستان میلتن بشوخی به وی می گفتند:
- دخترت کمتر از صفات و خصوصیات زنانگی برخوردار است.

میلتن در پاسخ می گفت:

- برای اینکه او تربیت شده من است، حرف مردها را خوب درک می کند و در نتیجه روحیه زنانگی را کم و بیش از دست داده است.

تولستوی

لئون تولستوی نویسنده نامدار روس، خالق اثر «جنگ و صلح» و بسیار آثار ارزشمند دیگر به علت وجود یک زن ناسازگار زندگیش سراسر با تلخکامی توأم بوده است. ظاهراً دیوانگی و اختلال مشاعر آخر عمر این نویسنده نامدار هم بر اثر رفتار زنش بوده است که اصلاً خانه و زندگی را رها کرد و به سوی ابدیت رفت.

نکته قابل توجه این که یک نویسنده و شاعر معمولی را مخصوصاً اگر پولدار هم باشد، زنها باید دوست داشته باشند که مثلاً ذوق دارد، خلاق است، نکته سنج است و غیره. و اتفاقاً همینطور هم

هست زنها معمولاً مجذوب نویسندگان و شاعران معمولی می شوند. ولی وقتی این استعداد نویسندگی خیلی ترقی کرد و به درجه نبوغ رسید گویی دیگر زن تاب تحمل آنرا ندارد! یا مرد استعدادهای خود را در اداره کردن زن از دست می دهد.

اینشتین

آلبرت اینشتین بزرگترین و برجسته ترین دانشمند قرن ما، کاشف تئوریهای «نسبیت خاص» و «نسبیت عام» و صدها تئوری و قانون فیزیکی و ریاضی. کسی که با استفاده از کشفیات وی دانشمندان موفق شدند انفجار هسته ای صورت دهند و بمب اتمی بسازند. می گویند اکتشافات و تئوریهای اینشتین را همه دانشمندان هم نمی فهمند تا چه رسد به مردمان عادی.

طبیعی است کارشناسان ورزیده زندگی زناشویی فوراً رأی صادر می کنند که همسر چنین شخصی او را درک نمی کند و نمی تواند با وی زندگی نماید حتی اگر این همسر خودش دانشمند و فیزیکدان باشد، و چنین هم شد. اینشتین در مواقعی که غرق در مطالعات فیزیکی و ریاضی خود بود و به بُعد چهارم می رفت - ظاهراً اینشتین کشف کرده بود که زمان همان بُعد چهارم است - ناگهان با خشم و مخالفت همسرش روبرو می شد!

جالب آنکه این دانشمند در زندگی خصوصی مردی بسیار رؤف، فروتن، مهربان و اصولاً یک صوفی و عارف بود، نگاهی به عکسهایش بیندازید سبیل صوفیانه موهای بلند سیمای نجیب و پاک او این نکته را تأیید می‌کند.

معهداً با همه این فروتنی و آن خروارها دانش و اکتشاف نتوانست زنش را اداره کند. در این جا باز هم تئوری ما به اثبات می‌رسد، آن نکته‌ای که قبلاً برایتان گفتیم که دیگران، مخصوصاً زنان دیگر نباید در زندگی زناشویی دخالت کنند. مطالعه شرح حال اینشتین نشان می‌دهد وقتی او با همسر دانشمندش ازدواج کرد مادر وی با این کار مخالفت ورزید و آنقدر به گوش فرزند دانشمند خود خواند تا آنها را از هم جدا کرد!

البته خانم دانشمند ایشان هم در این میان بی‌تقصیر نبودند. وقتی که محرز شد زندگی زناشویی آنها باید از هم بپاشد اینشتین که اهل قیل و قال و جنجال نبود اجرای اینکار را به وکیل واگذار کرد. وکیل پس از مدتی تحقیق به وی اطلاع داد که اجرای اینکار مستلزم صرف هزینه سنگینی است - حدود چند صد هزار دلار! - زیرا دادگاه این دانشمند را برای اجرای طلاق ملزم به پرداخت این هزینه خواهد کرد (دستمزد وکیل هم که جای خود دارد!) اینشتین در پاسخ گفت:

- اشکالی ندارد من هم اکنون در حال یک اکتشاف جدید هستم

که خیلی امیدوارم جایزه نوبل امسال را نصیب من کند، اگر موفق شدم و این جایزه را گرفتم در بست آنرا به این مسئله مهم اختصاص خواهم داد. (جایزه نوبل گذشته از یک دیپلم افتخاری شامل چند صد هزار دلار پول نقد است).

اتفاقاً اینشتین موفق به آن اکتشاف شد و جایزه نوبل هم نصیب او گردید، بعد هم دانشمند همان طور که گفته بود آن وجه کلان را به امر طلاق همسرش اختصاص داد. شاید گردانندگان و دست‌اندرکاران سازمان علمی نوبل هم تا اندازه‌ای رعایت حال این نابغه را کرده بودند!!

جریان زندگی اینشتین قضیه‌ای است با این عنوان: «مردی که زیاد می‌دانست» طبعاً مردی که زیاد بداند نکات کوچک و کم اهمیت زندگی را نمی‌داند و چنین مردی مورد توجه بانوان نیست. اینشتین که مردی با ذوق و هنردوست هم بود - ویلون می‌نواخت - لطیفه جالبی اختراع کرده بود:

زبان ریاضی

می‌دانید ریاضی‌دانان می‌گویند مثبت در مثبت می‌شود مثبت. منفی در مثبت می‌شود منفی. منفی در منفی می‌شود مثبت. اینشتین قبل از طلاق به دوستان نزدیکش گفته بود:

— هنگامی که من پیشنهادی به همسر می‌کنم او در پاسخ

می‌گوید:

نه! نه! من می‌دانم منظورش آری و مثبت است! زیرا منفی در

منفی می‌شود مثبت!

با همه اینها آخرین پاسخ همسرش منفی بود!

موتسارت

ولفگانگ آمادیوس موتسارت (معروف به موزار) آهنگساز

بزرگ آلمانی (اطریشی) هم یکی از آن تیره‌بختانی بود که همسری

شلخته، ولخرج، بی‌وفا، از خود راضی و... و نصیبتش شده بود.

بسیاری از تاریخ‌نویسان براین باورند که مرگ زودرس موزار (در

سن سی و چند سالگی) خود به علت تندخویی — بی‌اعتنایی —

ولخرجی و عدم سازش این زن بود.

موزار نابغه‌ای بود که در سن شش سالگی می‌توانست قطعات

کلاسیک را با پیانو با استادی بنوازد! می‌گویند هنگامی که پنج شش

ساله بود او را نزد ماری آنتوانت ملکه فرانسه بردند، ماری آنتوانت

قطعه‌ای با پیانو نواخت، کودک شش ساله به سادگی اظهار داشت:

— اینجا را غلط زدید!

ماری آنتوانت با تعجب گفت:

— تو می‌توانی بهتر بزنی؟

— آری!

ماری آنتوانت کودک را به طرف پیانو راهنمایی کرد، اما

کودک وقتی که روی چهارپایه نشست دستش به پرده‌های پیانو

نمی‌رسید ناچار ماری آنتوانت خود بر روی صندلی مخصوص نشست

و کودک را بر روی زانوهای خود نشانید، آنگاه کودک (موزار)

همان قطعه را با نهایت استادی با انگشتان ظریفش نواخت!

موزار طبعی بسیار حساس داشت، عقل معاش هم نداشت، آدمی

بود که معمولاً بانوان آنها را به اصطلاح شل و ول و بی‌بندوبار

می‌خوانند. سرنوشت هم با او بدترین شوخی را کرده، زنی رند،

ولخرج، خودخواه و افسار گسیخته نصیبش نمود. هرچه موزار در

زندگی پیشرفت و شهرت کسب می‌کرد با بی‌اعتنایی و کنایه‌های

زنش روبرو می‌شد. هرچه از راه آهنگسازی پول در می‌آورد خرج

آرایش و گردش و لباس همسرش می‌شد، با همه این بدبختیها بچه‌دار

هم شدند و زندگی آنها تبدیل به جهنم واقعی شد.

موزار در زندگی هنری رقیبان سرسخت، موزی، بی‌هنر و

حیله‌گری داشت. اگر زنی نصیبش می‌شد که او را دلگرمی می‌داد و

تشویق می‌کرد مبارزه کند، یا اگر زنی داشت که لااقل سرباز او نبود،

سرنوشت و زندگیش مسلماً طور دیگری بود. او سالهای سال با

سربلندی عمر می‌کرد و آثار هنری جاودان دیگری بدنیا عرضه

می داشت. ولی چنین نشد این همسر ناشایسته آنقدر عرصه را به آهنگساز تنگ و تلخ کرد تا سرانجام وی در جوانی بیمار شد و از غصه دق کرد.

هنگام مرگ همسرش در خانه نبود، به گردش تفریحی رفته بود، اتفاقاً در لحظات آخر زندگی موزار، سر رسید و بدون کوچکترین احساسی مرگ او را تماشا کرد. و حتی پس از مرگ تا گورستان هم او را بدرقه نکرد. چنین هنرمند نامداری به خاطر وجود چنین همسری در کمال گمنامی و بیچارگی توسط مأموران گورستان به خاک سپرده شد.

بتهوون

لودویگ وان بتهوون آهنگساز بی همتای تاریخ جهان که بنظر کارشناسان موسیقی، در این هنر، وجودی برتر و بالاتر از وی دنیا نیامده و نخواهد آمد، در زندگی خصوصی مردی حساس، باتقوی، مشحون از عزت نفس، مغرور به نبوغ خویش و دارای شخصیتی بسیار محکم و نیرومند بود. چنین مشخصات جالبی را به نبوغ و هنر او بیفزاید آنوقت او میشود مردی به نام بتهوون.

این نابغه بی همتا، در زندگی نمیتوانست با زنان کنار بیاید - اگر غیر از این بود تعجب داشت - او چند بار عاشق شد، چند بار هم

نامزد کرد ولی در باطن از ازدواج بیمناک بود، چون میدانست وجود زن را نمیتواند اداره و تحمل کند. با آنکه زنان و دختران فراوانی شیفته او بودند، معهذا پس از مدت کوتاهی معاشرت، از او دوری میکردند! چون او هر چه در دل داشت بر زبان میآورد (چیزی که زن نمیتواند تحمل کند).

مسئلاً فقر مادی و گرفتاریهای زندگی هم مانعی در راه ازدواج او بودند. بدین ترتیب او تا آخر عمر ازدواج نکرد.

مارک تواین

مارک تواین نویسنده شوخ و ظریف امریکایی که آثار ارزشمندی از وی باقیست، خود از جمله مردانی بود که نمیتوانست زبان همسر خویش را درک کند - یا برعکس - همیشه در زندگی خصوصی با همسرش اختلاف داشت، ولی این نویسنده بذله گو این اختلافات را جدی نمیگرفت، تحمل میکرد و غالباً با گفتن بذله و لطیفه ای موضوع دعوا - نه صحبت! - را تغییر میداد. میگویند یک بار کار اختلاف این زن و شوهر به دادگاه کشید. رئیس دادگاه رو به وی نموده گفت:

- خود را معرفی کن

- مارک توین

- شغل

– نویسنده

– آیا شما ازدواج کرده‌اید؟

– بله آقای قاضی

– با کی ازدواج کرده‌اید؟

– با یک نفر زن!

– آقا دادگاه که جای بذله‌گویی و شوخی نیست، مگر میشود

کسی با مرد هم ازدواج کند که شما می‌گوئید با یک نفر زن!

– بله آقای قاضی!

– مثلاً کی؟!

– همسر خود بنده!

چارلی چاپلین

چارلز اسپنسر چاپلین نابغه عالم سینما که در زندگی فوت و فن هر کاری را میدانست و موفق شد از کارگری و فقر مطلق، به عالیترین مقام هنری برسد و ثروت و شهرت و محبوبیت فوق‌العاده‌ای در سراسر جهان کسب کند، با تمام این استعدادها و نبوغ خود، راه‌ورسم کنار آمدن با زن را بلد نبود.

وی سه بار ازدواج کرد، ازدواج اول و دوم او به شکست و جدایی انجامید، سومین ازدواج او با دختر نویسنده آمریکایی یوجین

اونیل صورت گرفت. به احتمال قوی پایداری و ثبات ازدواج سوم به این علت بود که چارلی می‌ت رسید در سن پیری به شهرت او لطمه‌ای وارد آید، و گرنه سومی را هم طلاق میداد! چگونه است که یک آدم بسیار باهوش، هنرمند، زیرک، پولدار و مشهور نتواند با دو زن کنار بیاید، و زندگی با زن سوم را هم بزور تحمل کند؟

اگر این مسئله را از یک زن سؤال کنید پاسخ میدهد:

– بدون شک تقصیر با آن مرد است!

ما در این زمینه نمی‌خواهیم دیگر بحثی کنیم، داوری، موشکافی و اظهارنظر را به شما که تا اینجا کتاب را خوانده‌اید واگذار میکنیم.

استالین

جوزف استالین، دیکتاتور روسیه شوروی را اگر نتوانیم مرد بزرگی بشمار آوریم، لااقل میتوانیم او را هیولای بزرگی خطاب کنیم.

این آدم از کارگری به قدرتی رسید که موفق شد بزرگترین امپراتوری خودکامه جهان را بنیان نهد و خود حاکم مطلق و مستبد آن گردد. تاریخ‌نویسان براین باورند که وی میلیون‌ها نفر انسان را به هلاکت رسانید، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم، وی تا زنده بود امپراتوری بزرگ خود را با مهارت اداره کرد، ولی همین آدم ظاهراً

باعرضه، در زندگی زناشویی نمیتوانست همسر خود را اداره کند. وی چند بار ازدواج کرد، و در تمام آنها با زنش اختلاف داشت، در یکی از این ازدواجها وقتی جرّوبحث میان او و زنش شدت یافت، دیکتاتور نهایت ضعف شخصیت خود را آشکار ساخت، آن چه بود؟

دیکتاتور که تاب تحمّل جرّوبحث با همسرش را نداشت، هفت تیر خود را از جیب کشیده و با شلیک یک گلوله همسرش را به قتل رسانید!

بدین ترتیب غائله زناشویی پایان یافت.

هیتلر

آدولف هیتلر دیکتاتور آلمان نازی که جهان را به خون و آتش کشانید و دست کمی از استالین نداشت، شخصیتی بود که زنهارا درک نمیکرد، و زنهارا درک نمی کردند.

وی از جنس زن، گریزان بود، سرانجام زنی بنام «آوا براون» پیدا شد که نقش خود را خوب بازی کرد، وی با مهارت توانست خود را به اصطلاح به پیشوا (لقبی بود که مردم آلمان در آن زمان به هیتلر داده بودند) برساند و به او بچسبد، در حقیقت وی این نقش را بازی کرد که من میتوانم ترا درک کنم.

هیتلر که تحت تأثیر واقع شده و درعین حال از ازدواج بیمناک بود به این زن گفت:

— من حاضرم به اصطلاح خودمانی همینجوری! با تو زندگی کنم.

آوا براون در پاسخ گفت:

— حاضرم، بشرطی که تو هم قول شرف بدهی که حتی اگر یک روز از زندگی باقی مانده با من ازدواج کنی، این آرزوی منست!

اتفاقاً هیتلر به عهد خود وفا کرد! بدین معنی که وقتی آلمان نازی شکست خورد و سپاهیان شوروی از یک طرف و سپاهیان امریکا و انگلیس از طرف دیگر برلین را محاصره کردند و دیگر مُحَرَز و مُسَلَّم شد که هیتلر کشته یا اسیر خواهد شد، آوا براون به هیتلر گفت:

— اکنون موقعی است که به عهد خود وفا کنی!

هیتلر در پاسخ گفت:

— یک کمی دیگر هم صبر کن!

باری ارتش متفقین حلقه محاصره را تنگ و تنگ تر کردند، تمام شهر برلین به تصرف نیروی آنها در آمد جز کاخ هیتلر، آنوقت دیکتاتور نزدیکان خود را فراخواند، مراسم مختصری برای عقد ازدواج فراهم کردند، شیرینی و نوشیدنی در زیر غرش گلوله،

کشیشی حاضر شد و آوا براون را برای هیتلر عقد کرد، حاضرین به زن و شوهر تبریک گفتند، آنها هم تشکر کردند، تعداد معدودی از

بازماندگان آن مجلس عروسی بعداً برای خبرنگاران تعریف کرده بودند که آوا براون را هرگز به خوشحالی آنروز (پس از عقد ازدواج) ندیده بودند!

پس از مراسم عقد، هیتلر با حاضرین خداحافظی کرد و به اتفاق همسر و سگش به اتاق دیگری رفت، آنگاه هفت تیر خود را آماده کرد، با شلیک یک گلوله اوّل سگ خود را کشت، بعد با شلیک گلوله‌ای دیگر همسر خود را کشت (احتمالاً زن او تبسم بر لب داشته است!) و سپس گلوله سوّم را در دهان خود خالی کرد!

این را میگویند وفای بعهده!

اشاره‌ای از مترجم

خوانندگان نکته سنج توجه دارند که نویسنده کتاب بعّلت عدم آگاهی از فرهنگ و تاریخ مشرق زمین در شرح حال زندگی نوابغ و مشاهیر جهان و مخصوصاً در ارتباط با زندگی خصوصی‌شان کمتر اشاره‌ای به زندگی بزرگان مشرق زمین میکند و یا اصلاً مثالی در این زمینه ذکر نمیکند، مخصوصاً زندگی مشاهیر و نوابغ میهن عزیز ما را نادیده میگیرد زیرا خبری ندارد. اینجانب برای سرگرمی بیشتر خوانندگان دست درازی کرده و به سبک و سیاق نویسنده و به ویژه

از دیدگاه او، به چند نمونه از زندگی خصوصی بزرگان کشور خودمان اشاره‌ای میکنم، زیرا این مسئله‌ایست خودمانی، به دل مینشیند و به مذاق ما نیز خوشتر می‌آید:

بایزید بسطامی

در متون قدیمی افسانه یا روایتی آمده است درباره‌ی زندگی خصوصی و زناشویی عارف بزرگ بایزید بسطامی (و شاید عارفی دیگر) که صاحب کشف و کراماتی بود و شخصیتی برجسته داشت:

روزی بوعلی سینا که همواره در طلب علم بود برای ملاقات بایزید و کسب فیض رنج سفر را بر خود هموار کرده به موطن و خانه وی می‌رود. قضا را عارف در منزل نبود و همسر او در را به روی بوعلی میگشاید، بوعلی سراغ عارف را میگیرد، زن در پاسخ میگوید:

— آمده‌ای آن دیوانه در بدر و بیکاره را ببینی؟ منظورت چیست؟

بوعلی در پاسخ می‌گوید:

— رنج سفر بر خود هموار کردم تا از محضرش کسب فیض نمایم.

زن در پاسخ میگوید:

— آن آواره بدبخت باید در همین حوالی و در جنگل باشد.

بوعلی راه جنگل را در پیش میگیرد. پس از ساعتی بایزید را با وضعی عجیب مشاهده میکند که سوار بر یک شیر درنده است، و در مقابل خود مقداری هیزم بار شیر کرده در عین حال یک مار در دست دارد که بعنوان شلاق از آن استفاده کرده بر پیکر شیر میزند تا او سریعتر حرکت کند!

بوعلی با شگفتی اظهار ادب کرده می‌پرسد:

— ای شیخ بزرگوار، چگونه است این وضع؟
بایزید در پاسخ میگوید:

— این حدیث حال است، وقتی کسی خود را شناخت و خدا را شناخت و به باطن دست یافت، هر امری برایش سهل است.

بوعلی با کنجکاوی می‌پرسد:

— اما چگونه است که همسرت مقام ترا نشناخته و نسبت‌های ناروا بتو میدهد؟ و اصولاً چگونه با او زیست میکنی؟
وی در پاسخ میگوید:

— هر ریاضتی، مزدی دارد، در سایه ریاضتی که در این زندگی جهنمی میکشیم، لاجرم مزد من همینست و به این مقام رسیده‌ام!

حالا اگر نویسنده این کتاب داستان فوق را بخواند فوراً میگوید:

— چطور بوده که این شخصیت بزرگ با آن دانایی و قدرت و کمال نتوانسته همسرش را اداره کند؟ بعد خودش پاسخ میدهد:

— او روحیه زن را درک نکرده و فرمولهای ما را بکار نبسته است.

مولانا

مولانا جلال‌الدین رومی (مولوی) از شاعران و عارفان و دانشمندان بلندپایه ایران و جهان، از زندگی زناشویی بسیار متعادل و آرامی برخوردار بود، صاحب فرزندان گشت و با نهایت صفا و تدبیر زندگی را اداره کرد.

گذشته از استعداد و نبوغ ذاتی و موهبت‌های الهی و تعلیمات شمس تبریزی، اگر او زندگی زناشویی مرتفه و آرام و ایده‌آلی نداشت آیا می‌توانست چنین آثار هنری، علمی، فلسفی و جالب توجه را به تاریخ عرضه کند؟ آیا می‌توانست اشعرالشعرا شود؟ اشعرالشعراء، یعنی بزرگترین شاعر جهان، شاعری که بیش از شاعران دیگر سروده، آنهم چه سروده‌هایی.

بوعلی

شیخ الرئیس ابوعلی سینا، حکیم، دانشمند، فیلسوف، پزشک نامی تاریخ در زندگی ازدواج نکرد. اصرار والدین، دوستان و

نزدیکانش برای وادار کردن او به ازدواج با این عذر روبرو میشد که (دلیل تراشی):

– من زندگی خود را وقف دانش کرده‌ام، اگر زناشویی کنم همسرم باری بر دوش من خواهد بود و خود نیز رنج خواهد کشید. چندین بار برای وی فرصت و موقعیتی دست داد که با شاهزادگان و زنان نامی ازدواج کند، خانه و کاشانه‌ای ترتیب دهد، دست از دوره‌گردی بردارد و با فراغ بال به دانش پژوهی و اکتشافات خود پردازد، ولی چنین نکرد.

اگر از دید نویسنده کتاب زندگی او را مورد توجه قرار دهیم باید بگوئیم که با همه نبوغ و کمالش، وی باطناً از زندگی زناشویی ثابت بیم داشت و می‌تواند همسر خود را اداره کند و کارشان به اختلاف بکشد.

فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی قهرمان نامدار زبان پارسی صاحب همسر و فرزند بود مع هذا موفق شد چنین اثر بی نظیر حماسی جهان:

«شاهنامه» را خلق کند. از زندگی خصوصی و زناشویی فردوسی اطلاعات چندانی در دست نیست ولی قاعدتاً چنین برمی‌آید که از زندگی زناشویی آرامی برخوردار بوده و همسرش تمام فقر و

درد و ناکامی او را تحمل میکرده است.

فردوسی روح زن را خیلی خوب میشناخت، اشعار عاشقانه و ظریف وی (درعین صلابت) که احساس زنان را بیان میکند مؤید این نکته است. مشاهده کنید وقتی می‌خواهد از زنی ستایش کند چه می‌گوید:

سیه نرگسنت پراز شرم باد رخانت همیشه پر آرم باد

پایان اشاره مترجم.

اینها که بر شمردیم جریان کار و احوال نوابغ و مشاهیر و بزرگانی بود که زنان را درک نمی‌کردند، و زندگی زناشوییشان با اختلاف و شکست و ناکامی و درد و رنج توأم بوده، اکنون به زندگی مشاهیر و بزرگانی اشاره میکنیم که بر حسب اتفاق، بروز عوامل مختلف، شانس، و یا عرضه و استعداد زن‌شناسی آنها، زندگیشان در کنار زن قرین شادی و موفقیت بوده است. در نظر داشته باشید که تعداد این دسته از بزرگان بمراتب کمتر از دسته اول است. معمولاً نویسندگان، هنرمندان، شاعران بزرگ در کنار زن یا زندگی محنت‌باری داشته‌اند و یا قدرت بردباری ایشان (همانند نبوغشان) فوق‌العاده بوده و بار سنگین مصیبت را تا آخر عمر تحمل میکرده‌اند، دم بر نمی‌آورده‌اند و

دیگران بعنوان تماشاچی تصور میکرده‌اند زندگی ایشان قرین خوشبختی است.

ساشا گیتري نویسنده فرانسوی که ظاهراً زندگی زناشویی آرام و مطلوبی هم داشته در یکی از آثار خود نوشته :
 - آن اندازه که جنس زن روحم را فرسوده و وجودم را گزیده است، مار نوع بشر را نگزیده است!

شکسپیر

باری بزرگان و نوابی هم بوده‌اند که روحیه زن را خوب درک کرده و ظاهراً (یا واقعاً) زندگی زناشویی متعادل و آرامی داشته‌اند.
 ویلیام شکسپیر شاعر و نمایشنامه‌نویس برجسته انگلیسی خالق آثار بزرگ و ارزشمند، هم زنان را خوب میشناخت و هم زندگی را. او در زندگی فرد موفقی بود و به زنان با نظر خوشبینی مینگریست. از زندگی خصوصی وی اطلاعات ناقص و ضدو تقیضی در دست است ولی هیچ یک اشاره‌ای در مورد اختلاف وی با زن نمیکند.

شکسپیر تقریباً در تمام آثار خود مقام زن را بزرگ جلوه داد، وی زن را موجودی متعادل‌تر و منطقی‌تر از مرد میداند در صورتی که در تمام تراژدیهای خود قهرمانان مرد داستان را موجودی نامتعادل و کم و بیش بی‌منطق طراحی میکند.

وی معتقد است که اصولاً تراژدی و بدبختی زمانی رخ میدهد که مرد با تمام نبوغ و استعدادش شخصیتی نامتعادل داش بدینمعنی که عقل - احساس - و کاردانی او (رفتار در زندگی عملی) با یکدیگر همخوانی ندارد. در شاهکارهای او: اوتللو - مک‌بث - هاملت - ژول سزار و غیره، قهرمان تراژدی در یکی از سه موردی که ذکر کردیم (عقل - احساس - کاردانی) او ناقص بوده و با مشخصات و استعدادهای دو دیگر هماهنگی نداشته است.

در صورتیکه تمام قهرمانان زن او از این نظر و در بکار گرفتن این سه خصلت، از هماهنگی و تعادل کامل برخوردار بوده‌اند، لاجرم همیشه موفق و سربلند از کار در میآمده‌اند.

شکسپیر در یکی از آثار جالب خود که به شرح خصوصیات روحی زن میپردازد: «مطیع کردن زن سرکش - یا غرغرو».

"The Taming of the shrew"

با آنکه قهرمان زن را زنی سرکش، لجباز، خودخواه و نافرمان توصیف میکند دست آخر با او مهربان میشود و راهی نشان میدهد که چگونه باید او را شایسته و مطیع ساخت. در این اثر خواندنی، مردی که زن سرکش را مطیع میسازد، آدمی است با تمام صفات مردسالاری که باطناً و ظاهراً معتقد است نباید به زن میدان داد. اگر مرد در زندگی زناشویی حرفی زد و دستوری داد حتی یک پله هم نباید از آن پائینتر بیاید. مختصر آنکه در این داستان شیرین مرد در برابر لجبازی

زن ایستادگی میکند و آنقدر این لجاجت و سرسختی را ادامه میدهد تا زن نیرویش تمام میشود و آرام میگردد. آنوقت مرد مثل یک پدر و معلم نسبت به او مهربان میشود. مختصر آنکه شکسپیر هم فرمولها و دستورات ما را تأیید کرده است!

گفتیم از زندگی خصوصی شکسپیر اطلاعات نارسایی در دست است، بدنیست این نکته را هم بدانید که عده‌ای از تاریخ‌شناسان با ارائه دلایلی بر این باروند که اصلاً شکسپیر نامی وجود خارجی نداشته و این آثار ارزشمند توسط شاعران و نویسندگان برجسته آن زمان - از جمله لرد بیکن - با نام مستعار شکسپیر خلق و ارائه شده است.

ناپلئون

ناپلئون بناپارت امپراتور و جهانگشای نامدار فرانسوی در زندگی خصوصی خیلی آسان و راحت با زنان کنار میآمده است. زندگی زناشویی او با همسرش - ژوزفین - نیز عاشقانه، و آرام و بی‌دردسر بوده است.

ناپلئون در زندگی خصوصی مردی صاحب ذوق، ظریف و نسبت به جنس زن بسیار خوشبین بوده است، گذشته از خصوصیات اخلاقی حتی هیکل و اندام او نیز ظریف و کوچک و زنانه بوده و به راحتی میتوانسته به اصطلاح دست زنها را بخواند.

میگویند روزی در یک مراسم رسمی و نظامی، زن جوان و زیبایی را کشان کشان با رفتاری خشن نزد او میبرند. ظاهراً این زن قصد داشته به خونخواهی برادرش بوسیله طپانچه امپراتور را ترور کند، که مأموران در لحظات آخر موضوع را کشف کرده و مانع میشوند.

وقتی مأموران زن را به نزد ناپلئون میبرند، وی میپرسد:

- برای چه با این زن اینگونه رفتار می‌کنید؟

- برای آنکه در سینه او طپانچه‌ای پنهان بود که با آن میخواست

شما را بکشد!

ناپلئون با خونسردی تبسمی کرده میگوید:

- در سینه این زن قلب پراحساسی باید وجود داشته باشد، او را

رها کنید!

بدین ترتیب زن جوان بدون بازخواست و تنبیه آزاد میشود. در جایی دیگر بناپارت قصد داشت از سرباز خانه‌ای دیدن کند. همینکه به مدخل سربازخانه نزدیک میشود مشاهده میکند، پیرزنی که نامه‌ای در دست داشته از دست مأموران گریخته و با شتاب به سوی ناپلئون حرکت میکند، اتفاقاً به علت عجله یا ضعف پیری درست در برابر قراولی که در کنار سربازخانه به حالت خبردار ایستاده نقش زمین میشود. ناپلئون با عجله خود را به زن سالخورده رسانده او را از زمین بلند میکند، پس رو به سرباز قراول کرده میپرسد:

— سرباز، چرا این بیچاره را از زمین بلند نکردی؟

سرباز با همان حالت خبردار پاسخ می‌دهد:

— من سربازم و در حالت انجام وظیفه.

ناپلئون به وی می‌گوید:

— فراموش نکن قبل از اینکه یک سرباز باشی، تو یک انسانی!

چنگیز خان

چنگیز خونریز، سفاک تاریخ، نابود کننده جهان متمدن آنروز، با تمام خوی و خشگیری و خونخواری نسبت به زنان مهربان بود. در زندگی زن‌شویی وی آب از آب تکان نمی‌خورد و شگفت آنکه تمام زنان هم او را دوست می‌داشتند — قدرت، سفاکی، همراه با ملایمت نسبت به جنس زن! — باید دانست که چنگیز مغول به رسم آن زمان در آن دیار، بیش از یک زن داشت، همه هم سربراه و مطیع بودند، اما یکی از زنانش سوگلی بود و چنگیز نسبت به او علاقه خاصی داشت. قضا را در یکی از حملات دشمن به خیمه چنگیز خان، سواران پس از غارت و شبیخون زدن، این سوگلی را نیز به عنوان غنیمت جنگی! برداشته با خود می‌برند.

چنگیز خان بعثت این توهین و شکست مدتی نقشه میکشد، نیرو فراهم می‌آورد و پس از یک سال به سرزمین همان دشمنان حمله میکند

و پس از یک یورش بیرحمانه و شکست قطعی دشمنان سراغ سوگلی خود را می‌گیرد. بازماندگان قبیله او را حاضر میکنند. سردار فاتح همانجا با محبت او را در آغوش می‌گیرد، دلجویی و مهربانی میکند و با احترام به منزل باز می‌گرداند.

این را هم در نظر بگیرید که در آن زمان و مطابق رسم مغولان، زنی که توسط دشمنی ربوده میشد، و مدتی در اختیار آنان قرار میگرفت، موجودی ناپاک و نجس به شمار می‌آمد، و در موارد مشابه شوهر چنین زنی پس از یافتن او وی را در دم به قتل می‌رسانید تا لکه ننگ از دودمان وی پاک شود. حال آنکه چنین زنی در این واقعه بیگناه بوده است. اما چنگیز خان با همه قدرت خود این رسم را اجرا نکرد و به خاطر زن، سنت شکنی نمود.

گانندی

مهاتما گانندی قهرمان مبارزه با استعمار بریتانیا، قهرمان آزادی و استقلال هند، سمبلی از حکمت و دانش و عمل، مردی بود که زندگی زن‌شویی مطلوبی داشت. این نابغه بزرگ سخنان زنان، مردان، کودکان و خلاصه هر آدمی را درک می‌کرد. وجود او گنجینه‌ای بود از حکمت و معرفت و کاردانی. وی با همسر و فرزندانش زندگی ساده، مختصر، محقر و بسیار شادی را می‌گذرانید.

گانندی به رسم آن زمان در سرزمین خود هندوستان بسیار زود ازدواج کرد. (قبل از بیست سالگی) همسر او که دختر بچه کوچکی در آن زمان بود به تشخیص والدین گانندی (به رسم آن زمان) برای زندگی با موهنداس انتخاب شد - موهنداس نام کوچک گانندی بود - این انتخاب صحیح چنان بود که همسرش تا پایان عمر در تمام مبارزات پشت و پناهِش بود. صمیمیت این زن و شوهر مثل زدن بود. می‌گویند گانندی به هنگام تحصیلات در انگلستان در دانشگاه با یکی از دختران هم شاگردی خود آشنایی ساده‌ای پیدا کرد. این دختر انگلیسی که شیفته هوش و نبوغ و بزرگواری این هندی جوان شده بود به گانندی پیشنهاد کرد که آشنایی آنها بدل به دوستی شود. گانندی بی‌درنگ به این پیشنهاد چنین پاسخ داد:

- اجازه بدهید این آشنایی ساده ما در همین مرحله یعنی موقعیت همشاگردی بودن باقی بماند و به دوستی نکشد زیرا در مسلک و آیین ما چنین دوستی هر قدر هم ساده و بی‌آلایش باشد حرام و خیانت به همسر است!

مقام و منزلت گانندی در نظر آن دوشیزه انگلیسی چند برابر شد و اتفاقاً بعدها این زن انگلیسی کمکهای فراوانی در مبارزات سیاسی وی بر له او و علیه کشورش انگلستان انجام داد و البته همسر گانندی هم از این کمکها باخبر بود.

گانندی نیز مانند اکثر نوابغ با تمام شخصیت نیرومندش نیازمند

پشتیبانی و تأیید بود. همسر وی این نقش را به خوبی ایفا کرد و هنگامی که همسر سالخورده و افتاده شد نقش تأیید گانندی را دخترانش برعهده گرفتند.

ادیسون

توماس آلوا ادیسون مخترع نامدار آمریکایی که اگر بزرگترین مخترع تاریخ بشری نباشد بی‌گمان یکی از بزرگترین آنهاست. وی که بیش از هزار اختراع سودمند و عجیب انجام داد با اختراعاتش چهره جهان را دگرگون ساخت.

در زندگی خصوصی وی مردی بود بسیار ساده - فروتن - باگذشت - خداوند نیز بزرگترین پاداش را در زندگی به وی عطا کرد که عبارت بود از یک همسر دلسوز - با محبت و فداکار. ادیسون هنگامی که کارمند یک تلگراف‌خانه بود با این زن که او نیز کارمند بود آشنا شد.

تفریح این دو کارمند آن بود که هنگام بیکاری با خط و نقطه زدن بر روی میز و ایجاد صدا با یکدیگر گفتگو می‌کردند.

می‌گویند هنگامی که ادیسون نخستین اختراع خود را انجام داد و ثروتی بدست آورد به همان تلگراف‌خانه آمد و با خط و نقطه زدن بر روی میز به زن گفت:

– آیا حاضری با من ازدواج کنی؟ (ظاهراً رویش نمی‌شد که شفاهی این موضوع را مطرح کند!)
زن جوان با خط و نقطه پاسخ داد:
– آری.

بدین ترتیب به همین سادگی با یکدیگر ازدواج کردند و تا آخر عمر بدون اختلاف با هم بودند.

ادیسون از آن مردانی بود که باز هم با همهٔ نبوغش نیازمند تأیید و تشویق بود. این تأیید و تشویق در مرحلهٔ اول از جانب مادرش صورت گرفت. هنگامی که ادیسون را ظاهراً به علت کودکی و کم‌هوشی از دبستان بیرون کردند وی دست از پا درازتر نزد مادرش آمد، مادر به او گفت:

– غصه نخور عزیزم من خودم در منزل به تو درس خواهم داد تو یک نابغه خواهی شد!

ادیسون تحصیلات کلاسیک نداشت و با همان سواد مختصری که نزد مادرش آموخته بود به کارگری و تأسیس آزمایشگاه و اکتشاف پرداخت. بعد از مادر، خواهر وی او را تشویق و تأیید می‌کرد و ادیسون هم مرتب پیش می‌رفت و لحظه‌ای از مطالعه و تحقیق غافل نمی‌شد.

هنگامی که ازدواج کرد نقش تأیید و تشویق بر گردن زنش افتاد، این زن لحظه‌ای از حال ادیسون غفلت نمی‌کرد. وقتی که او از

شدت خستگی سرش را روی میز آزمایشگاه می‌گذاشت و به خواب می‌رفت همسرش پتویی آورده بر رویش می‌انداخت که سرما نخورد. وقتی که سرگرم کار بود و فراموش می‌کرد غذا بخورد همسرش غذای او را به آزمایشگاه آورده و به زور به او می‌خورانید و همیشه قوطی سیگار و فندک و زیر سیگاری را در کنار دستش می‌گذاشت. می‌دانیم ادیسون به علت حادثه‌ای در کودکی کر شده بود، وقتی سنش بالا رفت دیگر اصلاً سخنان اطرافیان را نمی‌شنید، آنوقت همسرش (این زن و شوهر آنقدر با هم صمیمی بودند) با ایما و اشاره و حرکات لب و دهان (بدون آنکه صدایی از دهانش خارج شود) مهمترین موضوعاتی را که دیگران به وی می‌گفتند به ادیسون حالی کند یعنی در حقیقت او نقش مترجم را برعهده داشت.

راستی فکر می‌کنید اگر ادیسون زن تندخو، بداخلاق و ناسازگاری به مانند همسر موزار – یا سقراط – یا میلتن – یا اینشتین داشت آیا می‌توانست این همه اختراع سودمند و بزرگ را در ظرف مدت کوتاهی یعنی دورهٔ عمر یک انسان، به جهان عرضه کند؟

پاسخ شما هرچه می‌خواهد باشد تجربه به من می‌گوید که جواب این سؤال منفی است!^۱

۱ – بنظر استدلال نویسنده الزاماً درست نیست. چرا که در قسمت‌های قبل

کتاب خواندیم که موزار – سقراط – میلتن علیرغم داشتن همسرانی ناسازگار توانستند به آن افتخار و عظمت برسند. – مترجم

اگر ادیسون همسر به اصطلاح نابابی داشت ممکن بود چند اختراعی بوجود آورد و بقیه سالیان عمر گرانبهایش را به کشمکش و گفتگو و جر و بحث و حل اختلافات با زنش بگذراند. وی آدمی خوش‌بین و خوش‌شانس بود.

لینکلن

آبراهام لینکلن روستازاده امریکایی که با نبوغ خود به بزرگترین مقامات و افتخارات رسید، قهرمان آزادی و برابری حقوق انسانها، قهرمان لغو بردگی در تاریخ، هم حرفهای زنان را و هم حرفهای مردان و بالاتر از همه سخن درماندگان و محرومان را خوب درک می‌کرد. او نیز در زندگی شانس آورد همسری فداکار و باوفا نصیبش شد که همیشه پشتیبان او بود.

لینکلن با همه نبوغش به بیماری خفیف روانی افسردگی مبتلا بود. بیمار افسرده پیوسته نیاز به مراقبت و تأیید و تشویق اطرافیان دارد.

زندگی در کنار او برای یک زن مصیبت است؛ با همه اینها همسر وی او را به خوبی تحمل کرد، البته لینکلن نیز که مردی وارسته، بلندنظر، مهربان، و بشردوست بود برای راحتی همسرش از هیچ

کوششی مضایقه نمی‌کرد. بین این زن و شوهر صمیمیتی فوق‌العاده وجود داشت. لینکلن محرمانه‌ترین رازهای زندگی و کارهای خود را با او درمیان می‌گذاشت و شگفت آنکه این اسرار به جایی درز نمی‌کرد و مکتوم باقی می‌ماند، (به گمان من این یکی از استثنای بزرگ تاریخ است).

هنگامی که لینکلن خواب تاریخی و معروف خود را دید اولین کسی که از آن باخبر شد همسرش بود - لینکلن یک هفته قبل از ترور شدنش مرگ خود را به آشکار در خواب دیده بود - همسر وی پس از شنیدن ماجرای این رویای دقیق پیشنهاد کرد که لینکلن این مسئله را با یکی دوست صمیمی دیگر نیز در میان بگذارد، این دوست ژنرال گرانت بود. لینکلن برای این دو نفر شرح داده بود که چگونه در عالم رویا جسد بیجان خود را مشاهده کرده بود که در تالار کاخ سفید قرار گرفته و افسران ارتش با شمشیرهای کشیده به احترام در برابر جسد او ایستاده‌اند.

هنگامی که لینکلن ترور شد، همان صحنه در بیداری و در عالم واقع تحقق پذیرفت. همسر لینکلن و ژنرال گرانت اظهار داشتند صحنه عزاداری در کاخ سفید عیناً همان صحنه‌ای است که لینکلن در خواب دیده و برای آنها تعریف کرده است.

زیگموند فروید روانکاو جنجال برانگیز اطریشی یکی از افراد بسیار خوش شانس روزگار بود. شانس او چی بود؟ این بود که در سراسر عمر همیشه چند زن از صمیم دل و با فداکاری وجود او را تحمل کردند و تا لحظه آخر دست از تشویق و تأیید او برنداشتند در نتیجه وی به آن شهرتی که آرزو داشت رسید. بی گمان کسی منکر استعداد و نبوغ فروید نیست ولی اگر او این خوش شانسی ها را نداشت تمام استعداد و نبوغش به منجلاب بدبختی و گمنامی می افتاد و جز چند درخشندگی کوچک کسی آثار استعداد وی را مشاهده نمی کرد فروید آدمی بود بیمار، وابسته به تمام معنی، نیازمند به توجه و مراقبت دائم و صمیمانه که خداوند همه اینها را در زندگی برایش فراهم ساخت. وی مبتلا به عدم تعادل اعصاب و روان بود - صرع داشت - و همیشه آرزو و انتظار داشت که کسی مخصوصاً یک زن از او مراقبت کند و سخنانش را (هرچه باشد) تأیید نماید.

نخستین کسی که در زندگی این وظیفه را به عهده گرفت مادرش بود که او را عزیز دردانه خود کرده بود و بین او و سایر فرزندان تبعیض قایل می شد. تا زمانی که تحصیلات عالی فروید به پایان رسید این تأیید و تشویق خلل ناپذیر مادر وی را ترک نکرد.

فروید به فکر افتاد که تئوری تازه ای در روان شناسی بنیانگذاری

نماید - روانکاو یا پسیکانالیز - نخستین بار این اندیشه را با مادر در میان گذاشت مادرش به وی اظهار داشت: «هرچه تو بگویی من دریست آنها را قبول دارم و به تو اطمینان می دهم که اندیشه تو صحیح است! من که تو را پرورش داده ام می دانم که تو یک نابغه هستی.»

بدین ترتیب نخستین پشتیبانی مستحکم و فشاری که برای این حرکت لازم بود توسط مادرش دریافت شد.

هنگامی که وی ازدواج کرد همسرش همان پشتیبانی و دلگرمی را با شدت بیشتری صمیمانه در اختیار فروید گذاشت. اما فروید باز هم از مادرش دست برنداشت و همسرش را به خانه خود و در کنار مادر آورد و همه با هم به زندگی پرداختند.

فروید کوچکترین اختلافی با همسرش نداشت و چنانکه خود وی در یادداشتهای شخصی خویش نگاشته حتی از هدیه دادن به همسرش نیز غفلت نمی ورزید.

هنگامی که دوستان، همکاران، استادان دانشگاه به فرضیه امور جنسی وی خندیدند و آن را پوچ و مسخره خواندند، فروید دل شکسته به آغوش گرم خانواده پناه برد، آنگاه آن دو زن (مادر و همسر) به وی اظهار داشتند:

- آنها اشتباه می کنند تو راست می گویی!

همین برای فروید کافی بود.

وی در زندگی شیوهٔ مردسالاری را با دقت و شدت تمام اجرا می‌کرد در خانه حرف، حرف او بود وظیفهٔ زن‌ها اطاعت و اظهار ارادت بود.

اریک فروم در شرح حال فروید می‌نویسد: ... «در زندگی خصوصی وی آنقدر دیکتاتور بود که پاره‌ای اوقات کارهایش از نزاکت و به اصطلاح اتیکت خارج می‌شد، مثلاً روزهایی که حوصله نداشت با همسر و مادرش صحبت کند سر میز غذا حاضر می‌شد ولی برای آن که نگاهش به چهرهٔ آن دو زن نیفتد مجسمهٔ نیمتنه‌ای که از افلاطون داشت را روی میز غذا در برابر خود می‌گذاشت تا هنگام غذا خوردن نگاهشان با یکدیگر تلاقی نکند! هم می‌خواست در کنار آن دو زن باشد و هم می‌خواست آنها مزاحمش نباشند.»

با تمام این احوال این دو زن بیچاره (یا عاشق) دم بر نمی‌آوردند. فروید از همسرش صاحب فرزندی شد، بزرگترین آنها یک دختر بود — آنا فروید — که او را مطابق دلخواه خویش پرورش کرد و حتی بعدها اجباراً او را روانشناس کرد. هنگامی که مادرش درگذشت و همسرش نیز سالخورده و ناتوان شد آنا فروید رشد کرده و زن جوانی شده بود. آن وقت این زن جوان و پرانرژی و تحصیل کرده مدافع، پشتیبان و مشوق پدرش^۱ شد، در حقیقت نقشی را که مادر و مادر بزرگش اجرا می‌کردند او به عهده گرفت.

فروید خودش اظهار داشته که: «بعد از سی سال زحمت و تحقیق من هنوز هم زبان زن‌ها را نمی‌فهمم.»
اما آن سه زن زبان او را خوب می‌فهمیدند.

پاستور

لوئی پاستور دانشمند شیمیست، میکروب شناس و اصولاً کاشف میکروب و برهم زنندهٔ اصول پزشکی که خدمات بزرگی به بشریت نمود از داشتن همسری مهربان — خوشخو — صمیمی و فداکار بهره برده بود.

پاستور در زندگی عادی مردی بود وارسته، بزرگوار، باگذشت و به تمام معنی دوست‌دار بشریت. هیچ می‌دانید که پاستور فرانسوی — بر روی واژهٔ فرانسوی تکیه می‌کنم — در زندگی خود مشروب الکلی ننوشید؟

پاستور مانند سایر بزرگان آنقدرها نیازمند تشویق و تأیید نبود او



۱- البته بعدها آنا فروید يك سری از مسائل مكتب فروید را رد کرده و به روان‌شناس نئوفرویدین (فرویدهای جدید) معروف شد — از دیگر روان‌شناسان نیوفرویدین می‌توانیم از آدلر — کارن هورنای — سالیوان — اریک فروم نام ببریم — مترجم



فقط نیاز به یک کاشانه گرم خانوادگی و همسری دلسوز داشت که خداوند آنها را نصیبش ساخته بود.

بدین ترتیب پاستور هم از کسانی بود که از زندگی زناشویی آرام و راحتی فیض برده بود. یا به علت استعداد خودش، یا به علت عوامل دیگر، یا به علت بزرگواری همسرش و یا به علت جمع شدن تمام عوامل یاد شده بالا.

چرچیل

وینستون چرچیل نخست وزیر زمان جنگ بریتانیا که هیتلر را شکست داد و در جنگ دوم جهانی پیروز شد نیز یکی از افرادی بود که در زندگی زناشویی اختلافی با همسر خویش نداشت. چرچیل این سیاستمدار برجسته که موفق شد امپراتوری بریتانیا را از لبه پرتگاه سقوط کنار بکشد و آلمان و ایتالیا و ژاپن را شکست دهد شخصیتی تاریخی بود. اما او نیز نیازمند تأیید و تشویق زنان می بود نخستین زنی که این وظیفه را تمام و کمال انجام داد و او را به شهرت و موفقیت رسانید مادرش بود. صمیمیت او و مادرش چنان بود که پس از ازدواج هم مرتباً در کارهای خانوادگی و حتی سیاسی با مادر خود که از طبقه نجبا و اشراف بود مشورت می کرد و این زن دانا و خردمند بهترین راهنمایها را در اختیار او می گذاشت.

همسر چرچیل به نام «کلمنتین» زنی بود بسیار باهوش و تحصیل کرده و متکی به نفس که همیشه در مبارزات سیاسی یا ریاور چرچیل بود، در عین حال از تأیید و تشویق به جا هم خودداری نمی کرد. اما آن گونه که چرچیل در خاطرات خود می نویسد هرگاه وی می خواست دست به کاری بزند که احتمال خطر داشت و آینده را درست در نظر نمی گرفت، همسرش فوراً به او می گفت:

— وینستون توقف کن! راه خطا می روی من نمی گذارم دست به چنین کاری بزنی.

بدین ترتیب همسر و مادر چرچیل مانند دیگران در بست سخنان و اندیشه او را نمی پذیرفتند و در مواقع لزوم او را راهنمایی می کردند.

ژنرال دو گل

شارل دو گل ژنرال فرانسوی مردی که فرانسه را بعد از جنگ دوم جهانی از یک سقوط حتمی و قطعی نجات داد، میهن پرستی که وجودش را در بست در اختیار میهن و هم میهنانش گذاشت و هنگامی که هم میهنان فقط اندکی به وی بی مهر شدند — رای کافی نیاورد — از کار کنار رفت در حالی که خدمت خویش را به انجام رسانده بود. این ژنرال بلندقامت و نیرومند و با تدبیر از یک زندگی زناشویی کاملاً مطلوبی برخوردار بود. همسرش تا آخرین لحظه در کنارش بود.

فرزندان برومندی به بار آوردند بدون آنکه اختلاف عمده‌ای در زندگی داشته باشند.

ژان پل سارتر

ژان پل سارتر فیلسوف و نویسنده کم و بیش جنجالی فرانسوی، بنیانگذار فلسفه مبهم و شلوغ اگزیستانسیالیسم، زنهارا خوب درک می‌کرد (بنا به ادعای خودش) اما از ازدواج می‌ترسید. وی سالیان درازی با زنی شاعره و نویسنده زندگی کرد بدون آنکه با هم ازدواج رسمی کرده باشند. وقتی دوستانش به او می‌گفتند:

— چرا شما دو نفر که این گونه یکدیگر را درک می‌کنید رسماً با هم ازدواج نمی‌کنید؟
وی در پاسخ می‌گفت:

— به محض آنکه رسماً ازدواج کنیم اختلافات زندگی زناشویی آغاز می‌شود!

این هم حرفی است، اما به گمان من این مرد هم با همه نبوغش زنهارا درک نمی‌کرد و استعداد لازم را نداشت و گرنه تن به این گونه زندگی مغایر عرف اجتماع نمی‌داد.

باخ

یوهان سباستیان باخ آهنگساز و موسیقی‌دان برجسته آلمانی که در حقیقت یکی از بنیانگذاران موسیقی کلاسیک بود زندگی زناشویی متعادل و آرامی داشت.

معلوم نیست باخ واقعاً روحیه زنهارا درک می‌کرده یا خیر و این زندگی زناشویی آرام نتیجه استادی و تدبیر او بوده یا علل و عوامل دیگری داشته است. اما یک نکته محرز است که این نابغه موسیقی در زندگی خصوصی می‌کوشیده به هر ترتیبی است همسرش را سرگرم و مشغول و گرفتار کند. دلیل آن هم این است که وی صاحب شانزده فرزند شد!

به گمان این جانب — نویسنده کتاب — این مسئله زرنگی استاد را می‌رساند، زنی که مجبور باشد شانزده بچه را پرورش دهد دیگر وقت هیچ کاری حتی آرایش خود را هم ندارد تا چه برسد به آنکه سر به سر شوهرش بگذارد و از او ایراد بگیرد!

گوته

گوته شاعر نامدار و بزرگ آلمانی در زندگی خود زنهارا خیلی خوب درک می‌کرد و نسبت به آنها بسیار خوشبین بود. جالب آنکه

همه جا هم زن‌ها مجذوب و شیفته او می‌شدند. کارشناسان براین باورند که محبوبیت گوته در میان طبقه بانوان از آن جهت بود که وی اشعار عاشقانه را با استادی و شور جالبی می‌سرود. ولی بسیار دیده‌ایم که شاعران بزرگتر که با مهارت بیشتری اشعار عاشقانه می‌سرودند نزد بانوان محبوب نبوده‌اند.

علت موفقیت گوته در میان بانوان کلاً چرب‌زبانی او بود که به راحتی می‌توانست افراد را تحت تأثیر در آورد.

وی قدرت آن را داشت که در موقع لزوم خود را فوق‌العاده حقیر و کوچک کند در مواقع دیگر که مقتضیات ایجاب می‌کرد مغرور و سنگین و عبوس می‌شد. اگر مردی بتواند این نقش‌ها را در موارد مختلف به جا و به موقع بازی کند لاجرم طرفداران فراوانی پیدا خواهد کرد. بیچاره مردی که این دو نقش را عوضی یعنی در موقعیتهای نادرست و نابجا بازی کند!

ضرب‌المثلهایی درباره زن

— زن بلاست، اما هیچ خانه‌ای بی بلا نباشد — ایرانی

— زن زشت درمان واقعی عشق است — فرانسوی

— یک زن می‌تواند گرانبهاترین و یا زیان‌آورترین مایملک شوهرش باشد — انگلیسی

— وقتی می‌خواهی زن بگیری قضاوت گوشه‌ایت را در نظر بگیرد، نه قضاوت چشم‌ها را! — یونانی

— هر چه زنت را بیشتر بزنی، غذای بهتری می‌خوری — روسی

— زنی که آواز می‌خواند، شوهر می‌خواهد — آلبانی

— کاخ بزرگان پر از زن است و کلبه فقرا پر از بچه — چینی

— برای خرید زمین خیز بردار ولی برای گرفتن زن دست به عصا برو —

یهودی

— بی‌خرد کسی است که هر چه می‌داند به زنش بگوید — یونانی

— زن یک مرد کور نیازی به آرایش ندارد، اما شگفت آنکه باز هم

دست از این کار بر نمی‌دارد — هندی

— بلافاصله بعد از عروسی گربه را دم حجله بکش — ایرانی

- زن حافظ روح شوهر خویش است - عربی
- زن می تواند هم خوب باشد هم با وفاء، به شرط آنکه شوهرش نیز قدرت اداره او را داشته باشد - شکسپیر
- زن خوب و فرمانبر و پارسا - کند مرد درویش را پادشا - فردوسی
- زن بد در سرای مرد نکو - هم در این عالم است دروغ او - سعدی
- زن یک ویلون نیست که هر وقت خواستی آن را به صدا درآوری و هر وقت نخواستی آن را به گوشه ای پرتاب کنی - روسی
- هر چه مرد آرامتر باشد سروصدای همسرش بیشتر بلند می شود - ژاپنی
- مردی که به زنش احترام نکند در حقیقت به خودش بی احترامی کرده است - اسپانیولی
- زن خوب آن است که یا خوابید باشد یا مُرده - افریقایی
- زن شوخ و شنگ گامی به سوی جنون برداشته است - یهودی
- زن با تقوی تاجی بر سر همسر خویش است - هندی
- زنان را همین بس بود یک هنر - نشینند و زاینند شیران ز - فردوسی
- زن خوب رو و بی جهیز مانند قصر زیبایی بدون اسباب و اثاثه است - عربی
- زن زیبارو و تندخو ظرف زرینی است که در آن زهر ریخته اند -